

اسلام و دموکراسی

مؤلف: محمد قطب

مترجم: سعید یوسفی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ



﴿مرکز نشر اندیشه اسلامی﴾

www.ghotb.net

ghotb.net@gmail.com

(تاریخ شروع فعالیت: مهرماه ۱۳۹۳ هجری شمسی)

مقدمه مترجم:

از دیرباز و از زمانی که مردم تصمیم به یکجا نشینی گرفتند به این فکر بودند که امورات جامعه بدون نظم و نظام به پیش نمی رود و اگر سیستمی حکومتی و حاکمیتی در میان نباشد نمی توان به بقاء جامعه امیدی داشت، به همین خاطر می بینیم که در برهه های زمانی مختلف، سیستم های متنوعی برای اداره جوامع بکار رفته اند و با توجه به مقتضای زمان خویش، نتایج و آثار گوناگونی خلق نموده اند، در گذر زمان، مردم مشاهده کردند که راس قدرت، از هر نوع امکاناتی برخوردار بوده و برای خود و به قیمت ظلم های متعددی که بر مردم و توده می رفت، انواع اختیارات و آزادی ها را به رسمیت شناخته است، به همین خاطر، اندیشمندان در پی استقرار نظام هایی حکومتی بودند که ظلم و جور را کاسته و بر آزادی انسان ها بیفزایند، نظریه های مختلفی تا به امروز مطرح شده و برخی از آنها در دنیای واقعی عملی شده و برخی دیگر صرفاً در اندرون کتاب ها و در جامه های خامه های خشک شده بر برگ ها به یادگار ماندند و قابلیت اجرایی شدن پیدا نکردند، یکی از انواع سیستم های حکومت داری که ریشه در یونان قدیم دارد و به مرور زمان به خود شاخ و برگ گرفته و سیر تکاملی خود را طی نموده همانا، نظام دموکراسی است، این نظریه امروزه در بیشتر این کره خاکی - حداقل از جنبه تئوریک و ظاهری - و در اذهان بسیاری از مردم جا خوش کرده و آمال و آرزوی خیل عظیمی از انسان هاست، و گمان بسیاری بر آن است که با حاکم شدن دموکراسی بر جامعه، آرمان شهر موعود، شکل خواهد گرفت و مردم به غایت های خود خواهند رسید، حامیان این سیستم حکومت داری، حتی برای گسترش آن - البته به دنبال مطامع دیگری نیز هستند - دست به جنگ های مختلف زده اند و هزاران انسان را به امید استقرار این نظام به خاک و خون کشیده اند تا شاید در پرتو انوار روح بخش آن!! امیدهای جدیدی در دل آنها جوانه زده و سر به فلک کشاند!

امروزه کار دموکراسی بدانجا رسیده که هر کسی، جرات مخالفت علنی و آشکار با آن را ندارد چون بلافاصله برچسب خورده و در صف انسان های متحجر قرار می گیرد که بویی از انسانیت نبرده و در زباله دان تاریخ سیر می کند، دموکراسی به شاخص سنجش متمدن و روشن فکر بودن انسان ها تبدیل شده و هر اندازه که به این سیستم و معیارهای آن نزدیک باشید به همان اندازه از درک و شعور انسانی و منزلت و جایگاه اجتماعی برخوردارید، اما اگر صفحات کتاب ها را ورق بزنید نیک خواهید یافت که اینگونه نیست و در طول تاریخ اندیشمندان زیادی بوده اند که دست بر روی نقطه ضعف های این سیستم گذاشته اند که در اینجا به ذکر چند نمونه اکتفا می کنیم، بسیار جالب است که می بینیم انتقادات وارده بر دموکراسی چه اندازه به یکدیگر نزدیک است:

اندیشمند یونانی، سقراط (متوفای ۳۹۹ پیش از میلاد) معتقد بود زمانی که در حکومتی چون دموکراسی، محدودیت های اخلاقی و دینی برداشته می شود و هر یک از شهروندان آزاد می گردند تا هر کاری که خواستند

انجام دهند، آموزش و تربیت به جای شفا دادن جامعه، سبب بدتر شدت تضادها و کشاکش‌های اجتماعی می‌گردد و این همان بیماری است که دموکراسی از آن رنج می‌برد، افلاطون (متوفای ۳۴۷ پیش از میلاد)، دموکراسی را حکومت مردم نادان می‌شمارد که در آن، مردم فاقد عدالت، اعتدال و دارای هوی و هوس، گرد آمده و صاحب رأی و نظر می‌شوند، انتقاد افلاطون این است که وقتی شما مریض می‌شوید، نمی‌گویید که اکثریت، جمع بشوند و ببینند که من چه بیماری‌ای دارم، بلکه می‌روید نزد طیب یا کسی که تخصصش این است، پس چرا موقع حکومت کردن باید به نظر اکثریت توجه کنیم؟

گائتانوموسکا (متوفای ۱۹۴۱ ایتالیا) دموکراسی را حکومت اقلیت بر اکثریت می‌شمارد، به آن دلیل که همه جوامع به دو بخش طبقه حاکم (اقلیت) و طبقه تحت (اکثریت) تقسیم می‌شوند، در دموکراسی‌ها، نمایندگان، نه از سوی مردم، بلکه از سوی همین اقلیت‌های سازمان‌یافته وابسته به طبقه اقلیت انتخاب می‌گردند، انتخابات در دموکراسی‌ها، رقابتی نابرابر میان اقلیت‌های سازمان‌یافته و اکثریت مردم بی‌سازمان است، دموکراسی به دلیل نماینده اقلیت بودن، حکومت‌های بی‌ثباتی‌اند.

جوانی جنتلیه (متوفای ۱۹۹۴ ایتالیا) بر آن بود که به رغم همه ادعاها، برپایی حکومت اکثریت یا همان دموکراسی، ممکن نیست، بلکه آن چه به نام دموکراسی اتفاق می‌افتد، نه حاکمیت مردم، بل توهم حاکمیت مردم است. در حقیقت، قدرت، همواره در دستان اقلیت باقی است. به عقیده جنتلیه، فاشیسم از دموکراسی نسبت به اصول دموکراتیک و رعایت آن نزدیک‌تر است، چون، فاشیسم نماینده سازمان‌یافته اصناف است، نه نماینده اکثریت بی‌شکل و بی‌اراده مردم.

و اینگونه است که می‌بینیم بسیاری از انتقادات، حول مشکل اصلی دموکراسی که همانا حاکمیت کاذب توده هاست می‌چرخد، توده‌هایی که امروزه روانشناسی^۱ به شدت به دنبال شناسایی واکنش آنها در شرایط مختلف و پیش‌بینی عکس‌العمل آنها در رویدادهای گوناگون می‌گردد و راهکارهای متنوعی برای جهت‌دهی به آنها پیشنهاد می‌دهد.

همچون دیگر پدیده‌های دنیای غرب، دموکراسی با بوق و کرنای زیادی وارد عالم اسلامی شده است و در میان امت اسلامی درباره آن مواضع مختلفی اتخاذ گردیده به گونه‌ای که در یک سر این طیف، ندای دموکراسی و مردم‌سالاری سر داده می‌شود و راه بازگشت به حکومت اسلامی و تطبیق شرع الله را صندوق‌های رای می‌دانند و در سر دیگر طیف، دموکراسی را دینی جداگانه می‌دانند که بایستی از تمامی اجزاء آن دوری گزید، اما واقعاً

1- دوستان علاقه‌مند می‌توانند با جستجوی کلید واژه‌ها Crowd Psychology یا Mass Psychology، مطالب بیشتری در این زمینه به دست آورند.

دموکراسی چیست و در برابر آن چه موضعی بایستی اتخاذ کرد؟ آیا دموکراسی برای بشریت دستاوردی داشته است؟ آیا می توان در دنیای اسلام از آن استفاده نموده و آنرا بر تن شریعت اسلامی پوشاند و از طریق آن به حکومت داری اسلامی پرداخت؟ آیا می توان اجزاء مختلف سیستم دموکراسی را از هم تفکیک نمود و با جدا کردن سره از ناسره و زدودن پایه های اومانستی و سکولاریستی از آن، سیستم مورد نظر خود را شکل داد و باز آن را دموکراسی نام نهاد؟ آیا با شباهت های موجود میان اسلام و دموکراسی، جایز است بگوییم اسلام عین دموکراسی است و دموکراسی عین اسلام؟....

مدتی پیش تصمیم گرفتم برای یافتن جواب این سوالات، بخش دموکراسی کتاب مذاهب فکری معاصر شیخ محمد قطب رحمه الله را ترجمه کرده و در معرض دید خوانندگان قرار دهم، شیخ محمد قطب، شخصیتی شناخته شده و اندیشمندی حاذق است که با توجه به زمینه های مختلف تحصیلی خود اعم از جامعه شناسی و روانشناسی و همچنین همجواری با برادر بزرگوار خود؛ شهید سید قطب، تحلیل های عمیق و قابل توجهی در باب مسایل فکری ارایه داده و مطالعه تالیفات وی برای هر پژوهنده ای مثمر ثمر خواهد بود، ایشان در بخش دموکراسی کتاب خود، با زبانی شیوا و روان، به تحلیل عصرهای مختلفی که دنیای غرب سپری نموده می پردازد و حقوق و ضمانت هایی را که مردم در گذر زمان و با استفاده از دموکراسی کسب کرده اند بر می شمارد و در نهایت نیز به تحلیل دموکراسی از دیدگاه اسلامی پرداخته و مبحث را با نتیجه گیری های روشن و مشخصی به اتمام می رساند. در ترجمه این اثر، نهایت جهد و کوشش خود را مبذول داشته ام تا متنی روان و قابل فهم و در عین حال نزدیک به نوشتار نویسنده تهیه کنم و امیدوارم که این برگردان، مورد پسند خوانندگان فهیم قرار گرفته و اشتباهات احتمالی را بر من ببخشایند. همچنین از برادران بزرگوارم، خداداد مطاعی پور و پارسا دارابی که زحمت ویرایش این ترجمه را متقبل شدند نهایت تشکر و قدردانی را دارم، در پایان از الله متعال خواهانم این ترجمه را در میزان حسنات خود و عزیزانم گذاشته و گناهانم را بر من ببخشاید.

«و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب»

سعید یوسفی

اسفند ماه ۱۳۹۴

دموکراسی

دموکراسی (Democracy) از ترکیب دو واژه "Demos" (به معنای ملت) و "Kratos" (به معنای سلطه و قدرت) تشکیل شده و بر حکومتی دلالت دارد که در آن، اقتدار و قدرت از آن مردم است و در اصطلاح، نوعی سیستم حکومت‌داری است که طی آن، آحاد ملت به واسطه نمایندگان خود، بر اعمال حکومت نظارت دارند و نمایندگان منتخب آنها در مجالس تعیین شده، از حق تدوین و تصویب قوانین برخوردار هستند.

اولین مردمانی که بر جاری ساختن این نوع حکومت ممارست ورزیدند یونانیان بودند، آنها در دو شهر آتن و اسپارت، حکومت‌هایی^۲ را بر این اساس تشکیل دادند و همه مردان در این دو شهر در نحوه حکمرانی مشارکت می‌نمودند و در جلسات مجمع عمومی حضور می‌یافتند و در تمامی امور مربوط به حکومت نظر می‌دادند! به طوریکه به انتخاب حاکم می‌پرداختند، قوانین را وضع نموده و بر اجرای آنها نظارت می‌کردند و برای افراد خاصی، مجازات تعیین می‌نمودند. بدین ترتیب، اقتدار ملت به صورت مستقیم و بدون واسطه، در این دو شهر، نشان داده می‌شد و اسم و وجه تسمیه‌ی این نوع سیستم حکومت‌داری، کاملاً با یکدیگر همخوانی داشت.

اما این نوع حکومت‌داری با زوال حکومت شهرهای آتن و اسپارت رو به زوال نهاد، هرچند خاطرات آن به مانند بسیاری دیگر از افکار و ارزش‌های یونانی در زمان سلطه‌ی مسیحیت بر اروپا همچون آتش زیر خاکستر باقی ماند و در عهد رنسانس و پس از ساخته شدن پایه‌های انقلاب بر مبنای میراث یونانی آغشته به روم (که اصطلاحاً به آن یونانی رومی "Greco-Roman" می‌گفتند) دوباره ظهور نمود.

نظام فئودالیزم در سایه‌ی امپراتوری روم و قانون رومی، حدود هزار سال بر مردم حکومت کرد و حتی مسیحیت هم نتوانست در این زمینه، از آثار سوء این نظام بکاهد؛ زیرا کلیسا به دنبال تطبیق شرع و قانون الله نبود و اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را به صورت دست نخورده و با همان سیمای دوران امپراتوری رومی رها ساخته بود و علت تنازع صاحبان قدرت و امپراتوران با کلیسایان نه در تلاش رجال دین برای اجرای شرع الله (همان کاری که مسلمین به هنگام آزادسازی مصر و شام و شمال آفریقا از قبضه‌ی روم به انجام رساندند) بلکه از تلاش کلیسا جهت ملزم ساختن آنان به کرنش و خضوع در برابر هوی و هوس شخصی و گسترش حیطه تسلط و اقتدار کشیشان نشات می‌گرفت!!

۲- اصطلاحاً عنوان حکومت‌شهر به آنها اطلاق می‌شد و منظور، هر حکومتی بود که حوزه‌ی استحقاقی آن، یک شهر واحد و جداگانه بود.

در سایه سیستم حکومتی فنودالیزم، توده‌ی مردم تبدیل به آدمک‌هایی شده بودند که تنها نشان هویت‌شان، خاک بود و بس، و برای آنان حتی اندک کرامت و حقوق انسانی یافت نمی‌شد!

دیکتاتورهایی در آن سرزمین رشد و نمو کرده بودند که به حکم "حق مقدس الهی" و به اعتبار "سایه‌ی خدا بودن در زمین" از روی هوی و هوس حکم می‌راندند و تمامی فرمان‌هایی که از دهان مبارک!! آنان خارج می‌شد در حکم امری مقدس و واجب‌الاطاعه تلقی می‌گشت و هیچکس و هیچ چیز را یارای سرپیچی از آن نبود.

هر کدام از این زمین‌داران و مالکین، خود دارای زیردستانی به اسم "اشراف یا طبقه‌ی نجبا" بودند که آنان را در تثبیت و تنفیذ اقتدارشان یاری می‌کردند بدین ترتیب که مالکین، دست این طبقه را در نحوه‌ی اداره مناطق تحت سلطه باز گذاشته بودند و آنان را در مورد چگونگی رفتارشان با "طبقه‌ی رعیت" مورد بازخواست قرار نمی‌دادند زیرا "طبقه رعیت"، یا برچسب بردگی خورده بود و یا همانند برده به حساب می‌آمد و در مقابل، فرمانروا و زمین‌دار اصلی در مورد تمامی نفرات زیردست خود، اختیار تام داشت و تمامی قدرت قانون‌گذاری، قضاوت و اجرای احکام را یکجا در دستان توانمند! خود متمرکز کرده بود و بدین ترتیب، از طریق والی‌های خود، بر مناطق تحت تسلط حکمرانی می‌نمود و کمر ملت را در زیر چکمه‌های خود خم کرده و هرگونه قدرت و اقتداری را از آنان سلب نموده بود.

در کنار مالکان و طبقه‌ی اشراف، "کلیسایان و رجال دین" قرار داشتند که با سوء استفاده از دین، خود را به عنوان امری مقدس بر مردم تحمیل کرده و امتیازات زیادی برای خود قائل بودند به گونه‌ای که با بهانه‌های مختلف از مردم خراج می‌گرفتند و آنان را وادار می‌ساختند تا به صورت رایگان در زمین‌های تحت تصرف کلیسا کار کنند و به صورت اجباری، در جنگ کلیسا بر علیه متمرکدین و کسانی که از مقدسات! سرپیچی می‌نمودند شرکت نمایند.

مجموع این نارضایتی‌های متراکم و این عقده‌های فروخته بود که به انقلاب فرانسه منجر شد؛ همان انقلابی که آموخته‌های حاصل از رویارویی مسیحیان و مسلمین در جنگ‌های صلیبی و حضور اروپاییان در سرزمین‌های اسلامی جهت تحصیل علوم مختلف، زمینه‌ساز آن گشته بود.

متأسفانه زمانی که اروپا انقلابش را به ثمر رساند در شرایطی قرار نداشت که دین الله و شریعت عادلانه را که بر سرزمین‌های مجاور آن حکمرانی می‌کرد به جای جاهلیت بنشانند زیرا جنگ‌های صلیبی و اسلام هراسی‌ای که کلیسایان به وجود آورده بودند مانعی شد میان اروپاییان و اسلام و در نتیجه، آنان به میراث یونانی رومی (-Greco-Roman) خود بازگشتند و به جای اسلام، راه‌چاره‌ی مشکلات خود را در این میراث جستجو نمودند.

اروپا به جای سیستم فئودالیزم، نظام دموکراسی را پذیرفت و در این انتخاب، عوامل زیادی نقش داشت. در یک طرف، ملت و عموم مردم ایستاده بودند؛ همان‌هایی که مدت‌های مدیدی تحت سلطه‌ی جور و ستم می‌زیستند و از هرگونه حق و حقوقی محروم بودند و در نتیجه بر علیه سیستم موجود قیام کرده بودند و تلاش داشتند تا در سیستم حکومت‌داری ایفای نقش کنند و در توزیع قدرت مشارکت داشته باشند و در طرف دیگر، طبقه سرمایه‌دار، صف‌آرایی کرده بودند؛ همان طبقه‌ی جدیدی که جایگزین مالکین و زمین‌داران پیشین شده بودند و مال و ثروت را به صورت تدریجی و به علت اختراع تجهیزات نوین و تغییر سیمای اقتصاد از کشاورزی به صنعتی در دست گرفته بودند و تلاش داشتند تا صاحب‌قدرتان عصر فئودالیزم را کنار زده و خود جایگزین آنها گردند، و به همین علت، دموکراسی ابزار بسیار مناسبی بود که توانست میان این دو طیف متمایل به مشارکت در قدرت، نوعی همگرایی ایجاد نماید و آنان را به هم پیوند زند؛ البته از یاد نبرید که در این سیستم، قدرت واقعی در دستان سرمایه‌داران بود و طبقه‌ی عوام، تا حدود اندکی در حکومت جای مشارکت یافت.^۳

در این میان نباید از دو عنصر دیگر نیز غافل شد؛ یکی تاثیر تفکر و فلسفه‌ی یونان قدیم بر اندیشمندان غربی از زمان نهضت بیداری بود و به نوعی، خاطرات دموکراسی را در حکومت‌شهرهای آتن و اسپارت زنده می‌کرد و دیگری، شعارهای فراماسونی‌یهودی در جریان انقلاب فرانسه بود که عبارت بود از "آزادی و برادری و برابری"، در واقع، مناسب‌ترین وسیله برای رسیدن به این اهداف ظاهری و همچنین اهداف پشت پرده و سری یهود، دموکراسی بود.

به همین علت، در آن برهه و در آن شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فکری، دموکراسی به عنوان چارچوب مناسبی برای بازیگران عرصه‌ی تحولات روز اروپا محسوب می‌شد، با این وجود، نباید گمان برد که دموکراسی به راحتی در سیستم حکومت‌داری جای گرفت بلکه مدت زمان زیادی طول کشید تا این سیستم به جایگاه فعلی دست یابد بطوریکه دستاوردهای دموکراسی به صورت بسیار جزئی و مقطعی به دست آمد و این مهم حاصل نشد مگر بعد از نزاع‌های درازمدت توده با صاحب‌قدرتانی که لذت سلطه و حکومت را چشیده بودند و به راحتی دست‌بردار آن نبودند و در این میان، بسیاری از مردم قیام کردند و دست به اعتصاب و نافرمانی و تحصن زدند و بسیاری از داعیان آزادی، به جرم برهم زدن نظم و امنیت ملی و تلاش برای تخریب و اختلال در نظم موجود بازداشت شدند و به زندان افتادند و حتی تبعید گشتند. و پس از حدود یک قرن قربانی دادن و تلاش مستمر و خستگی ناپذیر، دموکراسی رایج امروزی که در کشورهای اروپای غربی و آمریکا شاهدش هستیم شکل گرفت.

۳- کمونیست‌ها معتقدند که حتی در نظام دموکراسی باز هم، عامه‌ی مردم - علی‌رغم آزادی ظاهری - در همان بندگی و بردگی سابق باقی ماندند و قدرت اصلی، در دستان سرمایه‌داران افتاد اما، ما نمی‌خواهیم در این زمینه تعجیل به خرج دهیم و در مطالب آینده به تفصیل در این مورد صحبت می‌کنیم.

نکته قابل توجه دیگر این است که اشکال مختلف دموکراسی اگرچه ممکن است در برخی جزئیات با هم اختلاف داشته باشند اما همگی دارای سیمایی کلی و چارچوبی مشترک هستند.

نقطه‌ی شروع یا بهتر بگوییم نقاط شروع این جریان از دو امر نشأت می‌گرفت:

اول، لزوم اشراف و نظارت ملت بر اعمال حکومت، به عبارت دیگر، الغای "حق الهی مقدس" و واداشتن حکومت به گردن نهادن بر خواست مردم، تقسیم قدرت و جلوگیری از تمرکز آن و همچنین سلب حق قانون-گذاری از دولت، از اهداف اولیه‌ی این حرکت بود زیرا این تفکر، دولت را مجری قوانین می‌دانست نه پایه‌گذار آن.

دوم، بدست آوردن حق انسانیت انسان برای ملتی که هزاران سال تحت سلطه‌ی نظام فئودالی قرار داشت و این حق برای مدت‌های مدیدی از این توده‌ی رنج کشیده، سلب شده بود.

اگر واقع‌بینانه به قضایا نظری افکنیم درخواهیم یافت که دموکراسی در هر دو میدان فوق‌الذکر به نسبت "عصر فئودالیزم" و "عصر حق الهی مقدس"، به پیشرفت‌ها و پیروزی‌های خطیر و چشمگیری دست یافته است به گونه‌ای که هم اکنون، مجلس نمایندگان، بر کلیه‌ی اعمال و افعال حکومت رسیدگی و نظارت می‌کند و بودجه‌ی حکومت را به تصویب می‌رساند؛ همان بودجه‌ای که بیشترین خیانت‌ها و ظلم‌ها در آن صورت می‌گرفت و مردم مجبور می‌شدند برای تامین آن، باج و خراج هنگفتی پردازند اما می‌دیدند که حاصل دسترنج آنان، به جای صرف شدن برای مصالح عامه، در دستان زمین‌داران و حکام به تباهی می‌رود و خرج خوشگذرانی آنان می‌گردد...

هم اکنون می‌بینیم که حکومت دیگر حق ندارد بدون اذن و موافقت مجلس نمایندگان، به طور خودسرانه اقدام به تعیین و اخذ مالیات کند و بدون اذن مجلس، نمی‌تواند دخل و خرج خود را تنظیم نماید، مجلس در حال حاضر، دستان توانمند گذشته‌ی حکومت در تصرف در امور مختلف را ناتوان کرده و برای افرادی که بضاعت مالی کمتری دارند نه تنها درخواست تخفیف مالیات می‌کند بلکه حکومت را موظف می‌سازد تا مالیات‌های اخذ شده را از طریق هزینه در مصالح عمومی و ارائه‌ی خدمات، به خود مالیات‌دهندگان برگرداند زیرا معتقدند مالیات دهندگان، مستحق‌ترین افراد به استفاده از دسترنج خود هستند و می‌بایست به آنان خدمات شایسته و مناسب ارائه گردد.

مشاهده می‌کنیم که در خلال استقرار دموکراسی، پیوسته مالیات کمتری از فقرا و مالیات بیشتری از ثروتمندان گرفته می‌شود در حالی که در گذشته کاملاً عکس این قضیه اتفاق می‌افتاد و بار اصلی مالیات، بر دوش مستمندان

سنگینی می‌کرد و اغنیاء با آنکه در میان مال و ثروت دست و پا می‌زدند و از تمامی امکانات برخوردار بودند اما مالیات بسیار اندکی می‌پرداختند که اصلاً به چشم نمی‌آمد.

در سیستم فعلی، تلاش بر این است که مالیات‌های اخذ شده، به جای صرف شدن در کالاهای لوکس و غیر ضروری، صرف خدمات و مصارف عامه از قبیل مسائل بهداشتی، تحصیلی، حمل و نقل و... گردد تا قشر بیشتری از افراد، تحت پوشش این مصارف قرار گیرند و بتوانند به سهولت از این مزایا استفاده کنند.

البته باید توجه داشت که در ابتدای امر، مساله مجلس نمایندگان بسیار متفاوت بود و صرفاً افرادی که سطح خاصی از ثروت و دارایی را داشتند قادر به حضور در مجلس بودند و فقرا نمی‌توانستند در این مجالس نقشی ایفا کنند تا خدای نکرده، صاحبان اموال کلان از شنیدن صدای فقرا احساس ناراحتی نکنند!! آری، مستمندان جهدی عظیم نمودند و پیکاری بی‌پایان و مستدام در پیش گرفتند تا توانستند روی سکه را به نفع خود برگردانند و در این جایگاهها حضور یابند و نرخ مالیات‌های وضع شده را تعدیل نموده و به یک میزان، در سختی‌ها و در آسودگی‌ها شریک گردند.

ناگفته نماند که در فرایند تغییر رویه‌ی اخذ و صرف مالیات، صرفاً مجالس نمایندگی ایفای نقش نکردند بلکه سخنرانی‌ها و روزنامه‌ها و کتاب‌هایی که در این دوره ظهور و بروز کردند نقش بسیار مهم و موثری داشتند، یکی از مهمترین مسائلی که در آن وضعیت، مورد نقد قرار می‌گرفت میزان برابر مالیات دریافتی از فقرا و ثروتمندان بود و اندشمندان این را ظلمی آشکار می‌خواندند زیرا معتقد بودند مالیاتی که از مستمندان اخذ می‌شود از قوت و مایحتاج ضروری آنان گرفته می‌شود که بدون آن، امکان زندگی برایشان سخت و گذران معیشت طاقت‌فرسا می‌گردد در حالی که مالیات ثروتمندان، از مازاد اموال آنان است و این اموال، سال به سال افرون‌تر می‌گردد و تاثیری در کم شدن اضافه‌ی رفاه آنان ندارد.

این انتقادات، سبب ابداع نظام مالیات تصاعدی گردید بدین ترتیب که، هرچه در آمد و اموال بیشتر افزایش یابد مالیات بیشتری به آن تعلق می‌گیرد و در نتیجه، مقدار بیشتری از ثروتمندان اخذ می‌گردد.

اما در مورد مالیات‌های غیرمستقیم - که عبارتند از مالیات‌هایی که بر اجناس و کالاهای عرضه‌شده فرض می‌شود - هنوز هم اختلاف نظر وجود دارد زیرا در این نوع مالیات، تفکیک و تمایز میان فقیر و غنی به آسانی امکان‌پذیر نیست، مثلاً امکان ندارد که بگوییم ثروتمندان با یک قیمت بخرند و فقرا با قیمتی دیگر، البته برای حل این مساله راهکارهایی پیشنهاد شده است مثلاً اینکه بیاییم کالاها و اجناس را به نوع ضروری و غیر ضروری تفکیک کنیم و میزان مالیات تعیین شده بر هر کالا، بسته به نوع آن متفاوت باشد اما در این صورت، چالشی که پیش می‌آید این است که کدام کالا را بایستی در کدام طبقه قرار داد و در این زمینه اختلاف نظرهای فراوانی وجود دارد. در

کل، نگرش غالب بر این است که رویکرد کلی بایستی مبتنی بر کاهش بودن مالیات اخذ شده از فقرا و افزایش بودن آن برای اغنیا باشد.

در مورد مبحث کارهای عام‌المنفعه نیز مشکلات زیادی پیش رو بود به گونه‌ای که، واداشتن حکومت‌ها به انجام این کارها به سهولت انجام نگرفت و توده‌ی مردم در این راه، متحمل رنج‌ها و سختی‌های فراوانی گشتند و مشقت‌های زیادی را با دل و جان خریدند، به راحتی می‌توان متصور شد در مجلسی که مملو از اغنیاست و فقرا صلاحیت ورود به آن را ندارند مسائلی همچون فراهم ساختن امکان تحصیل فراگیر و رایگان برای عموم، چه حجمی از اذهان مرفهین بی‌درد را به خود مشغول می‌ساخت!!!

در این مجالس اغلب، بحث‌های بسیار شدیدی در مخالفت با نظریه‌ی تحصیل رایگان در می‌گرفت و استدلال و منطق‌شان این بود که اگر همه‌ی مردم تحصیل کنند و باسواد گردند دیگر چه کسی به عنوان کارگر در کارخانه‌ها کار می‌کند؟ اگر فرد کارگر زاده‌ای، به علوم روز مجهز شود و مسلط گردد آیا امکان دارد که پا جا پای پدر بگذارد و به کارگری پردازد و به کارهای دون‌پایه اهتمام ورزد؟ آیا در صورت رخداد این مساله، مصالح جامعه دستخوش نامالیقات قرار نمی‌گیرد و زندگانی اجتماع به فساد کشانده نمی‌شود؟ آیا...

به طور قطع، مسائل بهداشت و درمان عمومی هم از این دست استدلالات در امان نبود و نمایندگان محترم مجالس! با گسترش این امکانات جهت بهره‌مندی نیازمندان و فقرا از آنها مخالفت می‌ورزیدند و معتقد بودند که این امر جزء وظایف و مسئولیت‌های حکومت نیست و هر شخصی بایستی به فکر خود بوده و در آنچه برای خویش می‌سازد آزادی عمل داشته باشد!!!

بدیهی است که تمامی مسائل عمومی اینگونه به چالش کشیده می‌شدند و تلاش برای رهایی از این دست تفکرات، مدت‌های مدیدی به طول انجامید و عرق‌ها و خون‌های زیادی در این راه ریخته شد و کوشش گردید تا محدودیت‌های ورود به مجالس برای طبقات دون‌پایه! برداشته و یا حداقل از حجم آن کاسته شود و بدین ترتیب بود که طرفداران اقشار بی‌بضاعت جامعه هم به پارلمان راه یافتند و به دفاع از مصالح عامه پرداختند و توانستند در زمینه‌ی الزام حکومت‌ها به ارائه‌ی خدمات عمومی و عام‌المنفعه، گامهای جدی و عمیقی بردارند و نکات پیروزمندانه برای سیستم دموکراسی به ثبت برسانند.

باید در نظر داشته باشیم که نظارت پارلمان بر اعمال حکومتی، فراتر از مسائل مالی و بودجه‌بندی است - گرچه نظارت بر دخل و خرج دولت از مهمترین کارهای آنهاست - و نمایندگان می‌توانند در دیگر مسائل مربوط به افراد و ملت، دست حکومت‌ها را از دخالت در امورات آنها کوتاه نمایند و بر آزادی‌های ملت بیفزایند.

در گذشته، اغنیا به علت ثروت و به تبع آن، قدرتی که در دست داشتند و جایگاهی که در دولت‌ها برای خود ایجاد نموده بودند مصونیت قضایی! داشتند و به اصطلاح فراتر از قانون بودند، هر چند که این امر به طور صریح در قانون، مورد اشاره قرار نگرفته بود اما در قانون روم که به عدالت مشهور بود می‌بینیم که به طور آشکار میان ارباب و رعیت تفاوت وجود دارد و اربابان از همه نوع حقوق و ضمانت‌های قانونی برخوردارند و در صورت اثبات ارتکاب جرمشان، مشمول مجازات‌های بسیار خفیفی می‌شوند در حالی که اگر طبقه فرودست جامعه مرتکب خطایی ولو کوچک و حتی اثبات نشده گردد به اشد مجازات محکوم شده و سخت کیفر داده می‌شود.

هنگامی که سیستم دموکراسی پا به عرصه‌ی وجود نهاد، در نصوص و چارچوب‌های خود، اینگونه تبعیضات را ملغی اعلام کرد اما با این وجود، تا مدت‌های مدیدی در عالم واقعیت، وضعیت بر منوال گذشته بود تا آنکه ملت‌ها با خون دل خوردن و تلاش و جهد عظیم خود توانستند قامت زمخت حکومت‌ها را خم کرده و در برابر خود به تعظیم وادارند و به تدریج، حقوق و ضمانت‌های همه‌گیر و عمومی شکل گرفت و تمامی طیف‌ها را مشمول خود قرار داد.

در این جا، به برخی از این حقوق، اشاراتی خواهیم کرد:

حق انتقال و جابجایی:

شاید عنوان این حق عجیب به نظر برسد اما باید دانست که در عصر فتودالیزم، چنین حقی برای عامه‌ی مردم وجود نداشت و به صورت برده‌وار با آنان رفتار می‌شد و برای رفع و محو این دیدگاه ظالمانه بود که انقلاب فرانسه شکل گرفت، اگرچه نباید از یاد برد که نظام سرمایه‌داری نیز در تخریب این بنیان نازیبا دستی بر آتش داشت زیرا این نظام، نیازمند افرادی بود که بتوانند چرخ‌های انقلاب صنعتی را بچرخانند و بدان رونق بخشند.

اما رسیدن به این حق نیز در یک برهه‌ی زمانی کوتاه‌مدت انجام نگرفته و تلاش فراوانی برای احقاق این حق صورت گرفت، در عصر زمین‌داری، بسیاری از فقرا مجبور بودند مدت‌های مدیدی در یک مکان خاص به سر برند و در صورت تلاش برای تغییر این اوضاع، با برخورد بسیار نامناسب پلیس و نیروی انتظامی مواجه می‌شدند و به تلاش برای ایجاد اغتشاش و هرج و مرج متهم می‌گشتند و مجبور بودند برای اثبات مجرم نبودن از خود دفاع کنند و ثابت کنند که به دنبال آشوب نیستند!! در حالی که ثروتمندان در رفت و آمدهای خود دارای آزادی عمل بودند و هر جا که می‌خواستند تشریف می‌بردند! بدون اینکه کوچکترین اتهامی متوجه آنان گردد.

رفته رفته اوضاع تغییر کرد و آزادی رفت و آمد شکل گرفت! و هر انسانی -بدون توجه به نوع کار یا محل اقامت- می‌توانست آزادانه به جاها و مکان‌های مختلفی از یک کشور که تابعیت آن را داشت ایاب و ذهاب نماید. عنوان "شهروند" از جمله کلماتی است که دموکراسی خلق نموده است، در حالت تئوریک، تمام شهروندان در حقوق

و مسئولیت‌های خود برابر هستند زیرا همگی آنان، شهروندِ وطنی واحد و یکسان می‌باشند و البته این نظریه در بسیاری از موارد نیز جنبه‌ی عملی به خود گرفت اما در مورد مساوات و برابری کامل در آینده‌ی نزدیک سخن خواهیم راند.

با دقت در کلمه شهروند - که معادل اروپایی آن "Citizen" می‌باشد - در می‌یابیم که این واژه از واژه‌ی شهر "City" اقتباس شده است زیرا فریاد درخواست حقوق مساوی برای اولین بار در شهر به هوا برخاست و در اینجا بود که اهالی شهر ندای تساوی حقوق سر دادند و پس از آنکه اعضای همه شهرها به حقوق مورد نظر خود رسیدند بالطبع، همه‌ی افراد کشور به حقوق خود دست یافتند اما این واژه در اروپا تغییر نکرد و به جای کشور از همان واژه‌ی شهر و شهروند استفاده نمودند و منظورشان از استعمال آن، کل کشور و مملکت بود. توجه داشته باشید که در ترجمه‌های عربی از این واژه، به این علت که افکار دموکراسی جدیداً وارد آراء و نظریات کشورهای اسلامی عرب‌زبان شده است از واژه‌ی وطن به جای شهر استفاده کرده‌اند.

حق کار: ۴

در زمان‌های پیش از دموکراسی، "حق کار" وجود نداشت و برای بدست آمدن آن، ضمن تلاش و پیگیری بسیار از طرف ملت، تئوری‌های زیادی در مورد شیوه‌ی سامان‌بخشی به آن شکل گرفت و سپس این نظریات پیاده‌سازی شده و جنبه‌ی عملی به خود گرفت، اگرچه از دید ما - به دلیل مواردی که در جای خودش ذکر خواهیم کرد - این نظریات هنوز در سیستم سرمایه‌داری به صورت کامل و تمام اجرا نشده‌اند.

در سایه‌ی نظام فئودالیزم حاکم بر اروپا که بیش از هزار سال به طول انجامید، عبارت "حق کار" عبارتی غریب و ناآشنا بود و محلی از اعراب نداشت، تنها فعالیت اصلی و عمده در چنین جامعه‌ای، زراعت و کشاورزی بود و بس. در این شرایط، تعداد معینی از افراد در روستا یا ناحیه‌ای معین - صرف نظر از تعداد آنها و بدون در نظر گرفتن مساحت زمین‌های زیر کشت - تحت فرمانروایی یک زمین‌دار کار می‌کردند و این صاحب‌زمین بر اساس هوی و هوس خود و بدون هیچ ضابطه‌ای به رتق و فتق امور می‌پرداخت، هر فردی از افراد "ذکور" که به سن بلوغ می‌رسید به صورت پیش‌فرض می‌بایست همان شغل پدر را دنبال می‌کرد و در همان مکان مشغول به کار می‌شد و در کنار خانواده‌ی پدری سکنا می‌گزید و از خوراک موجود و پوشاکی که اکثراً دست‌ساز خود خانواده بود - صرف نظر از کم و کیف این امکانات - استفاده می‌نمود و در چنین اوضاعی، بیشتر مردم در فقر و تنگدستی به سر می‌بردند و مجبور بودند به حداقل‌ها قناعت کنند.

۴- منظور از "حق کار" آن است که فرد کارگر می‌بایست در مقابل انجام کار و به تناسب زحمتی که برای کار می‌کشد حق و حقوق منصفانه دریافت کند. (مترجم)

اما در شهر اوضاع به گونه‌ای دیگر بود، در آنجا گروهی از کارمندان دولتی (که انگشت شمار بودند)، عده‌ای از صاحبان صنایع دستی (که در آن زمان تنها صنعت‌های موجود بودند)، تعدادی از تجار، عده‌ای کسبه (که مایحتاج روزمره‌ی مردم را تامین می‌کردند)، گروهی هتل‌دار، افرادی از وام‌دهندگان یهودی، گروهی از زمین‌داران (که به طور پیوسته در حال تردد میان شهر و قلعه‌هایشان در نواحی تحت پوشش بودند) و نهایتاً گروهی از زنان روسپی (که به کار تن‌فروشی مشغول بودند و خود را به گروه‌های مذکور عرضه می‌کردند و از این راه کسب درآمد و امرار معاش می‌نمودند) حضور داشتند و دور هم زندگی می‌کردند.

خلاصه اینکه تمامی افراد ساکن در شهر به کار مختص به خود که از آن ارتزاق می‌کردند مشغول بودند و هیچ کس در مورد "حق کار" - نه در شهر و در حومه‌ی آن - سخنی به میان نمی‌آورد زیرا هیچ گونه ذهنیتی از آن نداشتند و در خود احساس نیازی بدان نمی‌یافتند!

اما انقلاب صنعتی تمامی این اوضاع را به هم ریخت و در این محیط به رکود رفته، طوفانی شدید به راه انداخت، در جریان این انقلاب بود که تعداد زیادی از بردگان آزاد شده از نواحی تحت سلطه‌ی زمین‌داران! در جستجوی کار جدید به شهر یورش بردند، بدیهی است که در بدو امر، به علت محدود بودن ظرفیت پذیرش این حجم عظیم از مهاجران در صنایع موجود (زیرا هنوز تعداد صنعت‌ها انگشت شمار بود و بسیاری از آنها ورشکسته شده بودند و با صنایع جدید در حال جایگزین شدن بودند)، تعداد زیادی از تازه‌واردان نتوانستند کاری بیابند اما توجه داشته باشید کسی که از آن شرایط پُر از محرومیت روستا خود را رهانیده و به شهر پناه آورده، هیچگاه دوست ندارد به مکان اولیه خود برگردد ولو اینکه مدت‌های مدیدی را در محیط جدید به بطالت و بیکاری بگذراند، زیرا این افراد، تازه طعم آزادی را چشیده و با گوشه‌های مختلف شهر آشنا شده و توانسته بودند در امورات شخصی خود، آزادی انتخاب و حریت چینی‌سبک زندگی داشته باشند بدون آنکه فشاری از طرف جامعه‌ی شهری بر خود احساس کنند، پر واضح است که این انسان‌ها هیچگاه سودای بازگشت به محیط تنگ و پر از محدودیت ده و روستا را در ذهن خود نمی‌پروراندند و هیچگاه پر پرواز به سوی مکانی که آن را قفس خود می‌دانستند نمی‌گشودند!

در این زمان با هزاران نمونه‌ی مشابه نمونه فوق مواجهیم که به امید یافتن کار به شهر هجوم آورده‌اند اما به علت کم بودن تقاضا برای نیروی کار نتوانسته‌اند برای خود کاری مهیا کنند و از طرف دیگر، افسون سحرانگیز شهر آنان را مست خود ساخته است. در نتیجه این مساله نیازمند ارثه‌ی راه‌حل‌هایی شد...

و لازم شد تا "حق کار" برای سیل بیکاران سراریز شده به شهر به رسمیت شناخته شود و تلاش گردید کارهای متنوعی ایجاد گردد تا زمینه‌ی جذب این افراد فراهم آید اما این فرایند نیز به مانند دیگر فرایندها، یک شبه به

وقوع نپیوست و در راه نیل به آن، هزاران کارگر به زندان افتاده و آواره شدند و بدون هیچ جان‌پناهی، از شدت گرسنگی در کف خیابان‌ها جان سپردند و یا اینکه به امراضی چون سل و سوء تغذیه و... مبتلا شدند و تلف گشتند. حلّ این معضل به دلایلی چند به سهولت صورت نگرفت زیرا در آن زمان، احساس مسئولیت در قبال مسائل عمومی وجود نداشت و دولت به این امر اهمی نمی‌ورزید، ساختار حکومت در اختیار مرفهین بی‌دردی بود که تمام همّ و غمشان، مرتفع ساختن مشکلات اغنیا و فراهم آوردن امکانات لازم برای آنان جهت لذت بردن از زندگی بود اما طبقه‌ی مستمندان که از دیدگاه اغنیا، موجوداتی در لباس انسان بودند می‌بایست خود، مسئولیت زندگانی خویشان را بر عهده بگیرند و حکمت خلقتشان! را جستجو کنند و به تدبیر اموراتشان پردازند و اگر از گرسنگی می‌میرند به این خاطر است که سرنوشتشان چنین است، در این شرایط، یا از روی تظاهر با آنان ابراز همدردی می‌کردند و آنان را افرادی می‌خواندند که خدا در پیشانی‌شان، فقر و گرسنگی و مریضی و فلاکت نوشته و یا به سرزنش آنها می‌پرداختند و آنان را نه تنها لایق هیچ نعمتی نمی‌دانستند بلکه معتقد بودند که این تهیدستان، مستحق تمامی درد و رنج‌هایی هستند که متحمل می‌گردند.

آری، معرکه‌ی تغییر نگرش و اصلاح قلوب ثروتمندان صاحب قدرت، معرکه‌ای سخت و طاقت‌فرسا بود و سالیان مدیدی سپری گشت تا دولت از مواضع سرسختانه‌ی خود پا پس بکشد و به مسئولیت خود در قبال فقرا تن در دهد هر چند که هنوز هم در هیچ دولتی از دولت‌های سرمایه‌داری، این مهم به صورت کامل اجرا نشده است.

در کنار این مسائل، می‌بینیم که صاحبان کارخانه‌ها هم ضمن عدم پذیرش مسئولیت در برابر طبقه‌ی فرودست جامعه، سخیف‌ترین و پست‌ترین انواع رفتار را با آنها داشتند، در اذهان این آدمیان، نه تنها اندیشه‌ی مسئولیت جمعی، محلی از اعراب نداشت بلکه از همان لحظه‌ی اول، سیستم ذهنی خود را بر مبنای تعاملی غیر انسانی با آنها برنامه‌ریزی کرده بودند و تمام همّ و غم آنها دستیابی به سود بیشتر بود و در این راه از هیچ وسیله‌ای چشم‌پوشی نمی‌نمودند و صد البته نزدیکترین ابزار را برای رسیدن به این مقصد، افزایش سقف ساعات کار و کاهش سطح حقوق و دستمزد به حداقل ممکن می‌دانستند.

صرف نظر از میزان تاثیر اخلاق یهود بر نظام سرمایه‌داری که از همان روزهای آغازین انقلاب صنعتی بر آن نظارت و اشراف داشتند (نباید از خاطر برد که از قدیم الایام، یهودیان بندگان و بردگان گوساله‌ی طلایی بودند!) باید اذعان کنیم که این سیستم، ذاتاً سیستمی جاهلی بوده و ظلم به مستضعفان و زورگویی زورگویان به فرودستان (مگر آنکه بازدارنده‌ای نیرومند آنان را از این کار باز دارد) از خصیصه‌های بارز هر جاهلیتی است.

کارگران در مقابل این رفتار ظالمانه‌ی کارخانه‌دارن بیکار نشستند و ضمن اعتصاب کاری، درخواست کاهش ساعات کار و افزایش حقوق و دستمزد^۵ را مطرح کردند و اینجا بود که سرمایه‌داری برای مقابله با این امر، به «ارتش بیکاران» - که به شدت گرسنه بودند و نیاز مبرم مالی داشتند - پناه بُرد و آنان را در مقابل دستمزدهای بسیار اندک به کار گماشت تا بدین وسیله کارگرانی را که دست از کار کشیده بودند تحت فشار قرار دهد و آنان را وادار سازد طبق روال سابق به کارهایشان برگردند (جرقه‌های استخدام و بکارگیری زنان با نصف حقوق و دستمزد از اینجا شروع شد که بعدها خود دستخوش حواشی زیادی گشت و مساله‌ی زن، و تساوی کامل حقوق زن و مرد مطرح گردید).

مشاهده می‌کنیم که روابط اولیه و ابتدایی میان کارگران و سرمایه‌داران بسیار خصمانه بوده و هیچگونه مودت و ترحمی در آن یافت نمی‌شود و به راحتی می‌توان متصور شد که هیچگاه قلوب ثروتمندان در مقابل این "دشمنانی" که می‌خواهند با کاهش ساعات کار و افزایش حقوق و دستمزد از سود صاحبان صنایع بکاهند و حتی گاهاً برخی مراکز را به تعطیلی می‌کشاند احساس مسئولیت نمی‌کرد! و هیچوقت بدان راضی نمی‌شدند بلکه تمامی عقب‌نشینی‌های گام به گام و تدریجی آنان در مقابل این قشر فرودست! صرفاً به خاطر تهدیدات مستمری بود که در جامعه احساس می‌کردند و تمامی حقوقی که برای کارگران به وجود آمد تحت تاثیر دو تهدید عظیم و خطرناک صورت گرفت، یکی اعتصاب کارگران بود که استمرار آن باعث تعطیلی کارخانه‌ها می‌گشت و زیانی بزرگ‌تر و بیشتر از افزایش سطح دستمزد و کاهش ساعات کاری را متوجه صاحبان صنایع می‌ساخت و دیگری، تهدید کمونیسم بود!

جاهلیت جدید - چه از طرف دولت و چه از طرف سرمایه‌داران - قدم به قدم و گام به گام به تعدیل مواضع خود در قبال مساله‌ی "حق کار" پرداخت و خصوصاً دولت، به پذیرش مسئولیت خود در قبال این مهم تن در داد هرچند که تا امروز آن را به طور کامل به سرمنزل مقصود نرسانده است.

مساله‌ی دیگری که در مقابل به رسمیت شناخته شدن "حق کار" قدم کرده بود، نحوه‌ی انجام کار در سیستم سرمایه‌داری بود به گونه‌ای که فرصت انجام کار برای تمامی افراد راغب به انجام کار و یا قادر به انجام کار فراهم نبود زیرا پیشرفت تکنولوژیکی باعث شده بود بیشتر کارها توسط ماشین انجام گیرد و در نتیجه نیاز به انجام کار دستی توسط نیروی انسانی، کمتر شده بود و به نسبت فعالیت‌های کاری موجود، نوعی مازاد نیروی انسانی به وجود آمده و این مشکل، به چالشی عظیم تبدیل شده بود.^۶

۵- البته این قضیه هنوز هم ادامه دارد و هر چند وقت یک بار شاهد اعتصاب کارگران در گوشه گوشه دنیا می‌باشیم.

۶- برخی از کشورهای پیشرفته صنعتی، چاره کار را در تعطیلی دو روز در هفته و کاهش ساعات کار دیده‌اند.

توجه داشته باشید هنگامی که از واژه‌ی دموکراسی استفاده می‌کنیم، در واقع منظورمان تلاش فرودستان و تهدیدستان جهت احقاق حق پایمال شده‌شان می‌باشد و گرنه، نظام پارلمانی - که ابزار اعمال قدرت در دموکراسی است - ماهیتاً تا زمانی که تحت فشار قرار نگیرد تلاشی برای اعاده‌ی حقوق ضایع شده‌ی تهدیدستان انجام نداد و اگر امروزه می‌بینیم که این امر از نشانه‌های دموکراسی محسوب می‌شود به این علت نیست که در ذات و ماهیت دموکراسی به صورت پیش فرض وجود داشته است و یا آنکه در تمامی ممالک به صورت خودکار انجام می‌گیرد بلکه بدین خاطر است که در این زمینه تلاش‌های فراوانی انجام گرفته و جهد عظیمی صرف شده تا اوضاع بدین سیما درآید و اگر این تلاش‌ها و رنج‌ها انجام نمی‌گرفت، ممکن بود که دموکراسی همچنان در دستان قدرتمندان و اغیا قبضه گردد و هیچ مستضعف و تهدیدستی بدان راهی نداشته باشد.

حق تعلیم:

در اروپا، حق تعلیم به عنوان پیش فرض حقوق آحاد ملت پذیرفته نشده بود و برای تحقق آن، کوشش مستمر و پراز درد و رنجی انجام گرفت.

در نظام فئودالیستی، سابقه‌ی چشم‌گیری در مورد تعلیم و تحصیل وجود ندارد اما ثروتمندان همواره در قصرهای خود، علوم مختلفی را که اقتضای زمان بود فرا می‌گرفتند و به تحصیل زبان لاتین و رومی و شعر و ادب و متن‌هایی از کتاب مقدس و حساب و کتاب اهتمام می‌ورزیدند اما عوام زادگان، حتی اگر می‌توانستند مقدار ناچیزی از انجیل را نزد کشیش روستا بیاموزند از سرشان هم زیادی بود! به راستی با علم چکاری می‌توانستند انجام دهند در حالی که تمامی عمر را در روستایی می‌گذراندند که هم زادگاهشان بود و هم قبرستانشان!

در چنین شرایطی، تمامی علوم اکتسابی رعیت‌زاده‌ها عبارت بود از سخنان بزرگانشان در مورد زمین و برداشت محصول و مالیات و عوارض تحمیلی بر آنها و ازدواج و فوت فلان و بهمان... و داستان‌های افسانه‌ای از درون کاخ‌های نجیبان و اشراف زادگان و ولیمه‌ها و غذاهای آنان و تمامی ظلم‌هایی که توسط آنها و یا به نیابت از آنها بر رعایا وارد شده بود!

به همین خاطر، بیسوادی ویژگی بارز مردم این عصر بود و تعداد انگشت‌شماری تحصیل کرده در میان آنها وجود داشت که بیشتر متعلق به شهرها بودند زیرا در شهرها مدارس وجود داشت و اهالی شهر قادر بودند از عهده‌ی مخارج تحصیل برآیند.

رفته رفته با وقوع انقلاب فرانسه و انقلاب صنعتی که پس از آن رخ داد، جامعه از آن حالت رکود و جمود خارج شد و اوضاع به کلی تغییر یافت، مردم دسته دسته به شهر هجوم آوردند و در آنجا سکنا گزیدند و اهمیت تعلیم و تعلم برای آنان برجسته گردید و اعضای مجتمع جدید دریافتند که تحصیل به میزان زیادی می‌تواند در رشد و

پیشرفت و اکتساب فرصت‌های جدید شغلی به آنان کمک کند و بدین ترتیب می‌توانستند از شرّ شغل‌های دستی ویدی که نیازی به دانش نداشت و از منزلت اجتماعی پایینی برخوردار بود رهایی یابند.

در این هنگام بود که صدای مصلحان اجتماعی به هوا برخواست، آنان به دنبال عمومی کردن امکانات تحصیل برای همه افراد و ابناء جامعه بودند و در مقابل، محافظه‌کاران جامعه و نمایندگان مجلس که از مرفهین بودند در برابر آنان به اعتراض برخواستند که چرا و به چه دلیلی باید دایره‌ی تعلیم را وسعت بخشید؟ تحصیل حق افرادی است که بار مسئولیت جامعه را بر عهده داشته و خود توان پرداخت هزینه‌های تعلیم را دارند و هزینه‌ی اضافی را بر دوش دولت تحمیل نمی‌کنند!! آخر با چه منطقی تحصیل فقرا را توجیه می‌کنید؟ اصلاً آنان چه نیازی به تعلیم دارند؟ هزینه‌ی تحصیل آنان را چه کسی پرداخت می‌کند؟ تعلیم آنان چه دردی از جامعه دوا می‌کند و چه تاثیری بر جامعه دارد؟ آنان اگر باسواد گردند دیگر در مشاغل یدی کار نمی‌کنند پس حاجات جامعه را دیگر چه کسی رفع می‌کند؟

از طرفی دیگر، علم نیازمند اخلاق است در حالیکه فرزندان فقرا فاقد اخلاق هستند! و اگر آنان وارد مدارس شوند سطح فرهنگی مدارس به شدت افت می‌کند! پس چگونه اصرار دارید آنان در کنار اشراف‌زادگان در یک کلاس و پشت یک میز بنشینند؟! آیا اگر چنین اتفاق زشت و ناپسندی رخ دهد باز هم انتظار دارید فرزندانان -همان اشراف‌زادگان- علوم ضروری را به راحتی بتوانند اکتساب نمایند؟ هیچگاه ضریب هوشی فرزندان نجبا و ثروتمندان با فرزندان فقیران یکی نیست و به طور قطع، به علت پایین بودن ضریب هوشی فقرا و کندذهنی و عقب‌مانده بودن آنها، سطح علمی مدارس به شدت افت خواهد کرد زیرا اگر تهیدستان هوش بالایی داشتند هیچوقت در این شرایط قرار نمی‌گرفتند و بدیهی است که وخامت اوضاع معیشتی آنان به علت پایین بودن ضریب هوشی و روانی آنان است و این ضعف عقلی به هیچ وجه ممکن نیست که اصلاح گردد!!

اما این اوضاع هم آرام آرام رو به بهبود نهاد و اشرافیت به تدریج از مواضع دگم و متحجرانه‌ی خود عقب‌نشینی کرد و موافقت کرد تا دایره‌ی تعلیم را گسترش داده و حجم بیشتری از افراد را زیر چتر خود بگیرد هرچند که همیشه از نبود امکانات کافی برای این منظور گله‌گی داشت و این گله‌گی از ترس این بود که مبادا روزی جایگاهش تسخیر گشته و قطبیتش از کف برود.

برخی از آنان به این مساله اعتراض داشتند که اگر کل بودجه دولت را نیز صرف گسترش دانش کنیم باز هم کفاف نمی‌دهد.

برخی دیگر به نبود امکانات لازم، مدارس و معلمین و مدرسین کافی اعتراض داشتند.

برخی به تعداد فراگیران اعتراض داشتند و معتقد بودند که افزایش حجم دانش آموزان مانع رسیدگی و توجه لازم به آنها می‌شود.

و برخی نیز به این امر معترض بودند که دیگر نمی‌توانند خادم داشته باشند و کسی عهده‌دار کارهای دستی نمی‌گردد و سنگینی این مساله کمر اجتماع را خم خواهد کرد!

اما شدت درخواست‌ها و پیگیری‌های جمهور مردم و مدافعین حقوق آنها به حدی بود که بر همه اعتراض‌های واهی غلبه کردند و نهایتاً تمام تلاش خود را بر حل مشکلات واقعی از قبیل کمی میزان بودجه، تعداد مدارس و معلمان متمرکز ساختند.

آری، روزگاری فرا رسیده است که در آن، شهروندان، نه تنها تحصیل رایگان عمومی را مطالبه می‌کنند بلکه با صدای بلند، فراهم آوردن شرایط تعلیم اجباری را وظیفه‌ی اصلی دولت می‌خوانند و این صداهای پشتیبان به راحتی دم فرو نمی‌نهند.

درست است که در کشورهای مختلف بر سر میزان سنواتی که باید تحت پوشش تحصیل رایگان قرار بگیرد و اینکه افراد تا چه مرحله‌ای از تحصیل باید پیش بروند اختلافاتی وجود دارد اما مساله‌ی مهم این است که تعلیم عمومی، تحت پوشش دولت در آمده و مورد تایید قرار گرفته است.

خالی از لطف نیست بدانید که در آن هنگام که معرکه‌ی تعلیم عمومی در اوج خود به سر می‌برد، دعوای حقوق زنان نیز بدان ملحق شد زیرا در ابتدا، بحث صرفاً بر سر تحصیل رایگان پسران بود و دختران اگر قصد ادامه تحصیل داشتند می‌بایست از طرف پدران خود حمایت می‌شدند و هزینه‌های تحصیل‌شان توسط آنها پرداخت می‌گردید و دولت به هیچ وجه در این زمینه قبول مسئولیت نمی‌کرد! اما زنان از مطالبه‌ی حقوق خود و درخواست برابری زن و مرد در تمامی موارد کوتاه نیامدند تا آنکه در نهایت، آنان نیز زیر چتر حمایتی تحصیل رایگان قرار گرفتند و توانستند همراه مردان در مدارس و دانشگاهها حاضر گردند و از حقوق یکسان بهره‌مند شوند.

بار دیگر لازم می‌دانم که این نکته را متذکر شوم که اگرچه اکنون امکان تحصیل رایگان از ویژگی‌های دموکراسی به حساب می‌آید اما نباید از این نکته غافل ماند که این تلاش شبانه‌روزی و جهد خستگی‌ناپذیر جمهور بود که این امر را در این سیستم گنجانده و گرنه در بدایت امر، دموکراسی این ویژگی را در خود نداشت و اگر این زحمات نبود هیچگاه این مبحث به ذهن گردانندگان آن نیز خطور نمی‌کرد!

حقوق سیاسی:

حق انتخاب، حق کاندیداتوری و نامزد شدن، آزادی بیان، آزادی اجتماعی و آزادی اعتراض از مصداق‌های این نوع حقوق هستند.

همراه با شکل‌گیری دموکراسی، حقوق سیاسی ملت هم رشد و نمو کرد به طوریکه در نهایت، حقوق سیاسی، جزء بارزترین خصیصه‌های دموکراسی گردید.

حقوق سیاسی عبارتست از اینکه ملت، حق اشراف و نظارت بر حکومت را داشته باشد و به راحتی بتواند اعمال دولت را نقد کرده و بر آن معترض گردد، این حق به دو شیوه‌ی مکمل هم اعمال می‌گردد، یکی اینکه پارلمان، تشکیل می‌شود و افراد واجد شرایط جامعه، حق نامزد شدن و انتخاب شدن در فرایند شکل‌گیری پارلمان را دارند و دیگری اینگونه است که از طریق داشتن حق برپایی تجمعات و اظهار نظرات خارج از چارچوب پارلمان خود را بروز می‌دهد و مشتمل بر روزنامه‌ها، برپایی تجمعات سیاسی و تظاهرات مسالمت‌آمیز جهت درخواست امری مشخص و یارد موردی خاص می‌باشد...

و بدیهی است که قبل از برپایی سیستم دموکراسی، مردم هیچکدام از این حقوق را نداشتند، البته توجه داشته باشید که در روزهای نخستین استقرار دموکراسی، علیرغم اینکه در قوانین اساسی، عبارات آزادی و برادری و برابری مکتوب شده بود اما، مجالس نیایی‌ای که شکل گرفته بودند به هیچ وجه، رنگ و بوی مردمی نداشت و عوام حق نداشتند که به این میادین دسترسی داشته باشند، تمامی حقوقی که بعدها به دست آمد نتیجه‌ی تلاش‌های مضاعف ملت بود و با هزینه‌هایی گزاف از قبیل زندان رفتن‌ها و دربه‌دری‌ها و انواع آزار و اذیت و شکنجه‌ها حاصل گردید، پس از آنکه این ملت دردمند از خود استقامت نشان داد و بر خواسته‌ی خود اصرار ورزید و در مقابل آزار مستبدان ایستادگی کرد تمامی این حقوق را به صورت تدریجی و گام به گام بدست می‌آورد تا آنجا که اکنون، حق برخورداری از حقوق سیاسی، جزء بدیهیات دموکراسی به حساب آمده و دموکراسی‌ها را هم با آن می‌سنجند!

در ابتدا، دموکراسی کاملاً بر وفق مراد ثروتمندان بود و حتی نصی صریح در خود داشت که طی آن، تنها کسانی می‌توانستند نامزد ورود به مجلس گردند که حد نصاب خاصی از ثروت و دارایی را داشته باشند و حتماً می‌بایست این مورد را در مجامع رسمی به اثبات می‌رساندند تا صلاحیت ورود به معرکه انتخابات را به دست می‌آوردند!

علاوه بر این، هزینه‌های تبلیغات انتخاباتی، عاملی بسیار دست و پا گیر برای ورود به مجالس بود - اگرچه هنوز هم این معضل به قوت خود باقی است - به طوری که فقط اغنیا و ثروتمندان می‌توانستند از عهده‌ی آن برآیند و دست فقرا از آن کوتاه بود، همچنین، خود رای‌دهندگان نیز خود را در معرض انواع محدودیت‌ها قرار می‌دادند و از ارزش خود می‌کاستند و فرصت تاثیرگذاری بر خود را برای دیگران از طرق مختلف - از قبیل فروش رأی

در مقابل مبلغی اندک - فراهم می‌آوردند و اینگونه می‌شد که افراد انتخابی در "خانه‌ی ملت"، در حقیقت هیچگونه رنگ و بوی مردمی نداشتند.^۷

در پی اعتراضات مکرر مردمی، محدودیت‌های ایجاد شده برای انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان برداشته شد و بدین ترتیب، حد نصاب مالی به عنوان پیش شرط ورود به مجلس کنار رفت و ضمن لغو شدن کلیه‌ی قید و بندهای سر راه انتخاب‌کنندگان، حد نصاب سنی نیز برای آنان تا حد امکان کاهش یافت به طوری که هم اکنون در بیشتر کشورهای دنیا، حداقل سن تعیین شده برای رای دهندگان، ۲۱ سال می‌باشد.^۸

اکنون، هر فردی که به سن ۲۱ سالگی می‌رسد حق بدیهی و ذاتی خود می‌داند که با داشتن دو شرط در انتخابات شرکت نماید؛ اول اینکه ساکن حوزه‌ی انتخابی باشد که می‌خواهد در آن رای دهد و دوم اینکه در مواردی که ناقض شرف هستند نباید بر علیه وی حکمی صادر شده باشد، البته توجه داشته باشید که در فرهنگ این کشورها، بی بند و باری جنسی ناقض شرف نیست و در مسائل جنسی، صرفاً تجاوز به عنف و مستی ناقض شرف است البته نباید جرایمی از قبیل دزدی و کلاهبرداری و... را نیز از یاد برد، از طرف دیگر، حق هر انسان ۲۱ ساله است به شرطی که حکمی بر علیه وی در مبحث نواقض شرف صادر نشده و بر خواندن و نوشتن مسلط باشد می‌تواند نامزد حضور در پارلمان گردد (البته فراموش نکنیم که زنان در این مساله پیوسته با مردان کشمکش داشتند تا اینکه بالاخره توانستند حرف خود را بر کرسی بنشانند و به حقوق خود نایل آیند).

پس از انتخابات پارلمانی و برگزیده شدن نمایندگان برای مجلس، تمامی ضمانت‌های لازم به نماینده داده می‌شود تا بتواند با قدرت تمام سخن براند و مسئولین مختلف حکومتی را بازخواست کند و در این زمینه، قادر است تا از تمامی ابزارها جهت نقد سیستم حاکمه استفاده نماید، البته به شرط آنکه وارد حریم شخصی افراد نگردد...

برای نمایندگان، حق مصونیت قضایی قائل شده‌اند تا بتوانند بدون ترس از تعقیب و مجازات، به وظیفه نظارتی خود عمل نمایند (البته در انجام این امر نبایستی به حریم شخصی افراد ورود کنند) و اگر حکومت در جایی خود را محق بداند و یا احساس کند که نماینده‌ای پا را از حدود خود فراتر نهاده، می‌تواند از مجلس درخواست رفع مصونیت قضایی از آن نماینده خاص بنماید و در صورت موافقت پارلمان، آن شخص به دادگاه فراخوانده می‌شود و در صورتی که جرمش محرز شود از پارلمان اخراج شده و مجدداً در حوزه‌ی انتخابی فرد مذکور، انتخابات انجام می‌گیرد.

۷- میزان واقعی بودن این مجالس نیایی را در همین فصل مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

۸- البته این قوانین در کشورهای مختلف و حتی در برهه‌های مختلف یک کشور هم می‌تواند مختلف باشد و حد نصاب سنی خاصی در این زمینه وجود ندارد (مترجم)

با این ضمانات محکم و با آزادی‌های نسبتاً مناسب که نمایندگان کسب نموده‌اند (حداقل در حوزه‌ی تئوریک)، قادرند تا حکومت‌ها را به طریق صواب و درست هدایت کنند و مجموعه‌ی پارلمان (حداقل در حوزه نظری)، این توانایی را می‌یابد که بر فعالیت‌های حکومت نظارت کافی داشته باشد و حوزه‌ی اختیارات آن را محدود نماید و غیرمستقیم، ملت را نگهبان و مراقب تمامی اعمال حکومت بنماید و در خارج از پارلمان نیز، حقوق سیاسی پذیرفته شده، متضمن آزادی بیان - با استفاده از تمام وسایل ممکنه - آزادی نقد و آزادی اعتراض می‌باشد و این موارد را تضمین می‌کند.

آزادی بیان در جامعه به گونه‌های مختلفی نمود می‌یابد، گاهی خود را در قالب وابستگی حزبی نشان می‌دهد، بدین معنا که فرد آزاد است به عضویت حزبی از احزاب موجود در آید (مادامیکه آن حزب به صورت قانونی ایجاد شده باشد) و گاهی هم خود را در قالب مقالات روزنامه‌ها (و سایر رسانه‌های موجود در کشور اعم از شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی شخصی و خصوصی که مالکیت آنها متعلق به شرکت‌ها و هیات‌های خاص است و امثال آنها را می‌توان در آمریکا، انگلیس و فرانسه مشاهده کرد)، سخنرانی‌های انجام گرفته در انجمن‌های عمومی و خصوصی و مشارکت در "تظاهرات مسالمت‌آمیز" پس از اخذ مجوز از مراجع و منابع قانونی به نمایش می‌گذارد (خیلی اوقات تظاهرات و راهپیمای‌ها بدون مجوز صورت می‌گیرد و در این حالت، دولت‌ها بر اساس اقتضای موقعیت از خود واکنش نشان می‌دهند، اگر ببینند که آسیبی به جایی وارد نمی‌شود و مشکلی پیش نمی‌آید آن را نادیده می‌گیرند و در صورتی که تشخیص دهند ادامه‌ی آن مشکل‌ساز خواهد شد با آن برخورد نموده و ضمن پراکنده کردن متظاهرين با ابزارهای گوناگون، رهبران حرکت را دستگیر کرده و تحویل مراجع ذی صلاح می‌دهند).

اما اعتصاب‌ها و نافرمانی‌های مدنی ممکن است به صورت تحصن کاری و برگزاری تظاهرات انجام پذیرد و این ابزار هم نوعی از آزادی بیان است هرچند که خشونت بیشتری در خود دارد و حوزه‌ی نقد را به وادی اعتراض خشن تری می‌کشاند.

تمامی موارد مذکور نشان از آزادی اجتماع دارند، بدین معنا که مردم حق دارند ضمن بررسی مسائل و قضایای مشخص، نظر خود را در مورد آنها اعلام نمایند و یا آنکه به انتقاد از عملی از اعمال حکومت پردازند و یا اعتراض خود را نسبت به مساله‌ای که در جامعه به وجود آمده نشان دهند.

اجتماعات معمولاً در مقر احزاب برپا می‌گردد و در این حالت - مادامی که حزب مشکل قانونی نداشته باشد - دیگر نیازی به کسب مجوز از مراجع قانونی نیست مگر آنکه احزاب تمام اعضا را به جلسه فرا بخوانند و در مقر حزب، جای کافی نداشته باشند و مجبور گردند معابر عمومی را نیز اشغال کنند و یا اینکه حزب، اجتماع عظیمی

را در مکانی غیر از مقرّ خود برگزار نماید و این مکان می‌تواند دانشگاهها، سالن‌های سخنرانی عمومی و یا معابر عمومی باشد، در این صورت است که مجبور به کسب مجوزهای لازم می‌گردد.

تمامی این مسائلی که اکنون جزء بدیهیات دموکراسی محسوب می‌گردند در سیستم اولیه‌ی دموکراسی وجود نداشته‌اند و محدودیت‌های بسیار شدید به همراه آزادی‌های بسیار ناچیز در آن قرار داشت و هیچ روزنامه‌ای از حق آزادی گسترده برای انتقاد بهره‌ای نداشتند و مردم نیز از حق آزادی برپایی تجمعات و اعتراضات برخوردار نبودند و تمامی این حقوق را ملت‌ها با خون دل از حلقوم حکومت‌های زمانه بیرون کشیدند و در این راه، متحمل انواع مخاطرات شدند به گونه‌ای که مشاهده می‌کنیم که تاریخ دموکراسی مملو است از انواع سختی‌ها و شکنجه‌هایی که مدافعان این حقوق با دل و جان خریدند تا این مسائل را در دل دموکراسی جای دهند و آنرا بر این سیستم تحمیل نمایند، اگر چنین حرکتی صورت نمی‌گرفت درب هر روزنامه‌ی منتقد را به جرم تخطی از قوانین تخته کرده و از چاپ آن جلوگیری می‌نمودند و صاحب مقاله و مدیر مسئول روزنامه را به زندان می‌انداختند، تمامی اجتماعات را محلّ نظم و امنیت عمومی قلمداد نموده و با آن به شدت برخورد می‌کردند، با همه‌ی تظاهرات‌ها با بدترین شکل ممکن برخورد و متظاهرين را بدون هیچ محاکمه‌ای، به حبس‌های نامحدود محکوم می‌کردند! و برای رفع این امور، لازم بود که از طریق پارلمان‌ها و سخنرانی‌ها و کتب مختلف بر دولت فشار وارد آید تا ضمن از بین بردن این محدودیت‌های ناعادلانه، حکومت‌ها را از اعمال فشار بر مخالفین سیاسی و عامه‌ی مردم باز دارند و دولتمردان را عادت دهند به صداهای منتقد گوش فرا دهند و ضمن حفظ آرامش، راه را برای اعتراضات و راهپیمایی‌هایی اعتراضی عمومی هموار سازند.

اگر بگوییم که صد سال طول کشید تا حکومت‌ها و دولتمردان به این مسائل تن در دهند شاید چیزی به گراف نگفته باشیم و همچنان هم مشاهده می‌کنیم که با وجود تمامی آزادی‌هایی که در دموکراسی مقرر شده باز هم اعتراضات خشونت‌آمیزی در این زمینه انجام می‌گیرد که آخرین آنها، اعتراضات خشونت‌باری بود که چند سال پیش توسط احزاب کمونیستی معارض در فرانسه و دیگر کشورهای دموکراتیک - که در آنها به کمونیست‌ها اجازه‌ی فعالیت داده شده است - به وقوع پیوست.

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان اظهار داشت که در حال حاضر، صرف نظر از مسیر و حرکت آزادی در کشورهای دموکراتیک^۹، آزادی‌های سیاسی به عنوان بارزترین و مهم‌ترین ویژگی‌ها و نشانه‌های نظام دموکراسی شناخته می‌شود.

۹- هنگام بررسی چهره‌ی دیگر دموکراسی در این فصل، به بررسی مسیر آزادی نیز خواهیم پرداخت.

از دیگر تضمین‌هایی که ملت در سایه‌ی دموکراسی به دست آورد می‌توان به "تضمین اتهام"، "تضمین تحقیق"، "تضمین حکم"، و "تضمین اجرای حکم" اشاره کرد. در ادامه به معنا و مصداق هر کدام از این موارد به صورتی مختصر اشاره نموده و سپس، واکنش دموکراسی به هر کدام از آنها را از نظر می‌گذرانیم.

"تضمین اتهام" بدین معناست که ظن نمی‌تواند مبنای توقیف مردم باشد و آنها جز با دلیل محکمه‌پسند تحت بازداشت و حبس قرار نمی‌گیرند. البته نباید اینگونه برداشت نمود که هر کس که توقیف شد حتماً جرمی مرتکب شده است - در چنین حالتی اگر ادامه‌ی تحقیقات دالّ بر براءت وی باشد حتماً آزاد می‌گردد - بلکه دلالت بر این دارد که برای بازداشت یک فرد، حتماً باید قرینه یا نشانه‌ای از نص قانون داشته باشیم که عمل یا فعالیت انجام گرفته توسط آن فرد را جرم به حساب بیاورد، همچنین، صرف اینکه فرد با رفتار خود، دولت را به چالش کشیده و باعث ناراحتی دولتمردان شده نمی‌تواند مبنایی برای حبس یا توقیف فرد باشد.

"ضمانت تحقیق" بدین معناست که از ابزارها و وسایل نامتعارف جهت اخذ اعترافات ناخواسته از متهم استفاده نگردد و فرقی نمی‌کند که این وسیله جنبه‌ی تهدید داشته باشد یا تطمیع (مثلاً به فرد گفته شود که اعتراف به جرم، باعث تخفیف مجازات می‌گردد و یا به آزادیات کمک می‌کند و در اینجا هدف این است که بدین وسیله، معلومات خاصی از وی استخراج کنند).

منظور از "ضمانت حکم" این است که مجازات تعیین شده برای متهم می‌بایست متناسب با جرم انجام شده بوده و به همان نسبتی باشد که قانون تعیین کرده است و محکوم از حق درخواست تجدید نظر در حکم برخوردار باشد و در صورتی که مرجع ذی صلاح، حکم صادره را خلاف قانون بداند آن حکم بایستی نقض گردد.

"ضمانت تنفیذ و اجرا" عبارتست از اجرای حکم و مجازات صادره از طرف دادگاه صالحه به صورت کامل، بدیهی است در صورتی که در این بین، اجحافی در تنفیذ صورت گیرد و در این زمینه زیاده‌روی گردد محکوم حق دارد در این زمینه اعلام شکایت نماید.

با وجود تکرار چند باره، اما باز خالی از لطف نمی‌دانم تاکید کنم که توده‌ی مردم، تمامی این ضمانت‌ها را به آسانی به دست نیاورده و به سهولت در دل دموکراسی اولیه نگنجانده‌اند؛ زیرا در بدو شکل‌گیری این سیستم، مردم فاقد هر نوع ضمانت حمایتی بوده و پلیس می‌توانست هر شخصی را دستگیر کرده و روانه‌ی زندان نماید و در آن ایام، بیشتر جرم‌ها در دو نوع "فقر" و "مخالفت با حکومت" خلاصه می‌شد، پلیس حق داشت هر فردی را که مرتکب "آوارگی و بی‌خانمانی!!" است دستگیر کند و شخص می‌بایست خلاف آن را ثابت می‌کرد، در ضمن این "نیروی حافظ نظم"، مجبور به اثبات جرم متهم نبود، زیرا طبق قانونی که مرفهین گذاشته بودند هر نوع شبهه‌ای برای بازداشت فرد کفایت می‌کرد و اصل بر این بود که مردم تهیدست متهم هستند مگر آنکه خلافش ثابت

گردد!! و این بدان معنا بود که فقرا در صورت انجام هر کاری که نوعی بی‌ادبی نسبت به اغنیا را به ذهن القا می‌کرد در معرض خطر بازداشت قرار داشتند.

اما برای معارضین حکومت، درب زندان و بازداشت و تبعید همیشه باز بود و اتهام معارضه با نظام، آسان‌ترین اتهام روز بود! عباراتی نظیر اقدام جهت براندازی نظام، اقدام علیه بدنام کردن نظام، اهانت به مقدسات ملی و... رایج‌ترین عبارات آن ایام به حساب می‌آمد!

تلاشهای پیگیر و خستگی‌ناپذیر مصلحان و آزاداندیشان برای تغییر این اوضاع به ثمر نشست و در واقعیت نظری - در تدوین قوانین - و عملی این مساله گنجانده شد، گنجانده شد که متهم بی‌گناه است مگر آنکه دلیل جرم و تخلف وی محرز گردد، همچنین اختیارات حکومت‌ها در زمینه‌ی دستگیری و بازداشت بی‌ضابطه و بلامدت افراد ملغی شد و مقرر گردید که حکومت موظف است ظرف یک تا چهار روز - بسته به قانون هر کشور - متهم را با دلایل محکمه‌پسند به دادگاه صالحه ارجاع دهد و در این هنگام است که "ضمانت تحقیق" شامل حال وی می‌شود و او حق دارد برای اطمینان از تحت فشار قرار نگرفتن از طریق تهدید و تطمیع، درخواست حضور وکیل نماید، وی حق دارد بدون آنکه تحت شکنجه قرار گیرد به سؤال بازجو پاسخ ندهد و وکیل این فرد - به دلیل آشنایی بیشتر با پیچ و خم‌های قانونی - می‌تواند نکات لازم را در زمینه‌ی نحوه جوابدهی به سوالات بازپرس به موکل خود گوشزد نماید و بار حقوقی هر پاسخ را برای وی تبیین کند، به طور خلاصه می‌توان گفت که اساس بازجویی و تحقیق بر مبنای دلایل و شواهد محکمه‌پسند است و نمی‌توان با هر ابزاری از متهم بازجویی کرد!

امروزه این مجموعه ضمانت‌ها، جزء استانداردهای تمدن بشری محسوب می‌شوند و در واقع لازمه‌ی کرامت انسانی نیز وجود چنین ضمانت‌هایی است.

بدیهی است که نحوه‌ی رفتار با متهم در هر جامعه‌ای، نشان دهنده‌ی میزان وجود و پذیرش انسانیت انسان است، پر واضح است که نحوه‌ی برخورد با بزرگ‌زادگان و انسان‌های با جایگاه اجتماعی والا در جامعه نمی‌تواند ملاکی برای سنجش انسانیت باشد زیرا در این قضیه، عواملی غیر از احترام به ذات انسانیت دخیل هستند لذا برای اندازه‌گیری این شاخص، باستی نحوه‌ی تعامل با ضعیفان و افراد فاقد سلطه و قدرت در نظر گرفته شود - حال مهم نیست که علت این ضعف چه باشد و یا اینکه این ضعیف بودن موقتی باشد (مانند متهمی که دستش از همه جا کوتاه است) یا دائمی (مانند فقرا و مساکین و یتیمان و...) زیرا در این شرایط، کسانی که قدرت و مسند را در اختیار دارند مستعد روا داشتن ظلم و جور در مقابل تهیدستان می‌گردند و اگر در چنین وضعیتی، قدرتمندان - حال مهم نیست که این قدرت از کجا نشأت گرفته باشد و یا اینکه این قدرت موقت باشد (به علت دارا بودن

منصب و مقام) یا دائمی - دست به آزار و اذیت ضعیفان زنند و آنان را از خود نرانند بی تردید تحت تاثیر قوه‌ی انسانیت قرار گرفته‌اند و چیزی جز احترام به انسانیت انسان، آنان را از این کار باز نداشته است.

اگر در این بین، ابزار یا وسیله‌ای به نام قانون، این نوع اجحاف و ظلم در حق ممنوع را ممنوع کرده باشد آنگاه قانون، ضامن احترام به ذات انسانیت گشته است، حتی اگر افرادی که آنرا اجرا می‌نمایند فاقد شعور انسانی و تهی از آن باشند...

بدیهی است که نحوه‌ی رفتار با متهم، می‌تواند به خوبی جایگاه محترم بودن انسان را در هر اجتماعی نشان دهد زیرا اگر فرد ضعیف بوده اما مرتکب جرمی نشده باشد ممکن است دل صاحب‌دلان را به رحم بیارد و بی‌گناهی وی، در پیشگاه صاحبان قدرت، سندی باشد برای جلوگیری از تعرض به وی، اما شرایط متهم تا حدودی فرق می‌کند، زیرا هاله‌ای از امکان ارتکاب جرم وی را احاطه کرده و بدینی‌های زیادی در موردش وجود دارد و مستحق مجازات شناخته می‌شود، حال تصور کنید که قدرت در دستان پرتوان آدم شرور و مستبدی است که کینه‌ی متهم را به دل داشته و با وی نوعی غرض شخصی هم دارد، در چنین حالتی، به راحتی قابل تصور است که به احتمال بسیار زیاد، با متهم به گونه‌ای غیرانسانی برخورد شده و به شدت در معرض انواع شکنجه‌ها و آزارها قرار می‌گیرد و نمونه‌ی این موارد را می‌توان در تمامی انواع استبدادها مشاهده کرد؛ در اینجا است که این متهم، با هر شبهه‌ای بازداشت می‌گردد و بدون استناد به هیچ دلیل و مدرکی و صرفاً به خاطر سیر کردن شهوت استبداد مستبدان، به شدت مجازات می‌شود، در این موارد، شبهه‌های مورد استناد، صرفاً از ترس از دست دادن مقام و موقعیت و تمایل شدید به حفظ آن نشات می‌گیرد و فرقی نمی‌کند که این صاحب قدرتان، حاکمان باشند (در این موارد، علل محاکمه، رنگ سیاسی به خود می‌گیرد) و یا صاحبان ثروت (در این شرایط قضیه، رنگ و بوی جنایی پیدا می‌کند).

بنابراین، محدود کردن قدرت قدرتمندان و حاکمان، و بازداشتن آنها از شکنجه‌ی متهم و مجازات وی، اعتراف و گردن نهادن به جنبه‌ای از انسانیت انسان است و در این مورد شکی وجود ندارد اما در این میان نباید از نکته‌ای بس مهم غافل ماند و آن این است که صاحب قدرتان از روی میل و خواست خود به رعایت این امور تن در نداده‌اند و حتی در پذیرش آن نیز به شدت اکره داشتند و پا پس نمی‌کشیدند و تلاش بسیار زیادی نمودند تا خباثت و پلیدی درون خود را پنهان نگه دارند و در این زمینه از هیچ تلاشی فروگذار نکرده‌اند.

کار بسیار بزرگی که انقلاب - انقلابی که نتیجه‌ی واکنش مردم نسبت به ظلم‌هایی بود که بیش از هزار سال بر آنان رفته بود - انجام داد این بود که از خیلی از افراد و مفاهیم مقدس از قبیل زمین دارن و کلیسائیان، قداست را

زدود و همین امر سبب شد تا طبقه‌ی مقدس جدید - که همان سرمایه‌داران بودند - نتواند مشی مقدسان پیشین را پیش بگیرد. سرمایه‌داری از همان ابتدای راه، خود را در مواجهه و برخورد با انقلابیونی دید که با افکار و اعمالشان، برای آن کمین کرده بودند و با تمسخر افعال و کارهای سرمایه‌داران، شأنشان را در دل توده پایین می‌آوردند و این عامل مستحکم سبب شد تا صاحبان قدرت، به مرور زمان از برخی از مظاهر تقدس خود دست بکشند و از آن کوتاه بیایند (هر چند که هنوز برخی از این مظاهر تقدس را برای خود حفظ کردند و در جای مناسب بدان اشاره خواهیم کرد).

گام بعدی - پس از گامهای ضمانت اتهام و ضمانت تحقیق - "نضمین‌های محاکمه" است و آن عبارت است از اینکه، متهم و کیلی را به خدمت بگیرد تا در مقابل دادگاه از وی دفاع کند، بدین صورت که اگر خود، توانایی بکارگیری و کیلی را در مقابل پرداخت حق‌الزحمه داشت شخصاً به استخدام و کیلی می‌پردازد و در صورت عدم استطاعت مالی، دادگاه برای وی اقدام به معرفی و کیلی به اصطلاح "تسخیری" می‌نماید، در دادگاه، متهم می‌تواند به سوالات دادگاه جواب ندهد و وکیل نیز می‌تواند در صورت صلاح دید - اگر جواب سوال طوری باشد که به ضرر متهم تمام شود - موکل خود را از پاسخ به سوالات منع کند و شاهدان مختلف را برای تبرئه کردن موکل به دادگاه فرا بخواند، همچنین وی می‌تواند جهت گردآوری اطلاعات بیشتر و یا ارائه‌ی ادله جدید برای اثبات بی‌گناهی متهم، از دادگاه درخواست کند که تاریخ برگزاری جلسات را به تعویق اندازد. پس از صدور حکم، در صورتی که متهم تشخیص دهد که مجازات تعیین شده با جرم انجام گرفته تناسب ندارد و حجم بیشتری از مجازات در نظر گرفته شده، می‌تواند درخواست "استثناء حکم" بدهد (البته در طرف مقابل هم اگر دادستان تشخیص دهد که مجازات صادر شده، کمتر از میزانی باشد که در قانون برای آن جرم تعریف شده می‌تواند درخواست "استثناء حکم"^{۱۰} بدهد).

ضمانت بعدی، "ضمانت تنفیذ و اجرا" است که عبارتست از اینکه اولاً، همان مجازاتی که در دادگاه صادر شده، بدون کم و زیاد اجرا گردد و دوماً در زمانی که محکوم، مشغول گذران دوران مجازات خود در داخل زندان است با وی به نیکی رفتار شود و هیچ‌گونه ضرب و شتم و اهانتی در حق وی روا داشته نشود مگر آنکه فرد خاطی در روند نظم زندان اخلاص ایجاد کرده باشد و در مورد اخیر هم می‌بایست مجازات برهم زدن نظم عمومی، طی لایحه‌ای مشخص، تعیین گردد که در این لایحه، نحوه‌ی رفتار زندان‌بانان با زندانی به صورت مکتوب اعلام می‌گردد، چنانچه محکوم دچار بیماری شود حق دارد به پزشک و بهداری مراجعه کند، همچنین در صورت سوء

۱۰- استثناء حکم و استیناف حکم عبارتند از اعاده‌ی دادرسی پس از صدور حکم از دادگاه بدوی و درخواست تجدید نظر در حکم صادره (مترجم).

رفتار کارکنان زندان با وی، می‌تواند نزد دادستان عمومی از آنان شکایت کند و اگر لازم باشد می‌تواند در زندان با وکیل و خانواده‌ی خود ملاقات نماید.

امروز در برخی زندان‌ها، به محکوم اجازه می‌دهند در زمانهای مشخص و محدودی، مرخصی گرفته و به دیدار خانواده بروند - البته در طول این مدت تحت حفاظت است - و سپس به زندان برگردد!

مسائل مطرح شده‌ی فوق الذکر، مجموعه "حقوق و ضمانت‌هایی" بود که از طریق دموکراسی به ملت بخشیده شد به عبارت دیگر، مزایایی بود که مردم در سایه‌ی دموکراسی برای خود اکتساب کردند و امروزه از دیدگاه غرب، جزء جوهری و ذاتی دموکراسی به حساب می‌آیند.^{۱۱}

آن هنگام که فنودالیزم و دموکراسی را در کنار هم می‌سنجیم به یقین در می‌یابیم ملتی که در سایه‌ی نظام فنودالیزم، "خس و خاشاکی" بیش نبود و از "انسانیت" تهی گشته بود، در پناه دموکراسی به اعتباری مثال‌زدنی دست می‌یابد و "تعاملی انسانی" را در ابعاد مختلف زندگی برای خود اکتساب می‌کند و هر کس با دیده‌ی انصاف در این دو سیستم بنگردد بی‌تردید به این نتیجه می‌رسد که نتایج درخشانی را که توده‌ی مردم در دموکراسی به دست آورده‌اند صرفاً در تخیلات و آرزوهای فلاسفه‌ی بلندپرواز می‌گنجد!

اما باید به این موضوع هم توجه داشته باشیم که این صفحه‌ی درخشان، تنها صفحه‌ی کتاب دموکراسی لیبرالی - این تعبیر، تعبیر دموکراسی غربی می‌باشد - نیست؛ همان دموکراسی‌ای که بر پایه‌ی آزادی‌های فردی در انجام کارهای دلخواه فرد شکل گرفته است، (این دلخواهی، از شعاری معروف نشات می‌گیرد که سرمایه‌داری در بدو امر سر می‌داد: بگذار هر کس هر کاری که می‌خواهد انجام دهد "Laissez Faire"، بگذار هر کس هر جا که می‌خواهد برود "laissez Passer" و نمود بارز این شعار از دید عامه‌ی مردم، آزادی سیاسی و تعدد احزاب است)^{۱۲} اما باید توجه داشته باشیم که این سیستم، صفحه‌ای دیگر نیز دارد که بر خشونت و کشتار بنا شده و به اندازه‌ی روشنایی‌هایش، تاریکی نیز دارد.

آنگاه که دموکراسی لیبرالی را در ترازوی حق به وزن می‌کشیم، وزن واقعی آن مشخص گشته و نقاط پنهانش آشکار می‌گردد.

۱۱- در فرصت مقتضی، در مورد دموکراسی از دید کمونیست‌ها هم سخن خواهیم راند.

۱۲- هنگامی که کمونیست‌ها از واژه‌ی لیبرالستی برای توصیف دموکراسی غربی استفاده می‌کنند در حقیقت می‌خواهند به ذم آن پردازند، آنها معتقدند که این نوع دموکراسی بهترین ابزار در دست سرمایه‌داران برای استثمار طبقه کارگر می‌باشد، این شاءالله در صفحات آینده به بررسی این نظریه خواهیم پرداخت.

وقتی که آیه‌ی کریمه نازل گشت که:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ﴾ {البقره: ۱۱۳}

«و یهودیان می گویند: مسیحیان دارای حق و حقیقتی نبوده و بر چیزی بند نیستند، و مسیحیان نیز می گویند: یهودیان دارای حق و حقیقتی نبوده و بر چیزی بند نیستند»

رسول خدا ﷺ فرمودند: "ما صدقتا إلا فی هذه! جز در این مورد سخن صادقی بر زبان نراندند! یعنی اینکه درست است که در بیان حسنات و صفات نیک خود دروغ می گویند اما در سخنی که در مورد یکدیگر می گویند صادق هستند!

و این قضیه هم در مورد کمونیسم و دموکراسی کاملاً صادق است، به عبارتی دیگر، هر دو در بیان معایب یکدیگر صادق هستند اما نکات مثبتی که برای خود ادعا می کنند دروغی بیش نیست.

کمونیسم ادعا می کند آنکس که در رأس امور است مالک و صاحب قضیه به حساب می آید و قطعاً هر طبقه‌ای که حکمرانی می کند و قدرت را در دست دارد به نفع خود قانون می گذارد و دیگران را نادیده می گیرد، از آنجایی که در دموکراسی لیبرالیستی، ثروت در دست سرمایه‌دار است پس هم اوست که قدرت دارد و هم اوست که حکمرانی می نماید و به وضع قوانینی می پردازد که مصالحش را در برابر مصالح طبقه‌ی کارگر محفوظ بدارد. بیشتر این سخنان درست هستند و اگر رعایت می کنیم و نمی گوئیم صد در صد صحیح است به خاطر روحیه مقاومت و تسلیم‌ناپذیری طبقه‌ی کارگر- چنانکه در فتودالیزم تسلیم شدند- و پایداری سرسختانه‌ی آنهاست که به تفاوت میان انسان عصر زمین‌داری با عصر سرمایه‌داری منجر شده است.

اما اکنون بیاید نگاهی به واقعیت موجود بیندازیم و از خود پرسیم که براستی چرخهای دموکراسی به نفع چه کسی می چرخد؟ چه کسی از آن بیشترین بهره را برده است؟ البته بسان کمونیست‌ها نمی گوئیم که تنها بهره‌بردار سیستم، طبقه‌ی سرمایه‌دار است! اما بدون شک در پاسخ به این سوال باید اذعان کرد که بیشترین منافع، از آن سرمایه‌داران بوده است!

با وجود تمامی عقب‌نشینی‌هایی که سرمایه‌داری در مقابل ملت داشته اما باز هم، گوسفندان بزرگتر! در دستان پرتوان سرمایه‌داران است و خرده‌ریزها در اختیار جمهور مردم قرار دارد.

به مانند کمونیسم ادعا نمی‌کنیم که تنها عامل تولید، طبقه‌ی کارگر است و تنها این طبقه بایستی از نتایج تولید بهره‌مند گردد، چون این را مغالطه‌ای می‌دانیم که در فصل آینده^{۱۳} بدان پاسخ خواهیم داد، همچنین مدعی نیستیم که صاحبان سرمایه، انگل‌هایی هستند که فقط از خون کارگران می‌مکند و چون با دستان خود کار نمی‌کنند و دسترنج ندارند مستحق بهره‌مندی از چیزی نیستند.

آری، ما چنین ادعایی نداریم اما بیایید کمی روی درآمد سرمایه‌داران و دریافتی کارگران تمرکز کنیم! آیا این شکاف درآمدی، شکافی طبیعی و عادلانه است؟ آیا این نحوه‌ی تمایز، بر ارزش‌ها و مبانی انسانی انسان تاثیر نمی‌گذارد؟

این اختلاف دریافتی در روز اول چگونه شکل گرفته است؟ آیا درآمد بالای سرمایه‌داران، نتیجه‌ی استعداد ذاتی و والای آنهاست که الله به آنان اعطا کرده و بقیه‌ی خلق را از آن محروم نموده است؟ یا اینکه با وسایل و ابزارهای نامشروع به دست آمده است؟ آیا سرمایه‌داران از همان ابتدا، دستمزد کارگران را به گونه‌ای منصفانه تعیین کرده‌اند یا آنکه آنان را استثمار نموده‌اند؟ آیا آنگاه که ساعات کاری کاهش یافت و دستمزدها افزایش پیدا کرد عدالت انسانی ایده آل شکل گرفت؟

باید دانست که انباشته شدن ثروت ابتدائاً از مکیدن خون کارگران و تضييع حقوق آنها به دست آمده است و گرچه مبحث تعیین سطح حقوق و دستمزد، کاملاً اجتهادی بوده و بسته به زمان و مکان ممکن است متفاوت باشد اما اینگونه نیست که حد و مرز و ضابطه‌ای در مورد آن وجود نداشته باشد، از نظر ما، این ضابطه عبارتست از مهیا کردن و فراهم ساختن "زندگی آبرومندانه و شرافتمندانه" برای انسانی که تلاشش را در زندگی بکار می‌اندازد و برای حیات در روی زمین جهد و کوشش به خرج می‌دهد.

منشا دیگر انباشت اموال و ثروت را می‌توان بنیان نهادن کل زندگی بر اساس ربا دانست؛ همان چیزی که الله آن را به شدت مورد نکوهش و تقبیح قرار داده است:

﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّا الْبَائِعُونَ مِثْلَ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ {بقره: ۲۷۵}

۱۳- فصل کمونیسیم از کتاب مذاهب فکری معاصر (مترجم).

«کسانی که ربا می‌خورند (از گورهای خود به هنگام دوباره زنده شدن، یا از مشی اجتماعی خود در دنیا) بر نمی‌خیزند مگر همچون کسی که (بنا به گمان عربها) شیطان او را سخت دچار دیوانگی سازد (و نتواند تعادل خود را حفظ کند)؛ این از آن رو است که ایشان می‌گویند: خرید و فروش نیز مانند ربا است. و حال آن که الله خرید و فروش را حلال کرده است و ربا را حرام نموده است. پس هر کس اندرز پروردگارش به او رسید و (از رباخواری) دست کشید، آنچه پیشتر بوده (و سود و نزولی که قبلاً دریافت نموده) از آن او است و سروکارش با خدا است؛ اما کسی که برگردد (و مجدداً مرتکب رباخواری شود) این گونه کسانی اهل آتشند و جاودانه در آن می‌مانند».

﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ﴾ {بقره: ۲۷۶}

«الله (برکت) ربا را (و اموالی را که ربا با آن بیامیزد) نابود می‌کند و (ثواب) صدقات را (و اموالی را که از آن بذل و بخشش شود) فزونی می‌بخشد، و الله هیچ انسان ناسپاس گنهکاری را دوست نمی‌دارد».

و آنچه که دکتر "شاخ" آلمانی در مطلبی که در دهی چهارم قرن بیستم عنوان داشته بدان اشاره نموده و می‌گوید که نتیجه‌ی حتمی آن از یک طرف، تراکم مال و ثروت در دست عده‌ی قلیلی از مردم است که تعدادشان، مدام رو به کاهش است و از طرف دیگر، ازدیاد فقر و تنگدستی برای طبقه‌ای است که روز به روز در حال افزایش می‌باشد.

راه دیگر انباشت سرمایه، ایجاد صنایع بی‌اهمیت و پوچی است که نه تنها انسان جدی و مصمم، در اهداف با ارزش خود حسابی برای آنها باز نکرده است بلکه این صنایع، موجبات به فساد کشانیده شدن اخلاق، تغییر فطرت انسانی و سرگرم شدن مردم به موارد پوچ و بیهوده به جای اهداف و مقاصد والا در زندگی می‌گردد. ناگفته پیداست که در این صنایع، بجز سود به چیزی دیگری توجه نمی‌شود زیرا در این مسائل، گردش پولی، بسیار بالاتر از صنعت‌های مهم و ضروری است که حیات با عزت بشری بدان نیازمند است. برای مثال می‌توان در این زمینه به صنایعی چون سینما، تجهیزات و ابزارآلات زینتی و انواع مدهای مرسوم در صنایع پوشاک و یا ماشین‌های مختلف اشاره کرد.

منابع مذکور، راههای انباشت سرمایه و یا بهتر بگوییم بارزترین طرق افزایش سرمایه در عصر سرمایه داری است .. لحظه‌ای با خود بیندیشید .. کدام منبع، منبعی برای جمع آوری سرمایه است؟ کدام ابزار عادلانه‌تر است؟ کدامین ابزارها بر انسانیت انسان‌ها تاثیر چندانی ندارند؟

لطفاً نفرمایید این مسائل به سرمایه‌داری مربوط است اما به حوزه‌ی دموکراسی چه ربطی دارد! زیرا شما به هیچ وجه نمی‌توانید این دو مساله را از هم تفکیک نمایید!

این سیستم دموکراسی است که با استفاده از مجالس و پارلمان‌هایش که در واقع نمایندگان مردم به حساب می‌آیند قوانینی را وضع می‌کند که طی آنها سرمایه‌داری، بدون هیچ مخالفتی در این حوزه‌ها ورود کند و به راستی آیا کسی جرات دخالت در این مبحث را جهت مخالفت با آن دارد؟!

از طرفی دیگر، همچنانکه دموکراسی، نمود وجهی سیاسی سرمایه‌داری است می‌توان ادعا کرد که وجهی اقتصادی دموکراسی لیبرال، سرمایه‌داری می‌باشد.

ما ادعا نداریم -آنگونه که کمونیسم مدعی است- که اوضاع اقتصادی به افکار و عقاید و قوانین و مؤسسات در خدمت آن شکل می‌بخشد بلکه می‌گوییم -و این را به صواب نزدیکتر می‌دانیم- که اوضاع اقتصادی و سیاسی (و همچنین اوضاع اجتماعی که بعداً در موردش سخن می‌گوییم) دو وجه و دو جنبه‌ی هماهنگ با نظام فکری هستند که در جامعه حکمرانی می‌کند و تمامی این سیستم کلی به نوبه‌ی خود از اصلی مشترک و عاملی مستقل به نام انسان سرچشمه می‌گیرد و انحراف و یا درستی این عامل مستقل است که بر دیگر متغیرها تاثیر می‌گذارد به طوریکه اگر این انسان، هدایت یافته باشد و بر نهج مستقیم الله سیر کند و سلوکش را از این منبع اخذ کند، تمام جنبه‌های مختلف حیات و زندگی وی -از قبیل جنبه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فکری و روحی و...- نیز رنگ الهی به خود می‌گیرد، ناگفته پیداست که این منهج، کلیتی است نظام یافته که تمامی اجزاء آن در ارتباط و هماهنگی کامل با یکدیگرند و به سوی هدفی واحد سیر می‌کنند اما در مقابل، اگر این انسان منحرف گردد، به تناسب میزان انحراف وی، اوضاع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فکری و روحی و... نیز به انحراف کشیده می‌شوند و به رنگ همان انحرافی که "انسان" به خود گرفته است در می‌آیند، بنابراین، توجه داشته باشید که نه اقتصاد، نظام سیاسی را شکل می‌بخشد و نه نظام سیاسی، اقتصاد را بلکه هر دوی آنها -و بقیه‌ی ابعاد حیات انسان- توسط انسان و فکری که انسان از آن متاثر است شکل می‌گیرند.

انحرافی که سرمایه‌داری را به عنوان وجهی اقتصادی، و دموکراسی را به عنوان سیمای سیاسی و تفکیک اجتماعی^{۱۴} را به عنوان سیستم اجتماعی خود می‌پذیرد در وهله‌ی اول، انحراف از منهج و شریعت الهی است -که به منظور اصلاح زندگی و برپایی قسط و عدل نازل گشته- و از طرفی دیگر، انحراف "فردیت لجام گسیخته‌ای" است که آنچه را که می‌خواهد انجام می‌دهد و هر جا که تمایل دارد روان می‌گردد.^{۱۵}

۱۴- تفکیک اجتماعی، مفهومی با سابقه طولانی در جامعه‌شناسی است و عمدتاً در نظریه‌های تغییر اجتماعی به کار می‌رود، این مفهوم به فرایندی اشاره دارد که طی آن، مجموعه‌ای از فعالیت‌های اجتماعی به وسیله‌ی یک نهاد اجتماعی انجام می‌گیرد و بین نهادهای متفاوت اجتماعی، شکاف ایجاد می‌کند. به عبارت دیگر، تفکیک، تخصصی شدن فزاینده‌ی بخش‌های جامعه و ناهمگونی در آن را نشان می‌دهد. (مترجم)

Laissez Faire , Laissez Passer - ۱۵

این "فردیت لجام گسیخته"، که سرمایه‌داری را برای سیمای اقتصادی خود انتخاب نموده است، در جنبه‌ی اجتماعی خویش، شکل مجتمعی را به خود می‌گیرد که دارای روابطی تفکیک‌شده همراه با اصول منحرف اخلاقی است و در این انحراف، قطعات کلی آن همچون تکه‌های یک پازل در کنار همدیگر می‌نشینند و ضمن ایجاد هماهنگی در میان خود، موجودیت واحدی را شکل می‌دهند و جدا شدن از همدیگر را غیرممکن می‌سازند!

برخی از افراد می‌گویند که برای سیمای سیاسی خود، از دموکراسی استفاده می‌کنیم اما می‌توانیم از هویت سرمایه‌داری لجام گسیخته‌ی آن چشم‌پوشی کرده و ظاهر اجتماعی دیگری انتخاب کنیم، اینانی که اینگونه فکر می‌کنند به شدت در توهم به سر می‌برند، همان توهم تلاش برای جدایی اجزاء یک نظام و بهره‌مندی از برخی جنبه‌ها و چشم‌پوشی از دیگر ابعاد آن! یا شاید این افراد از چیزی دیگر غیر از دموکراسی لیبرال سخن می‌رانند که در این صورت ما از چارچوب و اصول آن بی‌خبریم!!

هرگونه که می‌خواهید تصور کنید اما باید بدانید که دموکراسی لیبرال - آنچه که به صورت بالفعل وجود دارد نه آنچه که در مخیله‌ی رؤیاپردازان است! - همانی است که سرمایه‌داری در سایه‌ی آن خود را پنهان می‌کند و با قواعد مورد نظر خود به بازی می‌پردازد و در صفحات آینده، به تفصیل در مورد ابعاد مختلف بازی‌هایی که سرمایه‌داری در پس پرده‌ی نظام سیاسی دموکراسی لیبرالی اجرا می‌کند سخن خواهیم راند اما در اینجا بر خود لازم می‌دانیم تا به دو نکته در ظاهر متناقض اما در باطن، کاملاً هماهنگ و همراستا اشاره داشته باشیم:

اول اینکه، ملت در سایه‌ی دموکراسی به تمامی ضمانت‌های حقوقی و انسانی خود رسیده است و دوم اینکه، صاحب تام الاختیار و همه‌کاره‌ی بازی دموکراسی که قانونگذاری را در دستان خود قبض کرده، سرمایه‌داری است.

برای رفع تناقض میان این دو واقعیت باید گفت که اولاً توده‌ی مردم، تمامی حقوق اکتسابی خود را از طریق تلاش و جهد پیوسته و مستمر در واداشتن سرمایه‌داری به پذیرش حقوق و تضمین این حقوق به دست آورد بدین ترتیب که ملت، سرمایه‌داری را وادار به پذیرش و به رسمیت شناختن این امتیازات کرد و سرمایه‌داری هم به اکراه، بدانها تن در داد، پس بیداری ملت از زمان قیام علیه فئودالیزم شکل گرفت نه در زمان پذیرش دموکراسی، و دموکراسی نتیجه‌ی انقلاب است نه علت و دلیل آن.

دوم اینکه، سرمایه‌داری با زیرکی خاصی، لباس دموکراسی را از تن خود به در آورد و آن را بر تن ملت پوشاند و از خلال این امر و در لابلای آن، به سوی منافعش حرکت کرد و تمام چیزهایی را که جهت حمایت از مصلحت‌های خود می‌خواست از این طریق به دست آورد و برای تمامی ظلم‌هایی که روا داشت توجیحات قانونی خلق کرد!

بنابراین می‌بینیم که سرمایه‌داری، تحت فشار وارده از طرف ملت، از یکسری منافع دست کشید اما بایستی توجه داشت که این منافع، تاثیر چندانی بر مصالح آنان نداشت و تنها چند قطره از دریای بزرگ منافع از سد مستحکم و قطور سرمایه‌داری به بیرون خزید! و همچنان شاهد آن هستیم که سودهای هنگفت و نجومی نصیب آنان می‌گردد، از جنبه‌ی دیگری هم می‌توان به این عقب‌نشینی‌های جزئی نگاه کرد، اینکه سرمایه‌داران از برخی خرده منافع چشم پوشی کردند زیرا می‌ترسیدند که اگر این عقب‌نشینی تاکتیکی را انجام ندهند ممکن است کل ثروت و سامان خود را بر باد داده و هر آنچه را که دارند از کف بدهند! آنها با خود اندیشیدند و دیدند که بهتر است مشتی استخوان به سمت سگی گرسنه پرت کنند و بدینوسیله وی را سرگرم نمایند تا از خورده شدنشان توسط این جانور جلوگیری کنند! آری، ترس از کمونیسیم باعث شد تا غربی‌ها از برخی موارد عقب‌نشینی کنند و از نابود شدن کل دارایی‌ها و متعلقات خود ممانعت به عمل آورند.

گمان دارم اکنون تناقض محسوس پیشین میان دو حقیقت مذکور از بین رفته باشد، سرمایه‌داری، صاحب اصلی و تمام و کمال نظام است و بیشترین بهره را هم از این سیستم می‌برد پس چرا بایستی از پوشاندن لباس آزادی - یا همان لباس آزادی، برابری و برادری -^{۱۶} بر تن ملت واهمه داشته باشد!

اکنون زمان آن فرا رسیده که این واژه‌ی آزادی را بیشتر شکافته و عمیق‌تر تحلیل کنیم.

شکی نیست که فرد در دموکراسی لیبرال از آزادی کاملی برخوردار است، وی آزاد است که تصمیمات خود را شخصاً و بدون اعمال فشار از طرف فردی دیگر اتخاذ کند و نظر خود را با آزادی هرچه تمام‌تر بیان کند و با استفاده از وسایل مختلف تبلیغاتی، دیگران را به سوی آن بخواند و آزادانه به انتخاب نماینده‌ی خود در پارلمان اقدام کند؛ همان نماینده‌ای که بر اعمال حکومت نظارت داشته و بر نشست و برخاست‌های آن اشراف دارد.

اما اجازه دهید لحظه‌ای چند، درنگ کنیم و مبحث را کمی بیشتر بشکافیم و عمق تحلیل خود را کمی غنا بخشیم .. چه کسی در این جامعه به تولید فکر برای این فرد می‌پردازد؟ به عبارت دیگر، چه کسی "آراء عمومی" را که این فرد برای اخذ تصمیماتش با آن روبروست شکل می‌دهد؟

به تاکید این رسالت بر عهده‌ی رسانه‌های جمعی است! رسانه‌های و میدیاهایی از قبیل روزنامه، رادیو و تلویزیون، سینما، خطابه‌ها و سخنرانی‌ها و انواع کتاب‌ها!

۱۶- پروتوکول اول یهود می‌گوید: اشاعه کلماتی چون آزادی، برابری و برادری در چهارگوشه دنیا به ما نسبت داده می‌شود. ما بایستی از عوامل خود که ناآگاهانه پرچم ما را با شور و شوق فراوان برافراشته‌اند، سپاسگزار باشیم. می‌دانیم که کلمات مذکور در طول تاریخ همچون آفتی رفاه، صلح، آرامش، همکاری و اساس حکومت غیر یهودیان را نابود کرده‌اند.

قصد ندارم در این مجال، به اختاپوس رسانه‌ای که در اختیار یهود است و به دنبال تامین منافع و مصالح آنهاست بپردازم - البته در زمان مقتضی همین کار را انجام خواهم داد - اما بسیار مختصر عرض می‌کنم که مالک اصلی رسانه‌ها، سرمایه‌داری است، برای درک این مساله به این نکته توجه فرمایید که مثلاً صنعت روزنامه‌نگاری - که همچنان از مهمترین رسانه‌های تاثیرگذار در جامعه است - بدون کمک خارجی نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد، زیرا هزینه‌ی تمام‌شده‌ی آماده‌سازی و چاپ روزنامه، چندین برابر پولی است که در قبال خرید روزنامه از مردم اخذ می‌شود، ضمناً تمام این درآمدها به خود اصحاب رسانه که در چاپ و نشر آن دخالت داشته‌اند بر نمی‌گردد زیرا این وسط، یک سری دلال و توزیع‌کننده‌ی خرد و کلان داریم که بخشی از آن پول‌ها را به جیب می‌زنند، به عنوان مثال، فرض کنید قیمت روزنامه‌ای صد تومان باشد، حال قابل پیش‌بینی است که حداقل پنجاه تومان این درآمد به جیب واسطه‌های خرد و کلان سرازیر می‌شود و بقیه‌ی درآمد همراه با نسخه‌های به فروش نرفته که عایدی‌ای برای دفتر روزنامه نداشته برگشت می‌خورد، واضح است که این روزنامه حتی نمی‌تواند از عهده‌ی مخارج عادی خود از قبیل هزینه‌های کاغذ و چاپ و نشر و حقوق و دستمزد کارکنان و... برآید چه برسد به اینکه سود نیز ببرد و از این فرآیند منتفع گردد! پس ناچاریم بپذیریم که این روزنامه، ورودی‌های اساسی دیگری غیر از فروش محصولات اصلی خود دارد، آری! تبلیغات! و این تبلیغات ممکن است از هر جایی برسد! ناگفته پیداست که تبلیغات در دستان پرتوان شرکت‌ها و مؤسسات صنعتی است، به عبارت دیگر، در اختیار سرمایه‌داری است، حال فرض کنید که روزنامه‌نگار آزاداندیشی بخواهد زبان‌درازی کند و پا را از حد خود فراتر نهد! با وی و روزنامه‌ی وی چکار می‌کنند؟ کافی است سرمایه‌داران، تبلیغات شرکت خود را از آن روزنامه دریغ کنند تا آنرا به خاک سیاه فقر بنشانند البته حساب روزنامه‌هایی را که به صورت کاملاً سطحی و بدون پرداختن به ریشه‌های اصلی به انتقاد از وضع موجود می‌پردازند از این قضیه مستثنی کنید زیرا این کار کاملاً هدفمند بوده و نه تنها در راستای اهداف سرمایه‌داری است بلکه کاملاً با آن همخوانی دارد.^{۱۷}

با خود اندکی درنگ کنید...

حال که نبض حیات و ادامه‌ی زندگی با دستان پرتوان سرمایه‌داری به تپش می‌افتد و یا از حرکت باز می‌ایستد آیا انتظار دارید مطالبی خلاف منافع و مصالح آنان در روزنامه‌ها درج گردد؟ آیا انتظار دارید به ترویج تفکری غیر

۱۷- فیصل قاسم، خبرنگار مشهور شبکه الجزیره، در یکی از خاطراتش، ضمن نکوهش اعتماد بالای اعراب به تحلیل‌های روزنامه‌های غربی می‌گوید که در غرب، نویسندگان و روزنامه‌نگارانی هستند که قلم خود را به بهای اندکی می‌فروشند، در ادامه می‌گوید که در یکی از دانشگاه‌های اروپایی جهت تحلیل اوضاع روزنامه‌ها و رسانه‌های عربی دعوت شده بودم و با رئیس دانشکده در این مورد صحبت می‌کردیم، گفتم که در گذشته، برخی از دولت‌های عربی، روزنامه‌نگارهایی را با یک ساعت می‌خریدند تا به نفع آنها قلم‌فرسایی کنند اما در کمال تعجب، رئیس دانشکده اینگونه به من پاسخ داد: خوش به حال آن روزنامه‌نگاری که آنقدر قلم خود را گران فروخته است، در غرب روزنامه‌نگارانی داریم که با یک ساعت سواچ پلاستیکی خود را می‌فروشند!! (مترجم)

از تفکر مقبول و موردپسند آنان دست زده شود؟ به راحتی می‌توان متصور شد که دیگر رسانه‌ها چگونه و به چه ترتیبی در مشت مستحکم سرمایه‌داران قبضه شده‌اند، همان رسانه‌هایی که تفکرات مردم را شکل می‌دهند و بدانها رنگ و بو می‌بخشند!

اکنون با بررسی سه مثال، به چگونگی شکل‌گیری "افکار عمومی"^{۱۸} در مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌پردازیم، افکاری که در نگاه اول، گمان می‌رود که به خودی خود شکل گرفته و مسیر مطلوب و دلخواه خود را طی می‌کند اما با کنکاش بیشتر، مشخص می‌شود که با تمام وجود در خدمت مصالح سرمایه‌داری بوده و بدان خدمت کرده است!

فرض کنید که مصالح ایجاب می‌کند که در مکانی خاص از کره‌ی زمین جنگی رخ دهد و این امر از جهات مختلف، مطلوب سرمایه‌داری است! به عنوان مثال، یکی از جهات، بحث فروش سلاح است که صنعتی بسیار پرسود بوده و منافی نجومی برای صاحبان آن دارد (فعلاً در مورد اینکه از قدیم‌الایام تجارت اسلحه‌ی دنیا در دست یهودیان بود^{۱۹} صحبتی نمی‌کنیم!)، حال پردازیم به اینکه چگونه افکار عمومی را آماده می‌کنند تا اولاً جنگ را بپذیرد و دوماً از لحاظ روانی برای آن آماده گردد و هیجان‌ات لازم در وی ایجاد گردد و در گام سوم، اوضاع طوری پیش برود که خود ملت، خواهان انجام جنگ گردد!

فرایند اینگونه آغاز می‌شود که روزنامه‌ها و دیگر وسایل ارتباط جمعی به نشر اخبار کوتاه و هیجان‌برانگیزی اقدام می‌کنند که افراد غافل از پس پرده -در اکثر مواقع، افکار عمومی جزء این دسته محسوب می‌شوند- آنرا صرفاً نوعی اطلاع‌رسانی می‌پندارند، پس از مدتی، مدت زمان و همچنین عمق تحلیل‌ها در مورد این جنگ افزایش می‌یابد و سپس به خبر روز تمامی رسانه‌ها مبدل می‌گردد و هر روز، روزنامه و رادیو و تلویزیون به صحبت در مورد آن می‌پردازند... هر روز چنان به ایجاد هیجان‌ات می‌پردازند که جامعه را از لحاظ روانی شارژ نموده و آنان را از درون برای پذیرش این امر کاملاً مهیا می‌کنند سپس رسانه‌ها به بررسی نظریات عامه‌ی مردم در مورد این قضیه می‌پردازند؛ بررسی همان افکار عمومی‌ای که قبلاً از طرق مختلف آن را به هیجان درآورده‌اند و به نوعی اقناع رسانده‌اند و این کار را با چنان زیرکی خاصی انجام می‌دهند که گویی هیچ‌گونه نقشه‌ی قبلی نداشته‌اند!!

۱۸- لرد مشهور انگلیسی، جرج ناتانل کروزون (George Nathaniel Curzon, ۱۹۲۳) می‌گوید: دنیا صفحه شطرنج بزرگی است که در آن، زیباترین بازی‌ها را به نمایش می‌گذاریم، (مترجم).

۱۹- به همین علت است که یهودیان همیشه منادیان اصلی جنگ بوده‌اند و الله سبحانه و تعالی در این مورد می‌فرماید: "کلما أوقدوا نار للحرب أطفأها الله." «آنان هر زمان که آتش جنگی (علیه پیغمبر و مؤمنان) افروخته باشند، الله آن را (با شکست ایشان و پیروزی پیغمبر و مؤمنان) خاموش ساخته است. (سوره المائدة: ۶۴)

اینجاست که حکومت‌ها چاره‌ای جز پذیرش افکار عمومی و حمایت از ولی نعمتان! خود ندارند و ناچارند به این مهم، جامه‌ی عمل بپوشانند.. اینجاست که شراره‌های جنگ شعله‌ور می‌گردد و تجهیزات و ادوات جنگی در مقیاس بالایی جابجا شده و به فروش می‌رسند و با وسیله‌ای مشروع، اهدافی نامشروع اکتساب می‌گردد!

در جنگ جهانی دوم که تقریباً بیشتر این کره‌ی خاکی را در بر گرفت و حدود ۴۰ میلیون انسان در میادین جنگ کشته شدند (این رقم سوای غیر نظامیان کشته شده‌ای است که توسط جنگ افزارهای مختلف جان خود را از دست دادند و در این آمار، کشته‌های بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی به حساب نیامده‌اند)، روزنامه‌های متحدین (منظور دموکراسی خواهان اروپای غربی و آمریکا است) شروع به نگارش مطلب در مورد هیتلر و تجهیزات وی برای جنگ و پیامدها و بحران‌های احتمالی آن (خصوصاً بحران گذرگاه دانزگ^{۲۰} که به عنوان اولین جرقه-های جنگ جهانی اول شناخته می‌شود) نمودند و در مورد نازیسم و نظام دیکتاتوری نازی و دشمنی‌اش با آزادی و دموکراسی و حقوق انسان و... قلم‌فرسایی کردند و گفتند که بر دموکراسی خواهانی که دنیای آزاد را شکل داده‌اند واجب است که این فرد قلدر دیکتاتور را که یکته‌تازی کرده و جامعه‌ی بشریت را به چالش کشیده، تادیب کنند و سر جای خود بنشانند! در اینجا نمی‌خواهیم بررسی کنیم که کدام یک از طرفین این نزاع بر حق بوده‌اند و ممکن است تمام چیزهایی که رسانه‌های "دنیای آزاد" از هیتلر نوشتند واقعیت داشته باشد زیرا هیتلر در عمل، دیکتاتوری مستبد و فردی نژادپرست بود که ادعای برتری نژاد آریایی داشت و به شدت در جنون برتری این نژاد گرفتار بود و تلاش می‌کرد تا تمام عالم را تحت سلطه‌ی آن در بیاورد اما واقعاً تفاوت "جبهه‌ی متحدین" با وی چه بود و آنان نسبت به هیتلر چه برتری و مزیتی داشتند؟ آیا غیر از این بود که آنان نیز همچون هیتلر، طاغوتانی بودند که بر دنیا حکمرانی می‌کردند و بیشتر دنیا را زیر چکمه‌های تمدن "مرد سفید" خوار و ذلیل کردند و "مرد سفید" را تنها شخصیت شایسته برای مدیریت این کره خاکی می‌پنداشتند؟ و برآستی این "مرد سفید" چه ویژگی‌هایی داشت که وی را از بقیه‌ی آدمیان جدا می‌ساخت و وی را شایسته‌ی زعامت و ریاست انحصاری بر کل جهانیان قرار داده بود؟

آنچه که رسانه‌های غربی در مورد هیتلر می‌گفتند یا می‌نوشتند واقعیت داشت ولی واقعاً در آنچه مدعی آن بودند و ندایش را سر می‌دادند (آنان خود را حامیان آزادی و حقوق انسان می‌دانستند) صداقت گفتار و کردار داشتند؟ میزان این صداقت را پس از جنگ با گوش‌های خودمان شنیدیم و با چشم‌های خود دیدیم که پس از آنکه فاتح نبرد گشتند چگونه تمام وعده‌های خود را به باد فراموشی سپردند و باد در گلو انداختند و با کمال پرویی و به

۲۰- ویستر پلات یا گذرگاه دانزگ، شبه جزیره‌ای است که در شمال لهستان و در دریای بالتیک واقع شده است (مترجم).

بهانه‌ی حمایت از ملتها در مقابل خطر نازیسم، آنان را زیر یوغ خود گرفتند و به استثمار کشیدند! و منابع آنان را به تاراج بردند و وادارشان کردند که در مدار آنان بگردند و در خدمت مصالحشان باشند.

حال بیاید راهکار روزنامه‌ها و دیگر رسانه‌ها را برای این مساله جویا شویم!

آنچه که مطلوب می‌نمود این بود که افکار عمومی را برای جنگ آماده کنند اما این تنها هدف نبود زیرا در ورای آن، چیزی دنبال می‌شد که خطر آن، کمتر از هدف اول نبود: **ایجاد و تشکیل دولت اسرائیل!**

حال اگر خود را در آن زمان تجسم کنیم می‌بینیم که رسانه‌های جمعی، همه و همه از طغیان هیتلر و از وحشیگری‌های وی در نسل کشی و شکنجه‌ی یهود می‌نویسند... تا آنکه روح عمومی را به جوشش در بیاورند و با قلم فرسایی فراوان آن را برای جنگ آماده کنند و با آنکه در زمان‌های قبلی به شدت نسبت به یهود نفرت داشتند اکنون بر قضیه‌ی یهود متمرکز شده و بر طبل آن می‌کوبند! نتیجه آن شد که رفته رفته قضیه‌ی جنگ به امری عادی تبدیل شد و اکنون این مردم پرشور بودند که به شدت برای جنگ اشتیاق داشتند و به حکومت‌هایشان فشار می‌آوردند تا با هیتلر وارد جنگ شوند؛ هیتلری که زمین را به سمت خرابی سوق می‌داد و به سوی انهدام تمدن بشری گام بر می‌داشت و اکنون مستحق این بود که درسی فراموش‌نشدنی به وی داده شده و تادیب گردد!

کم کم مردم با یهودی‌هایی که گرفتار شکنجه‌گاه‌های نازی‌ها بودند و زنده زنده در کوره‌ها سوزانده می‌شدند ابراز همدردی می‌کردند^{۲۱} و افکار عمومی در جهت ضرورت ایجاد وطنی برای یهود در سرزمین فلسطین جهت داده می‌شد.^{۲۲}

سپس شور و حماسه‌ی جنگ آنقدر در میان ملت‌ها اوج گرفت که کل کشورهای غربی درگیر جنگ شدند و آنقدر همدردی با یهود شدت گرفت که اعراب به خاطر دفاع از سرزمین خود و راضی نشدن به تقدیم دو دستی مملکت و وطنشان به ملت برگزیده‌ی شیطان!! مجرم و گناهکار قلمداد شدند!!

۲۱- ما این قضیه را که یهودیان در زمان هیتلر تحت شکنجه قرار گرفتند انکار نمی‌کنیم اما معتقدیم که حجم این مسائل بسیار اندک بوده و رسانه‌های غربی به شدت در این زمینه بزرگنمایی و اغراق کرده‌اند، نویسنده‌ای آلمانی که در اصل یهودی است ادعا می‌کند که این خود یهودیان بودند که به گونه‌ای عمدی هیتلر را به سمت شکنجه‌شان سوق دادند تا بتوانند آن را دست‌مایه‌ای جهت مظلوم‌نمایی و مطرح نمودن قضیه‌ی فلسطین قرار دهند و با این توجیه که آنان ملتی رنج دیده و آواره هستند بتوانند سرزمینی برای خود داشته باشند.

۲۲- ویلیام کار معتقد است که وقوع جنگ جهانی دوم نتیجه دسیسه‌ی یهودی‌ها بود و آنان خواستند از این مساله جهت ایجاد وطنی برای خودشان استفاده کنند و ما هم این نظر را تایید می‌کنیم.

حال فرض کنید که مساله‌ی مطلوب و مورد نظر سرمایه‌داری این است که نظام خانواده از هم بپاشد و فساد اخلاقی رشد کند و خواهان این باشند که زن را بر علیه مرد بشورانند.

روزنامه‌ها شروع به قلم‌فرسایی در مورد ازدواج زود هنگام نموده و ضمن بر شمردن معایب و آثار سوءش، آن را به شدت مورد هجوم قرار می‌دهند و به نشر مواردی از قبیل عدم آشنایی کافی زوجین با جنس مخالف به علت عدم اختلاط کافی با آن و کم بودن تجربه زندگی زوجین کم سن و سال و پایین بودن تجربه‌ی آنها در زمینه‌ی تربیت فرزندان و اینکه تحقیقات نشان داده فرزندان که در اوایل زندگی زوجین جوان به دنیا می‌آیند از سوء- تربیت رنج می‌برند و... می‌پردازند، آنگاه نتیجه می‌گیرند که ازدواج باید به تاخیر افتاده و در سنین بالا انجام گیرد، ضمناً در کنار آن بایستی اختلاط میان جنس‌های مختلف برقرار شود تا در مورد جنس مخالف، دانش و مهارت و تجربه‌ی بیشتری کسب گردد، همچنین بایستی پس از ازدواج، زاد و ولد فرزندان را به تاخیر بیندازند تا زوجین بتوانند از عهده‌ی تربیت بهینه فرزندان بر آیند.

کم کم نظراتی را که قبلاً نسبت به اختلاط دو جنس، دید مناسبی نداشتند به سمت خود جلب می‌کنند و نگرش آنها را در این مورد عوض می‌کنند تا آنکه افکار عمومی، واکنش مثبتی به این قضیه نشان دهد، این قلم‌فرسایی آنقدر ادامه می‌یابد تا اینکه در مورد آن، در دل مردم شور و شوق را بر می‌انگیزانند و افکار آنان طوری جهت می‌یابد که کسی را که با اختلاط مخالف باشد تندرو و دگم و مرتجع می‌خوانند و ضمن متهم کردن وی به کوته فکری و عقب‌ماندگی فکری، او را گوساله‌ای تکامل یافته می‌خوانند که مستحق سرزنش و نکوهش می‌باشد!

به زن القا می‌کنند که ازدواج زود هنگام و بارداری و وضع حمل، زیبایی وی را از بین می‌برد و روحیه‌ی او را تضعیف کرده و از شور و نشاط زندگی می‌کاهد و باعث می‌شود که زن دیگر نتواند در فعالیت‌های جامعه دوشادوش مرد شرکت کند و ایفای نقش نماید، بدین ترتیب است که از نظر زن، ازدواج تبدیل به قید و بندی می‌گردد که وی را کاملاً محدود می‌سازد، بارداری و وضع حمل، کار مضری است که جمال و زیبایی‌اش را تهدید می‌کند و وی را به پیری و فرسودگی زودرس مبتلا می‌سازد، خانه و خانه‌داری را کاری پیش پا افتاده و بی‌ارزش می‌بیند که نه تنها انرژی‌های مثبت وی را هدر می‌دهد بلکه کرامت انسانی‌اش را هم لگدمال می‌کند، این زن اکنون تغییر یافته و به جای آنکه گریه‌ی بچه را دوست بدارد و آن را نشانه‌ای از تحقق رسالت و وظیفه‌ی خود و شهادی بر اثبات استعداد ذاتی خود در تولید مثل و زاد و ولد و رسیدن به خودشکوفایی بداند از آن نفرت پیدا می‌کند و حتی اگر به ازدواج تن در دهد با انواع وسایل و ابزار جلوگیری از بارداری، از بچه‌دار شدن اجتناب می‌کند تا خدای ناکرده زیبای فریبده‌اش تباه نگردد!

در اثر القائات رسانه‌ها، زن اینگونه در ذهن خود متصور می‌گردد که من حق دارم به صورت آزادانه و بدون هیچگونه قید و بند اخلاقی و یا اجتماعی از زندگی خود لذت ببرم، اگر مرد با من صادق باشد من می‌توانم با وی رابطه داشته باشم حتی اگر با او عقد ازدواج نبندم! من حق دارم ازدواجم را به تاخیر بیندازم تا روحیه‌ی آزادی-خواهی خود را ارضا کنم، من حق دارم بارداری را به تاخیر بیندازم تا حاملگی سدّ راهم نگردد و بتوانم در چرخاندن چرخ‌های اجتماع مشارکت نمایم و از زیبایی‌هایم در جشن‌ها و پایکوبی‌ها لذت ببرم و استفاده کنم.

آری! اینگونه است که این دست مسائل در چارچوبی زیبا به اسم "دیدگاه جهانی در مورد زن" قاب می‌گردد و به دیوار ذهن افکار عمومی آویزان می‌شود و نه تنها زنان، بلکه مردان نیز آن مقررات را حاصل خرد جمعی می‌دانند که بایستی پاس داشته شود! اینگونه است که مخالفین آن را، دیوانه‌هایی کودن می‌خوانند که هنوز در تاریخ سیر می‌کنند، آنان را اسیر اوهامی می‌خوانند که سالیان سال است در زباله‌دان تاریخ دفن شده و راه بازگشتی برای آنها وجود ندارد.

فرض کنید رسانه‌ها می‌خواهند فعالیتی ربوی را در جامعه به عنوان عامل بقای زندگی معرفی کنند، اینجاست که این وسایل ارتباط جمعی در مورد زندگی خانواده‌هایی که دچار درد و رنج شده‌اند داستان‌سرایی می‌کنند و به دنبال این هستند که مشاعر و احساسات توده را در مورد این معضل اجتماعی تحریک کنند (آنان تعمداً از این نکته چشم پوشی می‌کنند که علت اصلی به وجود آمدن این مسائل در جامعه و عامل انتشار آن، فروپاشی بنیان خانواده و اضمحلال روابط اجتماعی در جامعه‌ی صنعتی سرمایه‌داری است و این پنهان‌کاری به این منظور صورت می‌گیرد که مردم از دست‌های پشت‌پرده‌ای که این بازی‌ها را خلق کرده‌اند غافل باشند و از این حيله‌گری‌ها بویی نبرند تا نقشه‌ی شوم آنها برملا نگردد و توده، راه‌حل واقعی را برای رفع این مساله نشناسد؛ همان راه‌حلی که عبارتست از ایجاد همبستگی اجتماعی در داخل و خارج سازمان خانواده و مکلف کردن دولت به تحت پوشش قرار دادن خانواده‌های مستضعف و تهیدست و بی‌سرپرست،^{۲۳} سپس، رسانه‌ها به بزرگ‌نمایی در مورد خدمات "شرکت‌های بیمه و شرکت‌های پشتیبان" و... می‌پردازند و از خانواده‌هایی سخن می‌رانند که خود را تحت پوشش بیمه‌ای قرار داده‌اند و با هیچ باد و طوفانی نمی‌لرزند! تلاش این رسانه‌ها تا آنجا پیش می‌رود که دیگر کسی در زمینه‌ی وجود شرکت‌های بیمه و بهره‌مندی از خدمات آنها نه تنها کوچکترین شکی به خود راه نمی‌دهد بلکه این شرکت‌ها را جزء لوازم ضروری و حیاتی دنیای جدید می‌پندارد که هیچ گریز و گزیری از آن نیست! اینجا

۲۳- این همان نظامی است که مکلف به سرپرستی و محافظت روابط خانواده و مجتمع می‌باشد و همانی است که بیت المال را برای مسلمین ایجاد می‌کند تا نیازمندان را تحت پوشش خود گرفته و حاجات حاجت‌مندان را برآورده سازد.

دیگر کسی از سودهای نجومی و خیالی شرکت‌های بیمه‌ی ربوی سخنی به میان نمی‌آورد! و کسی از اقساط ربوی که مومنان! پرداخت می‌کنند سخنی نمی‌راند!...

و بدین ترتیب، این شرکت‌ها نه تنها تبدیل به پاره‌ی تن دنیای معاصر می‌گردند بلکه آنقدر روتین و تکراری می‌شوند که کسی حتی به فکر جانشینی برای آنها نیست و حتی به ذهنش هم خطور نمی‌کند که آیا بدیلی برای آنها وجود دارد یا خیر؟ و به تدریج "افکار عمومی" حول این موضوع شکل می‌گیرد و حصار از خرد جمعی، گرداگرد آن را می‌پوشاند تا از هرگونه سوءبرداشتی مصون بماند!!^{۲۴}

اگر افکار عمومی‌ای که پایه و اساس نظام دموکراسی است اینگونه ساماندهی و سازماندهی می‌گردند - حداقل در ظاهر امر - پس چگونه می‌توانیم ادعا کنیم که دموکراسی در حقیقت همان حکومت توده‌ی ملت است؟

فردی عادی - که گاهی وی را "مرد خیابانی" هم می‌نامند انگار که هیچ وابستگی و تعلق خاطری ندارد - را در نظر بگیرید که به احوالات شخصی خود مشغول بوده و از اوضاع عمومی غافل مانده است و دیدگاهی مستقل در مورد مسائل مختلف ندارد، چرا وی چنین حالتی دارد؟

برای این امر دو علت می‌توان ذکر کرد:

علت اول، تا حدودی کلی است و منحصر به عصر و زمان خاصی نمی‌باشد و عبارتست از اینکه عامه‌ی مردم حوصله و فرصت کافی برای پرداختن به امورات عمومی زندگی و اندیشیدن عمیق درباره‌ی آن را ندارند و همچنین به وسایل مورد نیاز این امر از قبیل داشتن هزینه‌ی کافی، قدرت تفکر عمیق، دوراندیشی و اسباب و نتایج پیدا و پنهان مجهز نیستند و در نتیجه دوست دارند تا این امور را به افرادی خاص واگذار نمایند و به آنان اعتماد کنند تا آنها عهده‌دار حلّ و فصل این دست مسائل گردند.

علت دوم، که در جوهره‌ی دموکراسی لیبرالیستی نهفته است به ذاتِ تمامی جاهلیت‌ها بر می‌گردد - و در این جاهلیت نوین که یهودیان همواره آن را رصد می‌کنند و بر آن اشراف دارند نمود بیشتری دارد - عبارت است از منحرف کردن "مرد خیابانی" از مسائل عامه و عمومی و ممانعت از ایجاد تفکری عمیق و مستقل از محیط اطراف بوسیله‌ی مشغول ساختن ذهن وی به امور معیشتی و لذت‌های مختلف و مهیج دنیایی.

۲۴- این حصار به اندازه‌ای محکم چیده شده که اکنون در جهان اسلام، هر کسی که با شرکت‌های بیمه که اساس ربوی دارند مخالفت ورزد و معتقد باشد که مبنای شرعی ندارند به شدت مورد حمله قرار می‌گیرد و به جهالت و جمود فکری متهم می‌گردد.

این کار به این علت است که هسته‌ی اصلی قدرت را در دستان صاحب‌قدرتان نگه دارند و از هر چیزی که باعث بیداری ملت‌ها می‌گردد اجتناب ورزند، زیرا اگر توده‌ها از خواب غفلت برخیزند حقوقی را مطالبه می‌کنند که قدرتمندان به یغما برده‌اند و موجبات قدرتمند شدن خود را فراهم آورده‌اند.

مشغول ساختن اذهان عمومی و دور ساختن آنها از مسائل جامعه در این جاهلیت به شدت پیش می‌رود زیرا یهودیت -یا به قولی دیگر، سرمایه‌داری- دائماً مردم را به اموری مشغول می‌سازند که برای آنها سودآوری بیشتری داشته باشد. مردم، امروزه دغدغه‌ی نوع یخچال دارند و فردا به فکر ماشین می‌افتند و پس فردا در اندیشه‌ی عوض کردن مدل ماشین‌هایشان هستند چرا که بیش از این، جایگاه اجتماعی والایی برای آنها ندارد، آنان را با انواع لهو و لعب‌ها سرگرم می‌سازند، امروز به سینما مشغولشان می‌کنند و فردا آنها را به انواع اماکن تفریحی و تماشاخانه‌ها می‌برند، آنگاه به سفرهای خصوصی و شخصی دعوتشان می‌کنند، امشب با دختری هستند و فرداشب با دختری دیگر، امروز در یک مهمانی مختلط حضور به هم می‌رسانند و فردا در جایی دیگر، و اینگونه است که سرمایه‌داری -و یا به عبارت دیگر، یهودیت- به سودهای کلان چندوجهی دست می‌یابد، سود مالی، سود به فساد کشاندن "أممیین"^{۲۵}، و سود اغفال مردم از آنچه در اطرافشان می‌گذرد. آنها با استفاده از این منافع به هم وابسته و به هم پیوسته در کاخ‌های امن خود به ترسیم نقشه‌ی راه دنیا می‌پردازند تا از شر بیداری مردم و هر آنچه به این بیداری می‌انجامد در امان باشند.

اگر حقیقت اینگونه است که بیان کردیم پس آن افکار عمومی حقیقی که رویکردهای سیاسی را در دموکراسی لیبرالی سرمایه‌داری انشاء و تدوین می‌کند کجاست؟ باید اعتراف کنیم که این مهم صرفاً در دستان توانمند صاحبان سرمایه است و بس، همان‌ها هستند که نقشه‌های سیاسی را ترسیم می‌کنند و همان‌ها هستند که از طریق رسانه‌های ارتباط جمعی، افکار عمومی را ساخته و بدان جهت می‌بخشند و آن را به هر رنگی که مطلوبشان باشد در می‌آورند. و به طور قطع، سمت و سو دادن به افکار عمومی در همان جهتی است که مصالح گروه مورد نظر تامین شود و برای رسیدن به این هدف، هیچ ایرادی ندارد اگر گامی به عقب نهند تا بتوانند از طریق آن چند گام رو به جلو بردارند، آنان در اینکه از برخی خرده‌منافع چشم‌پوشند تا منافع کلی و اصلی را حفظ کنند هیچ مشکلی نمی‌بینند.

درست است که در دنیای واقعی، با نمایندگانی مواجهیم که در پارلمان حضور دارند و می‌توانند در مورد هر آنچه می‌خواهند اظهار نظر کنند و هر چه را صلاح دانستند به باد انتقاد گیرند اما واقعاً بیایید و با خود بیندیشید، این

۲۵- از دیدگاه یهودیان، تمام غیر یهودیان دنیا و به عبارت دیگر، أممیین، برای خدمت به "شعب الله المختار" و یا ملت برگزیده الله که همان ملت یهود است خلق شده‌اند. (مترجم)

نمایندگان چه کسانی هستند؟! آیا بر طبق اصول نظری که در دموکراسی وجود دارد، هر انسانی می‌تواند به پارلمان دسترسی داشته باشد و در آنجا به اداره‌ی امور بپردازد؟ آیا برای هر انسانی، دست‌یابی به کرسی پارلمان مقدور است؟ خواننده‌ی فهیم نیک می‌داند که کارزار انتخابات، کازاری هزینه‌بردار بوده و مستلزم صرف هزینه‌ی هنگفتی است که تنها اقویا و ثروتمندان از عهده‌ی آن بر می‌آیند و ناگفته پیداست که حتی در مخیله‌ی طبقه فرودست و مستمند جامعه هم نمی‌گنجد که روزی در فکر کرسی مجلس باشد.

حال که تا حدودی از ترکیب نمایندگان مجلس آگاهی یافتیم آیا عاقلانه است انتظار داشته باشیم که این افراد به فکر فرودستان جامعه باشند؟ به طور قطع پاسخ منفی است! زیرا اینان به دید مستمند به آنان نمی‌نگرند! بلکه از دید اینان! آنان! دشمنانی حسود و طماع هستند که به دنبال کاستن از ثروت ثروتمندان می‌باشند، همچنین، این مرفهین! فکر می‌کنند که آن فرودستان، موجوداتی بی‌خاصیت هستند که بدون اینکه خالق چیزی باشند همه چیز "خواص" را می‌خواهند داشته باشند؛ همان "خواصی" که با زیرکی و هوشیاری خود، از ساقط شدن ارزش‌ها و هنجارهای انسانی توسط فرودستان جلوگیری نموده و می‌نمایند!

ما پذیرای این حقیقت هستیم که برخی از افراد طبقه‌ی فقیر و متوسط در انتخابات کاندید می‌شوند و حتی برنده میدان انتخابات هم می‌گردند، اما این افراد چگونه این پله‌های موفقیت را طی کرده‌اند؟! این افراد هیچگاه نمی‌توانند به صورت مستقل در انتخابات شرکت کنند و انتظار پیروزی داشته باشند بلکه بایستی خود را در یک حزب جای داده و بصورت حزبی وارد کارزار انتخابات گردند، در این صورت است که احزاب، مسئولیت هزینه‌های انتخاباتی آنان را بر عهده می‌گیرند؛ هزینه‌هایی که برای فرد می‌تواند بسیار سنگین و کمرشکن باشد.

آن هنگام که انسان وارد یک حزب و یا یک جریان می‌گردد از لحاظ روانی کاملاً دگرگون شده و به آدم دیگری مبدل می‌گردد و در دنیای سیاست کارآزموده و کارکشته می‌شود، در این هنگام، فرد و حزب مطبوعش در یکی از دو حالت قرار می‌گیرند که سومی ندارد! یا حزب او، دولت و کابینه را در دست دارد که در این صورت، شخص مجبور است تمامی کارهای دولت را **تایید** کند و فرقی نمی‌کند که آیا باطن وی از این کارها خشنود است یا ناخشنود، و یا با جریان حاکم و در قدرت، در تعارض می‌باشد که در این حالت، ملزم به **مخالفت** با تمامی تصمیمات و فعالیت‌های دولت است -البته به استثنای تصمیماتی که در ارتباط با مصالح عمومی سرمایه-داری باشد- حتی اگر در باطن هم با آن اقدامات مشکلی نداشته باشد.

حزب معارض تازمانی که در موقعیت تعارض قرار دارد شعارهایی از قبیل "عدالت و انسانیت و احترام به ارزش‌ها و مبادی انسانی" سر می‌دهد و آنگاه که به قدرت می‌رسد دقیقاً همان رفتارهایی را انجام می‌دهد که قبلاً از آنها

انتقاد کرده بود و در اینجاست که جایگاه مخالفان و موافقان حکومت سابق، عوض شده و روالها طبق معمول از سر گرفته می‌شوند.

به عنوان مثال، اگر به کارنامه‌ی حزب کارگر انگلیس نگاهی بیندازیم با اتفاقی مضحک روبرو می‌شویم! می‌بینیم که هرگاه این حزب در تعارض با جریان حاکم است ندای ضرورت ازدیاد دستمزد کارگران سر می‌دهد و آنگاه که به قدرت می‌رسد شعارهای خود را فراموش می‌کند - و یا توانایی برآوردن آنها را ندارد - و باز بر سیرت حزب محافظه کار سیر سلوک می‌کند و از ترس تورم، دستمزدها را ثابت نگه می‌دارد!

و این واقعیت را هم می‌پذیریم که انسان‌های آزاد اندیش و آزادی‌خواهی هم به مجلس راه می‌یابند که حقوق هستند و با جرات هرچه تمام‌تر به انتقاد از دستگاه حاکمه می‌پردازند اما واقعاً این افراد در مجلس چند نفر هستند و از چه جایگاهی و چه وزنی برخوردارند.

شما نیک آگاهید که در مجالس، تصمیمات بر مبنای رای‌گیری و اکثریت آراء اتخاذ می‌شوند، اتخاذ تصمیمات بر این مبنا در اصل مبنایی عادلانه و منصفانه است اما هنگامی این عدالت و انصاف بروز و ظهور می‌کند که رای‌دهندگان، انسان‌های شایسته و عادل باشند نه پیروان هوی و هوس و سرگردان در وادی شهوات، زیرا اگر این افراد، فاقد سلامت روحی و روانی مناسب باشند - فرقی نمی‌کند در گروه معارضین باشند یا موافقین - در این حالت، رای افراد شایسته و صلاحیت‌دار تضييع شده و رای بیماردلان بر کرسی می‌نشیند و در خلال این فرایند است که مصالح سرمایه‌داری حاصل می‌گردد؛ فرایند بازی آزادی و دموکراسی و نماینده‌گزینی و پارلمان!

البته ناگفته نماند که در این گیرودار، خرده‌ریزهایی هم برای فریب افکار عمومی و کاستن از فشار وارده، از این مصالح‌کننده می‌شود!

آزادی حقیقی‌ای که دموکراسی به آدمیان می‌بخشد و انگار برای بخشیدن همان هم خلق شده، آزادی "شخصیت" و آزادی "الحاد و فساد اخلاقی" است! و گویا در این آزادی همه سهیم‌اند: معارضان، موافقان، ملت و سرمایه‌داران و حاکمان و محکومان!

دموکراسی لیبرالی، آزادی را آن هنگام که باید بگشاید محدود می‌کند و آن هنگام که باید مقیدش کند گسترش می‌دهد! آن هنگام که مصالح سرمایه‌داری به خطر می‌افتد هیچگونه آزادی را نمی‌توان متصور شد، از شما می‌خواهم برای درک بهتر این امر به حافظه‌ی تاریخی خود مراجعه نموده و داستان ترور جان اف کندی، رئیس جمهور فقید ایالات متحده آمریکا را بازخوانی کنید! ایشان در سال ۱۹۶۳ میلادی ترور شد زیرا دیگر نمی‌خواست

دنباله‌رو مصالح سرمایه‌داران باشد، قضیه‌ی قتل رئیس‌جمهور کشور بزرگی چون آمریکا چنان مرموزانه مسکوت اعلام شد و چنان به اصطلاح، ماست‌مالی گشت که هیچکس نفهمید بالاخره حقیقت چه بوده است و هیچگاه، کسی به جرم دست داشتن در این قضیه حتی به مجازاتی ولو اندک هم محکوم نشد!

در آن زمان، سیاست کلی سرمایه‌داری - و یا حداقل یهودیان جهت‌دهنده به جاهلیت جدید! - مبتنی بر گسترش جنگ در دنیا به منظور به رونق انداختن و فروش بیشتر صنعت اسلحه‌سازی بود و همانگونه که پیشتر هم گفتیم این صنعت، سود سرشاری در خود دارد، اما کندی نظری بر خلاف این داشت و متمایل به برافروختن آتش جنگ نبود، و معتقد بود این کار در جهت حفظ مصالح کشوری نیست که وی مسئولیت آن را بر عهده دارد، وی معتقد بود که مصلحت ملی آمریکا در این است که جهان در صلح و ثبات باشد و به جای گسترش صنایع نظامی که سودی به حال ملت ندارد بایستی در زمینه‌هایی سرمایه‌گذاری کرد که موجبات افزایش رفاه ملت را فراهم آورد، به همین خاطر تلاش داشت تا با اتحاد جماهیر شوروی از در مصالحه وارد شود و در این زمینه گامهای عملی نیز برداشت و به سوی خروشچوف که در آن هنگام رهبر شوروی بود دست دوستی و صلح دراز کرد و در مذاکره‌ی صلح را به سمت شوروی گشود، خروشچوف نیز با آغوش باز این امر را پذیرفت و قبول کرد که در مذاکرات صلح شرکت نماید.

با وجود اینکه این طرز فکر، بسیار حکیمانه بود و نه تنها می‌توانست آمریکا را در مسیر منافعش سوق دهد بلکه قادر بود که تمام دنیا را نیز به سمت ساحل آرامش رهنمون سازد و سایه‌ی شوم جنگ را کمرنگ کند اما نظام سرمایه‌داری (یا همان یهود) با آن به شدت به مبارزه برخاست زیرا این طرز تفکر، نقشه‌های شوم آنها را نقش بر آب می‌ساخت و هم‌راستا و هم‌جهت با منافعشان نبود، به همین علت به مقابله با وی برخاستند و در اولین قدرت - نمایی، کارکنان صنعت فولاد دست به اعتصاب زدند (درست است که در کوتاه‌مدت این اعتصابات، سود کارخانه‌ها را پایین می‌آورد اما چون در بلند مدت، باعث ناکامی سیاست صلح‌طلبی می‌گشت و مصالح آتی سرمایه‌داری را تامین می‌ساخت به عنوان یک راهکار مورد استفاده قرار گرفت)، پس از آنکه جان اف کندی به این اعتصاب توجهی نکرد و آن را جدی نگرفت، بار دیگر اعتصاب‌های شدیدتر و بلندمدت‌تری در این صنعت به جریان افتاد تا بیش از پیش، رئیس‌جمهور را تحت فشار قرار دهند اما کندی باز هم تسلیم نشد و در مقابل آنها کوتاه نیامد و بر سیاست تنش‌زدایی خود اصرار ورزید و آنان چاره‌ای جز حذف کندی از صحنه‌ی روزگار نیافتند و در نتیجه او را به قتل رساندند، آری! کسی را کشتند که فردی عادی نبود بلکه رئیس‌جمهور منتخب ملت آمریکا و مسئول تامین مصالح کشور بزرگی چون ایالات متحده آمریکا بود! وی را در روز روشن و در ملاء عام ترور کردند و حتی تحقیقاتی را که در مورد این جنایت، در حال انجام بود به بازیچه گرفتند، بسیار جالب است که

می‌بینیم چنین فردی با چنین مسئولیتی، حتی از حق ضمانت تحقیق در مورد نحوه‌ی ترور و مجازات عاملین ترورش برخوردار نیست و دموکراسی نتوانست به یکی از مهمترین وظایفش در قبال یکی از بزرگترین ظلم‌های تاریخ معاصر جامعه‌ی عمل پیوشاند، بدین ترتیب ماجرای قتل کندی مسکوت ماند و طوری لاپوشانی شد که انگار حادثه‌ای رخ نداده است طوری که بیست سال از آن جنایت بزرگ می‌گذرد اما هنوز کسی توضیح روشنی در این باره ندارد!

آری! آن هنگام که دموکراسی در مقابل مصالح و منافع سرمایه‌داری قرار می‌گیرد اینگونه از حرکت باز می‌ایستد و کارکردهای خود را از دست می‌دهد، برآستی، این مصالح مشروع! چه هستند که مخالفین مستحق آن می‌شوند که این تاوان سنگین را بپردازند؟ چه کسی یا کسانی آن را تدوین کرده‌اند که هر کس و هر چیز در سر راهش قرار گیرد و مانع حرکتش شود چنین وحشیانه از میان برداشته شده و نیست و نابود می‌گردد؟!

آیا جز این است که این مصالح به مشتی آدم جنایتکار طماع منتسب است که می‌خواهند دنیا همیشه بر گردن‌های جنگ سیر حیات کند و هر لحظه خود را در معرض سقوط در پرتگاه جنگ و کشتار ببیند تا آنان بتوانند با سوءاستفاده از این اوضاع و احوال برای سود حاصل از این موقعیت، کیسه دوخته و از آب گل آلود ماهی بگیرند! و حتی در این راه نه تنها حاضرند تمامی ضمانت‌های قانونی را زیر پا بگذرانند بلکه آماده‌اند تا تمامی آزادی تعریف شده در دموکراسی را فدای مصالحشان کنند.

آنگاه که از فساد سخن به میان می‌آید شرایط به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد و ندای آزادی بی حد و حصر از هر کوی و برزنی به هوا برخاسته و از هر در و دیواری بالا می‌رود! در اینجا است که آزادی الحاد و بی دینی را برای آدمیان قانونی می‌سازند و از آن به شدت محافظت می‌کنند، علی‌رغم اینکه بر دلارهای آمریکا عبارت "اعتماد و اتکای ما بر خداست: In God we Trust" نقش بسته، اما نص صریح قانون در مورد آزادی عقیده و مصداق- های آن عنوان می‌دارد که هر کسی می‌تواند ملحد و بی دین باشد و ضمن آشکار کردن آن، دیگران را بدان بخواند و به طور آزادانه و بی قید و شرط به تبلیغ دیدگاه خود در جامعه بپردازد، وی آزاد است تمامی قید و بندهای دینی را به تمسخر گیرد و کسی حق تعرض به وی را ندارد!

همچنین، آزادی انسان در فساد بر روی زمین، یک آزادی تضمین شده است و حق تزییع آن به کسی داده نمی‌شود! در این سیستم، مسائل جنسی یکی از خصوصی ترین مسائل آدمی است که قانون به هیچ وجه اجازه دخالت در آن را به خود نمی‌دهد! هر کسی در انتخاب سبک زندگی جنسی خود آزاد است و این آزادی تا آنجا محترم است که کسی مورد تجاوز قرار نگیرد! زیرا در این صورت، نظر طرف مقابل اخذ نشده و وی مجبور به انجام این

کار شده است و این خلاف قانون است! اما هرگونه پیوندی میان طرفین اگر با موافقت هر دوی آنها باشد تحت حمایت قانون قرار می‌گیرد و به عنوان خط قرمزی در نظر گرفته می‌شود که هیچکس حق تعرض به آن را ندارد و این مساله صرفاً به دو طرف قضیه مربوط می‌شود؛ حال این رابطه از نوع عادی باشد یا نوع استثنایی و غیرعادی، خواه طرف مقابل دختری مجرد باشد و یا زنی متأهل.

می‌بینیم که در این سیستم، نه تنها خانه‌ها و خلوت گاهها، بلکه جنگل‌ها و باغ‌های عمومی نیز مملو از روابط جنسی آشکار است و همه‌ی اینها در جهت ایجاد آخوری بزرگ است برای چریدن انسانهای شهوت‌ران و ارضای دیو سرکش و سیرناشدنی شهوت، و قانون نیز تمام ضمانت‌های لازم را برای آن تدارک دیده و به شدت از آن حمایت می‌کند!

چند سالی است که می‌بینیم در کلیساهای هلند به صورت قانونی و آشکار، برای از دواج همجنس‌گرایان، عقد شرعی توسط کشیش منعقد می‌شود و در همین چند سال اخیر بود که پارلمان "نجیب" انگلستان جهت بررسی مسائل جنسی غیرمعمول تشکیل جلسه داد و به این نتیجه رسید که اینگونه روابط بایستی آزاد باشند و کسی حق نقض حقوق این نوع افراد را ندارد و اسقف کانتربری نیز که ریاست اسقف‌های بریتانیا را بر عهده داشت اعلام کرد که این دسته روابط کاملاً مشروع می‌باشند!!^{۲۶}

سالیان سال است که در آمریکا، در تئاترها و در کانال‌های تلویزیونی، عمل جنسی به طور کامل به نمایش در می‌آید و تماشاگران مشاهده می‌کنند - و یا اینکه تعمداً برای تماشای همین صحنه‌ها می‌روند - که زن و مرد، عمل جنسی انجام می‌دهند و این کار به صورت مستقیم و زنده پخش می‌شود!

سال‌هاست است که در بریتانیا، گفتگوهای جنسی با حضور دهها دختر کم سن و سال برگزار می‌گردد و سوال برنامه در این مورد است که آنها کدام حالت جنسی را بیشتر دوست دارند و آن دختران خردسال چنان جواب‌های وقیحانه‌ای می‌دهند که دل هر انسان باحیایی - که کوچکترین اثری از حیای فطری در وی باشد - از شدت خجالت می‌لرزند و مو بر تنش سیخ می‌شود، اما زنان که دیگر جای خود دارند و در فساد اخلاقی گوی سبقت را از همگان ربوده‌اند.^{۲۷}

۲۶- در تیرماه ۱۳۹۴، دیوان عالی آمریکا نیز، ازدواج همجنس‌گرایان را در همه ایالت‌های این کشور قانونی اعلام کرد. (مترجم)

۲۷- بر پایه گزارش آسوشیتدپرس در مورد هک سایت معروف اشلی مدیسون (این سایت در تیر ماه ۹۴ هک شد) مشخص شده است که برخی از کارکنان کاخ سفید، کنگره و دادگستری ایالات متحده آمریکا که مشاغل حساس داشته‌اند توسط کامپیوترهای مستقر در محل کار خود با این سایت ارتباط داشته و از این طریق حق عضویت پرداخت کرده‌اند و از چت‌روم یا اتاق گفتگوی آن استفاده نموده‌اند.

با کمال تعجب هیچکس نمی گوید (و یا نمی داند) که پس پرده‌ی طراحی این نقشه‌های شوم، یهودیان جا خوش کرده‌اند و همه‌ی ما بر قضیه‌ی دموکراسی متمرکز گشته‌ایم. شما نمی‌توانید میان این رفتارهای وقیح و آن دموکراسی و تمام متعلقاتش از قبیل پارلمان و رسانه‌های جمعی و قواعد و پایه‌های آزادی، انفصال و جدایی قائل شوید زیرا این دموکراسی است که این اعمال وقیحانه و بی‌شرمانه را مجاز اعلام کرده و آنها را تحت قیومیت خود قرار داده و با تمام وجود از آنها حمایت می‌کند و هم اوست که بدان مشروعیت کامل می‌بخشد.

پس اگر فردی، سیستمی بخواهد که این شیطان صفتی‌ها را در خود نداشته باشد (و در عین حال، اسمش دموکراسی باشد) یقین بدانید که وی چیزی غیر از دموکراسی لیبرالی دنیای واقع می‌خواهد بلکه چیزی می‌خواهد که هیچ واقعیت و نمود عینی ندارد و ما واقعاً از درک آن عاجزیم!

به تاکید می‌گویم آزادی‌هایی که دموکراسی لیبرال به ارمان می‌آورد از نوع حیوانی است نه انسانی.^{۲۸}

با حسن ظن می‌گویم انقلابیونی که در مقابل طغیان و سرکشی فنودالیسم قد علم کردند و متحمل سختی‌های فراوان گشتند به دنبال آن بودند که انسان را از بردگی‌ای که خوار و زبونش کرده و وی را از جایگاه انسانی انسان محروم نموده بود نجات دهند و به قله‌های رفیع انسانیت برسانند اما یهود جهانی که از ابتدا بر فضای انقلاب صنعتی تسلط یافته و آنرا در اختیار خود گرفته بود نقشه‌ای دیگر در سر داشت و چیز دیگری می‌خواست، بنابراین از این فرصت پیش آمده نهایت استفاده را برد و بر گرده‌ی "آممین" سوار شد و توانست به آرزوی دیرین خود که همانا

بر اساس اطلاعات داده شده به آسوشیتدپرس، ردیابی ip های افراد در طی ۵ سال نشان می‌دهد که دو وکیل پایه یک، یک مدیر ارشد فناوری اطلاعات در دفتر اجرایی رئیس جمهور آمریکا، رئیس یک بخش دیگر، یک بازرس تحقیقاتی باز از همان حوزه و یک وکیل کارکشته در دادگستری آمریکا در این سایت حساب داشته‌اند. یکی از این افراد، هکری است که در وزارت امنیت داخلی آمریکا یا FBI مشغول به کار بوده و در قسمت ضد تروریسم فعالیت دارد.

آسوشیتدپرس اسامی این افراد را نیز در دسترس دارد ولی تنها به جایگاه شغلی آنها اشاره کرده است. درز این اطلاعات هویتی می‌تواند رسوایی بزرگی برای برخی افراد مرتبط با این سایت باشد. اطلاعات هک شده می‌تواند اسامی شریک جنسی آنها را نیز فاش کند و حتی اطلاعات قرار ملاقات‌ها و گفتگوهای آنها را نیز در بر داشته باشد. این موارد به هکر این سایت مربوط می‌شود که آیا این اطلاعات را نیز ضبط کرده است و اینکه این اطلاعات را در اختیار آسوشیتدپرس قرار داده است یا خیر. سایت اشلی مدیسون یکی از سایت‌های دوست‌یابی مشهور در ایالات متحده است و بر پایه مسایل جنسی پایه‌گذاری شده است.

اشلی مدیسون (انگلیسی: Ashley Madison) یک سایت خدمات دوست‌یابی بر خط و خدمات شبکه‌های اجتماعی است که برای افراد متأهل و کسانی در رابطه جدی هستند طراحی شده است. شعار این وبگاه "زندگی کوتاه است، خیانت کن" می‌باشد. و فرد متقاضی عضویت، می‌بایست برخی از اطلاعات جنسی خود را در اختیار مدیران این شبکه قرار داده و حق عضویت ماهیانه پرداخت نماید. این وبگاه کار خود را از سال ۲۰۰۱ آغاز کرد. در سال ۲۰۱۵ این سایت ماهانه ۱۲۴ میلیون بازدید کننده داشته که آن را در رده ۱۸ ام سایت‌های دوست‌یابی قرار می‌دهد.

این سایت در ژوئیه سال ۲۰۱۵ مورد حمله هکرها قرار گرفت و داده‌های این وبسایت بدست هکرها افتاد. این کار باعث شد که داده‌های مربوط به حدود ۴۰ میلیون کاربر آن، در معرض سوءاستفاده قرار گیرد. هکرها قبلاً از انتشار داده‌ها، تهدید کرده بودند که اگر وبگاه تعطیل نشود این داده‌ها را منتشر خواهند کرد. (مترجم)

۲۸- در بررسی کمونیسیم در همین کتاب، نشان می‌دهیم که چگونه کمونیسیم هم، چنین آزادی‌ای به انسان بخشیده و در مقابل، وی را از بقیه‌ی آزادی‌ها محروم ساخته است.

"استحمار"^{۲۹} غیر یهود بود جامه‌ی عمل بیوشاند و آنان را به تسخیر "ملت برگزیده الله" درآورد. پس انسانیت آنها را مسخ کرد و آنان را تبدیل به دراز گوشانی انسان نما نمود تا بتواند از آنها سواری بگیرد و بر گرده‌ی آنها سوار شود.

براستی اگر انسان از عقیده تهی گردد دیگر چه چیزی برایش می ماند؟

اگر انسان، خالی از اخلاق گردد دیگر به چه می نازد؟

الله تعالی در مورد کسی که خالی از عقیده است می فرماید:

﴿هُم قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا، أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ، أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ {اعراف: ۱۷۹}

«آنان دل‌هایی دارند که بدانها (آیات رهنمون به کمالات را) نمی فهمند، و چشم‌هایی دارند که بدانها (نشانه‌های خداشناسی و یکتاپرستی را) نمی بینند، و گوش‌هایی دارند که بدانها (مواعظ و اندرزهای زندگی ساز را) نمی شنوند. اینان (چون از این اعضاء چنان که باید سود نمی جویند و منافع و مضار خود را از هم تشخیص نمی دهند) همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته ترند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی گذارند، ولی اینان راه افراط و تفریط می پویند). اینان واقعاً بی خبر (از صلاح دنیا و آخرت خود) هستند».

اما اگر نگاهی گذرا به زندگی فاقد اخلاق و ارزش‌های اخلاقی بیندازیم می بینیم که در این کره‌ی خاکی، حیوانات هیچ گونه ارزش اخلاقی در خود ندارند زیرا آنها فاقد اختیارند و تنها یک راه برای آنان می توان متصور شد، برای همین است که کسی در مورد رفتار حیوانات قضاوت ارزشی و اخلاقی انجام نمی کند و آن را با واژه‌های اخلاقی یا غیر اخلاقی نمی سنجد بلکه واژه‌ی غریزه برای توصیف عمل آنان به کار می برد پس آنگاه که گربه، موش را شکار می کند و یا گرگی در ملامت خود هم آمیزی می کند کسی آنرا کاری غیر اخلاقی نمی داند! اما انسانی که توسط خالقش تکریم شده و برای وی، راه‌های خیر و شر ایجاد گشته و قدرت تمیز و انتخاب هر کدام از این دو راه به وی اعطا شده است شرایطش فرق می کند:

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ {الشمس: ۷-۱۰}

۲۹- استحمار در لغت به معنای خر کردن می باشد و در اصطلاح عبارت است از مسخ کردن ذهن انسانها به گونه‌ای که دیگر توانایی تفکر و اندیشیدن را نداشته باشند. (مترجم)

«و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (و قوای روحی وی را تعدیل و دستگاههای جسمی او را تنظیم نموده است)! * سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسط عقل و وحی به او نشان داده است) * کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منہیات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را با هویدا ساختن هویت انسانی رشد دهد و بالا برد) * و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بیالاید».

این انسان آنگاه که ارزش‌های اخلاقی را پس می‌زند و دم از ایجاد سیستم سرمایه‌داری بر مبنای سود و با صرف نظر از حلال و یا حرام بودن و جایز و ناجایز بودن این مبنا می‌زند و می‌گوید که این موضوع، بحثی اقتصادی بوده که ربطی به اخلاق ندارد و می‌خواهد جامعه را به آخوری بزرگ برای ارضای شهوات جنسی تبدیل کند و معتقد است که این مساله، مساله‌ای "بیولوژیکی و زیست‌شناختی" است و ربطی به اخلاق ندارد! برآستی وقتی این حرکات از وی سر می‌زند باز می‌توانیم این موجود را انسان بنامیم؟! آیا این "قدیم‌انسان"، انسانیت خود را همچنان حفظ کرده و خوی حیوانی به خود نگرفته است؟ آیا این همان فرایندی نیست که "شعب الله المختار" خواهان اجرای آن است و از قدیم الایام آن را دنبال نموده است؟!

یقین بدارید که دموکراسی و شعارهای آزادی، بازیچه‌ای پیچیده و فریبنده در دست یهود جهانی است که از طریق آن، تمامی نقشه‌های شومش را عملی می‌کند و توسط آن، اُممیین غرب را به نفع "ملت برگزیده شیطان" به استحمار می‌کشاند و قدرت تعقل و تفکر را از وی سلب می‌نماید.

در این مسائلی که مطرح کردیم به دنبال آن نیستیم که تمامی ضمانت‌ها و حقوقی که ملت در سایه‌ی دموکراسی بدست آورده و در مطالب قبلی در مورد آن قلم‌فرسایی نمودیم، نفی کنیم و ما قبلاً هم اشاره کردیم که این جنبه از دستاوردها، بیانگر تکریم انسان و تحقق صفت انسانیت در وی می‌باشد، پیشتر گفتیم که ملت‌ها این دستاوردها را نه با ذات دموکراسی موجود در عصرشان، بلکه با تلاش و کوششان کسب کردند و باید تا کنون دانسته باشیم که ذات سیاسی دموکراسی موجود، نتیجه‌ی همین خون دل خوردن‌ها و همین تلاش‌های بی‌وقفه است اما این را هم گفتیم که شیطان‌صفتان - که ممکن است از این حقوق و ضمانت‌ها خشنود یا ناخوشنود باشند - در برخی جنبه‌های دیگر، آنقدر انسانیت انسان را به فساد کشانیده‌اند و آنقدر افتضاحات به بار آورده‌اند که این دستاوردهای مثبت را نیز تحت تاثیر قرار داده‌اند و این تاثیر به حدی عمیق و فاجعه‌بار است که این موارد خوب و انسان‌ساز، در زیر سایه‌ی سنگین آنها رنگ می‌بازند و زیان‌های به وجود آمده به شدت و با سرعت هرچه تمام‌تر از دستاوردهای مثبت پیشی می‌گیرند.

ما مدعی نیستیم که انسان در سایه‌ی فئودالیزم و قبل از اکتساب این حقوق و ضمانت‌ها از طریق دموکراسی، روزگار خوشی را سپری کرده بلکه معتقدیم که همه‌ی جاهلیت‌ها از نوعی انحراف شدید رنج برده و همه‌ی آنها، انسان را به سمت هلاکت پیش می‌برند حال هر اسمی می‌خواهند داشته باشند، قبول داریم که خیری اندک و جزئی در سایه‌ی جاهلیت جدید بدست آمد اما در مقابل، بسیاری از نیکی‌ها و مزایای ذاتی انسان در این جاهلیت به فساد کشیده شد و این نظام منحرف، موجبات تضییع شدن و خراب گشتن این خیر جزئی را در سایه‌ی محیط وسیع و به شدت فاسدی که از آن نه راه گریزی هست و نه راه گزیر، فراهم آورد.

همچنین نمی‌گوییم که شایسته و جایز است که به قیمت از دست دادن این حقوق و ضمانت‌ها، جنبه‌های از دست‌رفته انسان را - که به علت فسادهای اخلاقی و عقیدتی از بین رفته - باید مجدداً اکتساب کرد، هیچگاه چنین نمی‌خواهیم! بلکه معتقدیم اگر این ضمانت‌ها و حقوق از دست بروند امکان ندارد که دیگر بتوانیم انسانیت انسان را حفظ کنیم حتی اگر اندکی از عقیده و اخلاق هم احیا شود!

به جرات می‌گویم که در هر دو حالت، انسانیت انسان حلقه‌ی مفقوده است، براستی کدامین جاهلیت را سراغ دارید که انسانیت در آن به بلوغ رسیده باشد؟!

ما در اینجا به نقد و بررسی دموکراسی لیبرالی سرمایه‌داری مطابق آنچه در عالم واقعی در جریان است می‌پردازیم و سعی می‌کنیم در نقد آن، جانب انصاف را رعایت کرده و نقاط ضعف و قوت آن را برشماریم. اصل سخن ما این است که آنگونه که افراد خام‌اندیش و سطحی‌نگر گمان دارند این سیستم، سیستمی نورانی نیست که در آن سیاهی جایی نداشته باشد بلکه، سیاهی و پلیدی آن بسیار بیشتر از چیزی است که این قشر گمان دارند، آنان چنین می‌پندارند که این نظام، فساد جزئی در خود دارد که به راحتی و با وضع پاره‌ای ضوابط و ارزش‌ها قابل اصلاح و درمان است.

دموکراسی از یک جهت، نمایشی است خیره‌کننده به کارگردانی سرمایه‌داری، و این سرمایه‌داری است که نقش‌ها و بازیگران را تعیین می‌کند و این کار را با چنان مهارتی انجام می‌دهد که بازیگران گمان می‌کنند که در دنیای واقعی سیر می‌کنند غافل از آنکه بر اساس نقشه و طرح‌های صحنه‌گردانان، بازی داده می‌شوند و به تناسب و به اقتضای موقعیت، هر کدام از آنها در نقشی ایفای مسئولیت می‌کنند و اجازه‌ی عبور از حدّ و مرز خود را ندارند و در صورت تخطی به شدت مجازات شده و از جامعه طرد می‌گردند و چنان عقابی داده می‌شوند که عبرت سایرین گردند. آن‌چنانکه می‌بینیم که آزادی‌خواهان واقعی به جرم ایجاد آشوب و هرج و مرج و عدم

پابندی به قوانین و اقدام علیه امنیت ملی متهم شده و از اجتماع طرد می‌گردند و آن‌چنان که دیدیم، "جان‌اف-کندی" پارا از گلیم خود درازتر کرد و از نقش تعیین شده فراتر رفت و مستحق مجازات و حذف از صحنه شناخته شد!!

از جهتی دیگر، دموکراسی وسیله‌ای سهمگین است که زمینه‌ی اتلاف انسانیت انسان را از طریق فراهم آوردن زمینه‌ی فساد دینی و فساد اخلاقی فراهم می‌آورد.

تحت شعار آزادی، انسان اروپایی به طور مرتب تشویق و تحریک می‌گردد تا از دین و عقیده‌ی خود دست بردارد و توجیه کار این است که این مسائل، تابع خواست و مزاج انسان است و وی می‌تواند هر گونه که می‌خواهد در آن دخل و تصرف نماید، البته اگر کسی خواست، می‌تواند بر عقیده و دین خود استوار بماند اما بایستی مسئولیت و عواقب این کار را بر عهده گیرد زیرا ممکن است در معرض تمسخر دائمی اجتماع و نویسندگان و متفکرین و داستان‌سرایان و اهالی رسانه و... قرار گیرد و البته در کنار این موارد، نباید از سایر موارد دیگر که دائماً وی را به ترک دین و عقیده فرا می‌خواند غافل شد.

در این جامعه، هر کس که خواست می‌تواند ملحد و بی‌دین گردد اما کسی حق تعرض به وی را ندارد زیرا این موارد جنبه‌ی شخصی دارند و نباید حریم خصوصی افراد خدشه‌دار گردد، حتی رجال دین نیز حق ندارند این افراد را مورد تمسخر قرار دهند و حداکثر می‌توانند در کمال احترام و تسامح، وی را به بازگشت به ایمان دعوت کنند^{۳۰} در حالی که از هر سو، وسایل و ابزار تشجیع و تشویق به کفر و بی‌دینی مهیاست.

در لوای شعار آزادی، پیوسته مردم را تشویق می‌کنند تا از اخلاق و ارزش‌های خود دست بکشند زیرا اخلاق، جزء مسائل شخصی هر فرد است، البته اگر کسی خواست اخلاق‌مند باشد می‌تواند باشد اما بایستی مشکلات این راه را نیز تحمل کند و ممکن است از طرف اجتماع مورد نقد واقع شود زیرا این فرد، غیرعادی و نامتعارف است و نیاز به درمان دارد^{۳۱} اما هر کس که از اخلاق دست بکشد و پا در عرصه‌ی بی‌بند و باری نهاد توسط نهادهای مختلف حمایت می‌شود و رسانه‌ها نیز از هر سو، وی را تحت حمایت قرار می‌دهند، خلاصه اینکه هر انتخابی بجز آزادی دینی و اخلاقی مشمول قید و بند می‌گردد و مسئولیت‌های زیادی را متوجه صاحب خود می‌کند.

۳۰- در اینجا، روی اصلی سخن ما با رجال دین نیست بلکه با نظام و سیستمی است که آنان را در موضع ضعف و التماس قرار داده است، نظامی که چنان به ترویج الحاد پرداخته و آن را مشروع نشان داده است که رجال دین گمان می‌کنند که در جامعه فاقد اعتبار و ارزش هستند و به همین علت، با شرمساری خاصی با مردم سخن می‌گویند، البته ما نمی‌گوییم که راه حل این است که مجد و قدرت سابق کلیسا بایستی احیا شود بلکه معتقدیم که تنها راه چاره، ایمان به دین الله و تحکیم کامل شریعت خدا در جامعه می‌باشد.

۳۱- در آمریکا اگر دختری به سن ۱۴ سالگی برسد و هنوز دوست پسری اختیار نکرده باشد به دید مرضی نگریسته می‌شود که نیازمند درمان است و خانواده وی، او را پیش روان‌پزشک می‌برند.

سومین جنبه‌ای که می‌توان بدان اشاره کرد این است که این سیستم، بازی‌ای یهودی است که از طریق آن، تمامی نقشه‌های خود را عملی می‌سازند در حالی که فریب‌خورده‌های این امر به زعم خود، مسئولیت اصلی ماجرا را بر عهده دارند و خود به مدیریت آن می‌پردازند.

تمامی احزاب سیاسی، پارلمان‌ها، نمایندگان و رسانه‌های ارتباط جمعی و اصحاب رسانه که در شکل‌دهی به افکار عمومی دستی‌والا دارند در جهت تحقق مصالح سرمایه‌داری یهودی تسخیر می‌گردند و به بازی گرفته می‌شوند و با فریب افکار عمومی، آنها را وادار می‌سازند تا همسو با آن مصالح گام برداشته و آنها را محقق سازند و بدین وسیله، جوی طلا را - که از قدیم الایام معبود یهودیان بوده است - به سوی جیب و قلب یهودیان سرازیر سازند و زمینه را برای سلطه‌ی هرچه بیشتر آنان فراهم آورند.

علاوه بر مصالح مادی، پای برخی مصالح دیگر نیز در میان است، بدین ترتیب که یهودیان تلاش دارند تا با سوءاستفاده از شعار آزادی و اینکه این آزادی عین دموکراسی است، زمینه را برای فساد عقیده و اخلاق مردم و در نتیجه استعمار آنان و تسخیرشان جهت تحقق مصالح این قوم و ملت شرور فراهم آورند و بدین ترتیب، خیر اندکی که ملت‌ها از طریق اکتساب حقوق و ضمانات به دست آورده‌اند در میانه‌ی این شرّ مهلک و خطرناک که بدطینتان کسب کرده‌اند و در گرداب این نظام معیوب و سرشار از زشتی، گرفتار آمده و تزییع می‌گردد.

آنگاه که مساله را بر اسلام عرضه می‌کنیم - خواه دموکراسی باشد یا هر مذهب فکری دیگر - دو موضوع اساسی و اصلی خودنمایی می‌کنند:

اول اینکه: در این سیستم، معبود کیست؟

دوم اینکه: (این قسمت را نویسنده در کتاب خود به صورت نقطه‌چین آورده و مترجم ترجیح داد تا به همین صورت ترجمه گردد).

جاهلیت معاصر که شاگرد یهود است هر دو مورد را به نفع خود مصادره نموده و گمان دارد که - خصوصاً در قضیه‌ی اول - این قضایا محور حیات انسانی نبوده و مقیاس مناسبی برای سنجش آن نیستند بلکه از دیدگاه آنان، عکس قضیه صادق است و هرگاه که انسان از دین فاصله گرفته به سمت آزادی و پیشرفت حرکت کرده است و هرچه به دین نزدیکتر بوده، پسررفته‌تر شده و عقب‌مانده‌تر از قبل گشته است، می‌گویند که آدمی، سه مرحله را در طول حیات خود تجربه نموده که عبارتند از سحر و دین‌داری و علم‌مداری، و دین که مرحله‌ی دوم از حیات

است باید به عنوان مرحله‌ای گذرا تلقی شده و شایسته است که از این دوره عبور نمایم و برای پیشرفت و بهبود زندگی، اتکای خود را به جای دین بر علم بگذاریم و قدم در راه رشد و ترقی و تمدن بنهیم!!

اما در مورد قضیه‌ی دوم، جاهلیت معاصر گمان دارد که مقیاس ثابتی برای انسان متصور نیست و نمی‌تواند وجود داشته باشد، انسان، کیان و چارچوب ثابتی نداشته و هر عصر و مرحله‌ای برای خود، شاخص و مقیاس جداگانه‌ای دارد و در اصل، مقیاس، همان واقعیت موجود و امر واقع در آن عصر می‌باشد و انسان همیشه همان شکلی را به خود می‌گیرد که عصر و زمانه از وی می‌طلبد و به همین علت، نمی‌توان برای انسانیت انسان، چارچوب و میزانی ثابت تعیین نمود.

اما در مقابل، اسلام تمامی امور را با مقیاس الله می‌سنجد؛ همان میزانی که نازل شده تا در میان مردم به قسط و عدل رفتار شود:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ {حدید: ۲۵}

«ما پیغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده‌ایم، و با آنان کتابهای (آسمانی و قوانین) و موازین (شناسائی حق و عدالت) نازل نموده‌ایم تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند».

و این میزان الله - که همان میزان حقیقی و اصلی است - می‌گوید که قضیه‌ی "معبود کیست"، مهمترین قضیه‌ی حیات بشری است و تمام جوانب زندگی انسانی بر مبنای جواب این سؤال استوار می‌گردد، اینکه آیا معبود الله است یا چیزی در کنار الله و یا جدای از الله؟

جاهلیت معاصر به صورت تعمدی از حیات اخروی غفلت ورزیده و زندگانی دنیای فانی را برجسته نموده و آنرا تنها جایی می‌داند که شایسته‌ی توجه و کوشش و آبادانی است زیرا اگر جاهلیت به حیات اخروی اشاره نماید در همان وهله‌ی اول، کاخ آرزوهایش فرو می‌ریزد و همه چیز فروکش خواهد کرد...

هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که در سرای آخرت جایی مناسب برای ملحدین و منکرین وجود الله و شریعت وی وجود دارد، کسی نمی‌تواند بگوید افرادی که نسبت به شرع و قانون الله کراهت دارند و از تبعیت از اوامر الهی و تطبیق آن در واقعیت حیات خود، خودداری می‌کنند جایگاهی نیک خواهند یافت! به همین خاطر، جاهلیت معاصر به هیچ وجه از روز قیامت و حشر و نشر و ثواب و عقاب آخرت سخنی نمی‌راند، و اگر هم درباره‌ی آن صحبت کنند می‌گویند که این مباحث، وهمی و غیبی بوده و شایسته نیست که انسان متمدنی که برای عقل و شعور خود احترام قائل است و به علم اهمیت می‌دهد و با روح علم‌گرایی، زندگانی خویش را سامان می‌بخشد وقت خود را

در راه فهم آن تلف نماید! در این هنگام است که حیات دنیوی تبدیل به اهداف والای مردم گشته و تمام تلاش‌ها مصروف آن می‌گردد و همگام با آن، کارگردانان شرور و صحنه‌گردانان بدطینت، امور را طبق میل و خواست خود برنامه‌ریزی نموده و به اجرا در می‌آورند و بدین ترتیب، "أممیین" در مسیری که ملت برگزیده‌ی شیطان برایشان تسهیل کرده‌اند روان می‌گردند و سیر حیات می‌کنند.

﴿ فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَىٰ * وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَىٰ ﴾ {نجم: ۲۹-۳۱}

«از کسی روی بگردان که به قرآن ما پشت می‌کند و جز زندگی دنیوی نمی‌خواهد* منتهای دانش ایشان همین است. پروردگار تو کسی را که از راه خدا منحرف شده باشد، و همچنین کسی را که راهیاب بوده باشد، به خوبی می‌شناسد (و بهتر از همه، احوال و اوضاع آنان را می‌داند) * هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است، متعلق به خدا است. سرانجام الله بدکاران را در برابر کارهایی که می‌کنند کیفر می‌دهد، و نیکوکاران را در برابر کارهایی که می‌کنند به بهترین وجه پاداش عطاء می‌کند.»

﴿ وَلَكِنَّ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَىٰ الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ * أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَسَمِعَتْهُمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ ﴾

{نحل: ۱۰۶-۱۰۸}

«کسانی که پس از ایمان آوردنشان کافر می‌شوند -بجز آنان که (تحت فشار و اجبار) وادار به اظهار کفر می‌گردند و در همان حال دل‌هایشان ثابت بر ایمان است- آری! چنین کسانی که سینه‌ی خود را برای پذیرش مجدد کفر گشاده می‌دارند (و به دلخواه خود دوباره کفر را می‌پذیرند) خشم تند و تیز خدا (در دنیا) گریبانگیرشان می‌شود، و (در آخرت، کیفر و) عذاب بزرگی دارند * این (خشم خدا و عذاب بزرگ) بدان خاطر است که آنان زندگی دنیا را بر زندگی آخرت ترجیح می‌دهند و گرامی‌ترش می‌دارند، و الله گروه کافران را (به سوی بهشت) رهنمود نمی‌گرداند * آنان کسانی‌اند که خدا بر دل‌ها و گوش و چشمانشان مهر نهاده است (و به سبب زشتیها و پلشتیهایشان، دریچه‌ی عقلشان را به روی همه‌ی حقائق بسته است، و حسّ تشخیص و قدرت تمییز را از ایشان گرفته است). و چنین افرادی (با آویزان بودن پرده‌های غفلت و بی‌خبری به دل و چشم و گوششان، که ابزار شناخت انسانند) غافلان واقعی می‌باشند.»

﴿ هُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا هُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ ﴾ {اعراف: ۱۷۹}

«آنان دل‌هایی دارند که بدانها (آیات رهنمون به کمالات را) نمی‌فهمند، و چشم‌هایی دارند که بدانها (نشانه‌های خداشناسی و یکتاپرستی را) نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که بدانها (مواعظ و اندرزهای زندگی ساز را) نمی‌شنوند. اینان (چون از این اعضاء چنان که باید سود نمی‌جویند و منافع و مضار خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته‌ترند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی‌گذارند، ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند). اینان واقعاً بی‌خبر (از صلاح دنیا و آخرت خود) هستند».

هدف نهایی ملت شرور، استحمار دیگر امت‌ها و تسخیر آنها در جهت مصالح‌شان می‌باشد به همین جهت، سعی در این دارند که دیگران را بنده و برده‌ی خود گردانند و آنها را به کلی از یاد و خاطر قیامت باز دارند تا همچون حیوان، گذران زندگی کنند و دنیا نهایت علمشان باشد و تمامی هم و غم ذهنشان! .. تا بدینوسیله آنان را بنده شهوات گردانند و به راحتی بتوانند استثمارشان کنند و نیک پیداست که سرنوشت کسانی که از یاد آخرت غافل می‌مانند چگونه است و ارزش‌ها و هنجارهایی که بدان ختم می‌شوند چه رنگ و بویی دارند:

﴿رَبِّنَا لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ * قُلْ أَوْبَيْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ لِيُذِيقُوا عَذَابَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ * الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا أَمْنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾

{آل عمران: ۱۴-۱۷} «برای انسان، محبت شهوات (و دلبستگی به امور مادی) جلوه داده شده است، از قبیل: عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلف و الوف طلا و نقره و اسبهای نشاندار (و مرکبهای ممتاز) و چهارپایان (همچون: شتر و گاو و بز و گوسفند...) و کشت و زرع. اینها (همه) کالای دنیای پست (فعلی) است و سرانجام نیک (تلاشگران در راه حق) در پیشگاه خدا است (و همو داند که در آخرت به نیکوکاران چه چیزهایی عطاء خواهد کرد * بگو: آیا شما را از چیزی با خبر سازم که از این (چیزهایی که در دیده‌ها آراسته و جلوه داده شده است) بهتر است؟ برای کسانی که پرهیزگاری پیشه کنند در نزد پروردگارشان باغهایی (در جهان دیگر) است که رودخانه‌ها از پای (درختان) آنها می‌گذرد، آنان در آنجاها جاویدانه خواهند بود. (همچنین ایشان را) همسران پاکیزه (از هر پلیدی و نقصی) و خوشنودی خدا است. و الله (رفتار و کردار) بندگان را می‌بیند (و نیت درونی ایشان را می‌داند) * و همان کسانی که (ایمان، دل آنان را لبریز می‌سازد و فریاد برمی‌آورند و) می‌گویند: پرودگارا! ما ایمان آورده‌ایم، پس گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش (دوزخ) به دور دار * و همان کسانی که (در راه طاعت و عبادت، و دوری از گناه و معصیت، و تحمل مشقات و ناملايمات) بردبار، و (در نیت و کردار و گفتار) درستکار، و (با خشوع و خضوع بر طاعت و عبادت) مداوم و ماندگار، و (از آنچه می‌توانند و بدان دسترسی دارند) بخشاینده، و در سحرگاهان آموزش خواهند داد».

پس وقتی می‌بینیم که جاهلیت معاصر از یاد آخرت غافل مانده است و تمام تلاش و کوشش و هم و غمش، زندگی این دنیا می‌باشد^{۳۲} و حیات دنیوی را شاخص و ملاک سنجش هر چیزی قرار داده، هیچگاه این جاهلیت را در مسیری که طی می‌کند همراهی نمی‌کنیم و با آن هم‌پیمان نمی‌شویم و در جهت به بردگی گرفتن مردم کمک‌حالش نخواهیم بود، می‌گوییم که **قضیه‌ی "معبود کیست"** تنها به آخرت مربوط نمی‌شود بلکه دقیقاً از مواردی است که در دل حیات دنیوی هم جای دارد و پاسخ این سوال، نه تنها جایگاه انسان را در آخرت مشخص می‌کند بلکه زندگانی این دنیا را نیز به شدت متأثر می‌سازد، و این تاثیر، بسیار بیشتر و خطرناک‌تر از آن است که بردگان و شیفتگان جاهلیت معاصر و خودباختگان نقشه‌های امت برگزیده‌ی شیطان، گمان دارند!

با صرف نظر -البته به صورت موقت- از ارزش‌هایی که از دین نشأت گرفته و از سرچشمه‌ی عبودیت ذات باری تعالی جاری می‌شود، پاسخ به سؤال فوق بسیار مهم و اساسی است زیرا جواب این سوال، کلید حلّ معمای "قانون‌گذار و منبع تشریح حیات دنیوی" را در دل خود دارد!

تفسیر مادی تاریخ می‌گوید: -این تفسیر در این سخن اصابه به حق داشته- «کسی که مالکیت را در دست دارد همان هم حکومت را در اختیار می‌گیرد و هر طبقه‌ای که حکومت‌داری می‌کند طوری قانون می‌گذارد که مصالحش در مقابل سایر طبقات محفوظ گردد».

پس قضیه‌ی "قانون‌گذار کیست" برای افرادی که در این کره‌ی خاکی زندگی می‌کنند بسیار مهم خواهد بود و نباید در مقابل مسائلی چون کالاهای بی‌ارزش دنیایی و یا مسائل دیوانه‌کننده‌ی جنسی که بویی از اخلاق نبرده‌اند آن را قضیه‌ای دسته‌چندم به حساب آورد؛ همان کالاهایی که الله ﷻ در موردشان می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ﴾ {محمد: ۱۲}

«کافران (چند روزی از نعمتهای زودگذر جهان) بهره و لذت می‌برند و همچون چهارپایان (بی‌خبر و غافل از سرانجام کار) می‌چرند و می‌خورند، و (پس از بدرود حیات و گام نهادن به آخرت) آتش دوزخ جایگاه ایشان است».

زیرا اینها، کالاهایی حیوانی هستند نه انسانی!

عبارت "قانون‌گذار کیست" بسیار مهم است زیرا، تمامی انقلاب‌هایی که در طول تاریخ به وقوع پیوسته‌اند به سبب ظلم‌هایی بوده که از قانونگذاران سر زده است همان قانون‌گذارانی که همیشه به دنبال منافع خود و مصالح گروه

۳۲- رسول خدا ﷺ در یکی از دعا‌های خود می‌فرماید: اللهم لا تجعل الدنيا مبلغ علمنا ولا غاية همتنا: «بار الهی، دنیا را نهایت علم ما و غایت هم و غم ما قرار نده» به روایت ترمذی.

و جماعتی بوده‌اند که بدان تعلق داشته‌اند در نتیجه، مظلومین انقلاب کرده‌اند تا از شرّ این جرثومه‌های فساد نجات یابند و این ظلم‌ها را به حداقل ممکن کاهش دهند.

حال که نشان دادیم این مبحث قانون‌گذاری چقدر مهم است و به چه میزان حیات انسان‌ها را در این کره‌ی خاکی تحت تاثیر قرار می‌دهد - بدون توجه به زندگی اخروی - پس همراه شوید تا به منبع اصلی قانون‌گذاری در دموکراسی لیبرال و هر جاهلیتی که در آن به "ما أنزل الله" حکم نمی‌شود، نگاهی بیندازیم.

در وهله‌ی اول، منبع اصلی را در دستان بشر می‌بینیم و سپس این بشر، محدودتر شده و در انحصار طبقه‌ای معین و مشخص قرار می‌گیرد و این طبقه، مصالحی دارد که تحقق نمی‌یابد مگر آنکه دیگر طبقات، رنگ و بوی مورد نظر این طایفه را به خود بگیرند!

در نظام فئودالیزم، حاکم منطقه، امیر آن منطقه بود که هم صاحب ملک بوده و هم به حکومت‌داری می‌پرداخت و کسی نمی‌توانست وی را بازخواست کند و یا تحت پیگرد قرار دهد زیرا تنها نیروی موجود، خودش بود و کس دیگری بر چیزی تملک نداشت.

اما در دموکراسی لیبرال، اگرچه از لحاظ تئوریک و نظری، قانونگذاری حق ملت است و نظارت و بازرسی از آن ملت! اما این سرمایه‌داری است که صاحب همه چیز است و حکمرانی می‌کند و هیچ بنی‌بشری نمی‌تواند بازخواستش کند، آری! این سرمایه‌داری - اعم از یهود و غیر یهود - است که زمام امور را در دست دارد و به نفع خود و مصالح خود قانونگذاری می‌کند و تمامی این کارها را با هزینه‌ی ملت و از جیب مردمی انجام می‌دهد که در طول تاریخ، از طرف جاهلیت‌های مختلف، انواع ظلم‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را متحمل شده است.

نبایستی فریب فریادها و گول شعارهای فریبنده را خورد، نباید وجود برخی صداها را آزادی‌خواه در پارلمان و یا در روزنامه و وسایل ارتباط جمعی ما را فریب دهد، زیرا اینها نیز جزئی از نمایش پر زرق و برقی هستند که بدان اشاره کردیم، سرمایه‌داری - اعم از یهود و غیر یهود - که قدرت را در دستان خود قبضه نموده از یک طرف، نیک آگاه است که این فریادها قادر به تغییر اوضاع نیستند و نمی‌توانند سکناس‌های مختلف نمایش را دستخوش تغییری قابل توجه نمایند و از طرفی دیگر، این صداها را دستاویزی برای فریب افکار عمومی و تحقق مصالح خود قرار می‌دهد، بدین ترتیب، هرگاه این فریادهای آزادی‌خواهی به هوا بر می‌خیزند جمهور مردم به بازی دموکراسی بیشتر ایمان آورده و بدان اطمینان خاطر بیشتری می‌یابند و سکان کشتی فرمانروایی را به راحتی به دست صاحب‌قدرت‌تان می‌سپارند تا از خلال آن، هر آنچه را که می‌خواهند انجام دهند.

اما در مورد ضمانت‌ها و حقوقی که ملت به دست آورده‌اند - هماهنگونه که بارها اشاره کردیم - باید گفت که این مسائل، نتیجه‌ی تلاش و کوشش مستمر مردم بوده نه حاصل کار دموکراسی، و اگر می‌بینیم که سرمایه‌داری

از برخی منافع کوچک - آن هم با اکراه - صرف نظر کرده تا اصل منافع محفوظ بماند به برکت ذات وجودی نظام پارلمانی حاصل نشده است بلکه بخش اعظم آن در نظام سرمایه‌داری آزاد و تکیه‌ی آن بر کارگر با بهره‌ی محدود از آزادی، به منظور کسب سودهای نجومی که در حال حاضر بدست آورده است ریشه دارد، سرمایه‌داری آزاد، قدرت و سلطه‌ی خود را تا حداکثر ممکن افزایش داده و از این بیشتر جا برای گسترش ندارد و گرنه مطمئن باشید که در راه نیل به آن گام بر می‌داشت، زیرا اگر سیستم به صورت دیکتاتوری درآید و کارگر تحت فشار آهن و آتش مجبور به انجام کار باشد دیگر امکان کار جمعی که در آن سرمایه‌داران دور هم جمع شوند و با هم کار کنند وجود ندارد و قدرت در دست گروه بسیار محدود و اندکی تجمیع می‌گردد و بدیهی است که سرمایه‌داری که قدرت نداشته باشد وجود هم نخواهد داشت! زیرا آتش سیستمی که می‌تواند کارگران را تحت فشار و اجبار به کار وادارد دامن سرمایه‌داران را نیز خواهد گرفت همانگونه که در دولت‌های کمونیستی دامن آنها را گرفت، و از اینجاست که سرمایه‌داری، با اکراه و برای حفظ موجودیت خود مجبور است به یکسری آزادی‌های محدود تن در دهد و این کار را از طریق بازی زیرکانه‌ی دموکراسی انجام می‌دهد.

آری! از طریق دموکراسی است که سرمایه‌داری بیشترین سودها را روانه‌ی خزانه‌های خود می‌کند و بسیاری از مظالم^{۳۳} و مقدار کمی از خرده‌ریزها را برای ملت به ارث می‌گذارد.

در هر جاهلیتی که احکام انسانی جایگزین شرع مبین الله شده است می‌توان ظلم را به عنوان یکی از نشانه‌های آن مشاهده نمود. مجتمع جاهلی، ناگزیر به دو دسته و گروه تقسیم می‌شود: گروهی به مقام ریاست نائل می‌گردند! و قدرت را در دست می‌گیرند و به قانون‌گذاری می‌پردازند و گروهی دیگر، همچون بردگانی هستند که بر آنان اعمال قدرت صورت می‌گیرد و ناگزیر از اجرای قوانین مصوب می‌باشند و اگر بازی ظریف دموکراسی نباشد، این حقیقت نمی‌تواند مخفی بماند که سرمایه‌داران، آقا و ارباب قوم هستند و ملت و توده، بندگان آنان!؛ بردگانی که ناچار به اجرای قوانین اتخاذ شده از سوی ارباب خود می‌باشند!

این را انکار نخواهیم کرد که بردگان عصر دموکراسی لیبرال، زندگی بهتر و مرفه‌تری به نسبت بردگان دیگر جاهلیت‌های تاریخ دارند اما با این وصف، حقیقت وضعیت وی تغییر نمی‌کند و او همچنان برده و بنده است، هر چند که صاحب برخی از مظاهر آزادی طراحی شده در نمایش ظریف و زیرکانه‌ی دموکراسی باشد.

۳۳- مظالم جمع مَظْلَمَه است و در لغت، مالی را گویند که به ناحق از کسی گرفته شده است، مانند مال غصب یا سرقت شده است و عبارت ردّ مظالم که ممکن است خیلی جاها شنیده شود به معنای بازگرداندن چنین مالی به صاحبش خواهد بود. (مترجم)

در جامعه‌ای که سیمای جاهلیت دارد و به شریعت الله حکم نمی‌کند،^{۳۴} آزادی واقعی تحقق نمی‌پذیرد زیرا حکم به شریعت انسانی، به طور قطع مردم را به دو دسته‌ی ارباب و رعیت تقسیم می‌کند که در آن، ارباب قانون می‌گذارد و رعیت اجرا می‌کند و در مقابل ارباب خود، هیچ بهره‌ای از آزادی حقیقی ندارد. اجرای شریعت الله در جامعه و عدم رجوع به شریعت و قوانینی غیر از دستورات خدا، هم به جای آوردن حق الله بر بندگانش بوده و هم از ویژگی‌های الوهیتی الله ﷻ می‌باشد:

﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ {أعراف: ۵۴}

«آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد».

و هم، ضمانتی حقیقی برای آزادی انسان در کره‌ی خاکی است و تضمینی است جهت ممانعت از برقراری نظام ارباب رعیتی که در آن، عده‌ای قلیل در منصب قدرت هستند و اکثریتی عظیم در مقام بردگی!

به تاکید می‌گوییم که، منحصر کردن عبودیت برای الله - خواه شعائر تعبدی باشد و خواه تحکیم شریعت الله - تنها چیزی است که زمین را از لوٹ اربابان پاک می‌کند و مردم را از بندگی غیر الله می‌رهاند، مادامیکه الله به تنهایی عبادت می‌شود - چه از جنبه‌ی شعائر باشد و چه اجرای بی‌کم و کاست شریعت او - هیچ کسی نمی‌تواند آزادی بشر را از وی سلب نموده و او را بنده و مطیع خود گرداند و براستی آیا دیگر جایی برای اربابان می‌توان متصور شد؟!^{۳۵}

مردم تنها در صورتی می‌توانند طعم واقعی آزادی را بچشند که الله تعالی، به تنهایی در مقام رب باشد و همه‌ی مردم - اعم از حاکم و محکوم - بنده و برده او ﷻ باشند، تنها در این صورت است که آدمی آزاد به دنیا می‌آید و آزاد می‌زید و آزاد می‌میرد و تنها در این حالت است که در مقابل تمامی نیروهای زمینی اعم از مادی و اقتصادی و... احساس بزرگی و استعلا - استعلا - ایمانی - می‌کند زیرا این بشر، در این حالت، وجود و نیروی خود را از الله می‌گیرد و الله بالاتر از هر چیز و هر کسی است... بالاتر و بزرگ‌تر از تمامی نیروهای موجود در کائنات!

۳۴- جاهلیت، آنگونه که در قرآن کریم مورد استفاده قرار گرفته، در اصل از عبادت غیر الله و تنفیذ حکم بشری نشأت می‌گیرد و حکم جاهلیت در مقابل حکم الله نمود می‌یابد: ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ؟ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا الْقَوْمَ يَوقِنُونَ؟!﴾ «آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه خدا نازل کرده است سرپیچی می‌کنند و) جویای حکم جاهلیت (ناشی از هوی و هوس) هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند؟».
{مائده: ۵۰}

۳۵- شهید سید قطب در تفسیر آیه ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا﴾ چه زیبا می‌فرماید که: «و نشانه‌ها روشن و مشخص شده‌اند، در عقیده هیچ چیزی پنهان و پوشیده‌ای یافت نمی‌شود، الله همان کسی است که کتاب را نازل فرموده و این کار او شایسته حمد و ستایش است و محمد، بنده و بنده‌ی الله است، پس اکنون همه و همه عبید و بندگان الله هستند و الله هیچ فرزند و شریکی ندارد. (مترجم)

در این هنگام است که آنچه که در صدر اسلام به وجود آمد مجدداً ایجاد خواهد شد! و عبودیت در تمامی زمینه‌ها تنها و تنها از آن الله متعال می‌گردد.

عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: ای مردم! بشنوید و اطاعت کنید! سلمان فارسی رضی الله عنه در مقابل امیرالمومنین می‌ایستد و می‌گوید: امروز نه از تو می‌شنویم و نه از تو اطاعت می‌کنیم تا نگوئی که این تکه پارچه‌ای که با آن سرتاپای خود را پوشانیده‌ای از کجا آورده‌ای!

علی بن ابی طالب رضی الله عنه با یهودی‌ای که زرهی وی را دزدیده است پیش قاضی شریح می‌رود، قاضی از وی می‌پرسد: ای امیرالمومنین! آیا گواهی بر مدعای خویش داری؟ امیرالمومنین می‌گوید: شریح راست می‌گوید! من هیچ دلیل و مدرکی ندارم و قاضی بر اساس شرع الله، حکم به نفع یهودی صادر می‌کند و زره را به وی می‌سپارد!

حتی کسانی هم که ایمان نیاورده بودند از این میوهی عدالت و مساوات - که احساس آزادی را خلق کرد - چشیدند و در سایه آن آرمیدند، آوازه‌ی این عدالت چنان بود که مردی قبطی، فرسنگ‌ها راه طی می‌کند تا از عمرو بن عاص - والی آن زمان مصر - به نزد امیرالمومنین عمر رضی الله عنه شکایت برد و به علت آسیبی که فرزندش در مسابقه اسب‌دوانی از پسر والی دیده بود از او شکایت نماید، این فرد کسی بود که پشتش توسط شلاق‌های رومیان شکافته شده بود و قبلاً، احساسی به نام آدمیت نداشت تا چه برسد به اینکه از والی زمان شکایت کند! به راستی چه چیزی وی را به طی کردن این همه راه واداشته بود؟! چه چیزی باعث شد تا ضربه‌ی عصای بزرگ زاده‌ای! چنین پشت وی را به درد آورد که هزاران مایل را برای تظلم‌خواهی طی کند؟ و به دنبال احقاق حق خود در شریعت الله بگردد؟

هرگز! هرگز آزادی حقیقی و برابری و برادری حقیقی متحقق نخواهد شد مگر آنکه حاکم زندگی، الله و شرع حکیمانه الله بوده و قانون بشری در آن محلی از اعراب نداشته باشد،^{۳۶} تمامی شعارهای "آزادی و برابری و برادری" که در دموکراسی سر داده می‌شود صرفاً شعار و باد هواست، شعارهایی که در عالم واقع متحقق نمی‌شوند زیرا در ورای این الفاظ، قلبی از آدمیان، حق قانون‌گذاری را در دست دارند و اکثریتی قابل توجه، در مقابل این قوانین چاره‌ای جز تسلیم ندارند و مادامیکه قدرت در دستان عده‌ای اندک است آنان با هزینه‌ی اکثریت، به دنبال محقق ساختن مصالح خود می‌باشند.

۳۶- قبلاً اشاره کردیم که اجتهاد مجتهدین، در مسائلی است که نصی در مورد آن وجود ندارد و این اجتهاد با اجازه الله صورت گرفته و مشروعیت خود را از الله می‌گیرد، در این امر، هیچ حرامی و حلالی نباید حلال و حرام گردد و چارچوب شرع می‌بایست به طور کامل رعایت گردد، خلاصه کلام اینکه، اجتهاد نباید با مقوله قانونگذاری خودسرانه‌ی مردم که در نظام‌ها و جوامع جاهلی انجام می‌گیرد اشتباه گرفته شود.

دموکراسی در اقوال نظری خود گمان دارد که تمامی مردم در فرایند تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری مشارکت دارند و این توانایی به مردم بخشیده شده است تا با استفاده از قوانینی که خود وضع نموده‌اند میان مصالح حاکمان و مردم، هماهنگی به وجود آورند و ظلم را ریشه‌کن کنند و بردگی و بندگی را از حیات این کره‌ی خاکی محو سازند، در حالی که این فرضیه کاملاً جدلی بوده و امکان ندارد نمود عینی پیدا کند و در هیچ جاهلیتی از جاهلیت-های تاریخ که به غیر شریعت الله پناه برده‌اند محقق نشده است، آیا گمان دارید که اگر بنی بشر، قانون‌گذار زمین باشد زندگی بر سیمایی زیبا و برمداری صحیح جریان خواهد یافت؟

آیا این بنی بشر نبود که قانون بی‌بند و باری جنسی را تصویب کرد؟

لحظه‌ای چند، یهودیت شرور که این قوانین را به آنان القا کردند کنار بگذارید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾ {أنعام:

۱۱۲} «همان گونه (که اینان که در صدد هدایت ایشان هستی با تو دشمنی و ستیزه می‌ورزند) دشمنانی از انسانهای متمرّد و جنّیان سرکش را در برابر هر پیغمبری علّم کرده‌ایم. گروهی از آنها سخنان فریبنده‌ی بی‌اساسی را نهانی به گروه دیگری پیام می‌داده‌اند تا ایشان را (با یاوه‌سرایهای رنگین و وسوسه‌های دروغین) بفریبند».

می‌گویم موقتاً شرارت یهود را کنار بگذارید زیرا، سیطره‌ی یهود بر دموکراسی نمی‌تواند توجیهی باشد بر کارهای زشتی که از طریق این سیستم انجام می‌گیرد بلکه این مشکل، از مشکلات پایه‌ای و زیربنایی دموکراسی می‌باشد، ظاهر قضیه را بنگرید! آیا این بی‌بند و باری از رهگذر موافقت جمعی مردم اعم از مجالس نیابتی و یا رسانه‌های جمعی و یا واقعیت‌های زندگی بدست نیامده است؟ آیا زندگانی بر پایه‌ی این هرج و مرجی که بشر تصویب کرده است پایدار و استوار خواهد ماند؟!

آیا این بشر نبوده که از رهگذر دموکراسی، ربا را قانونی و مشروع، اعلام نموده است؟

یهودیت شرور که مردم را تشویق به رواج ربا کرده نادیده بگیرید. زیرا افتادن مردم در دامان یهودیت جهانی نمی‌تواند آنها را معذور دارد و در پیشگاه الله در روز قیامت از جرم و تاوانشان بکاهد. در حالی که الله ﷻ در مورد آنان و امثال آنان می‌فرماید:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ {توبه: ۳۱}

«یهودیان و ترسایان علاوه بر خدا، علمای دینی و پارسایان خود را هم به خدایی پذیرفته‌اند (چرا که علما و پارسایان، حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال می‌کنند، و خودسرانه قانونگذاری می‌نمایند، و دیگران هم از ایشان فرمان می‌برند و سخنان آنان را دین می‌دانند و کورکورانه به دنبالشان روان می‌گردند».

یعنی اینکه در حرام و حلالی که مغایر با حرام و حلال الله بود از آنان اطاعت کردند، چنانکه علما و مفسرین در تفسیر این آیه اینگونه عنوان می‌دارند.^{۳۷}

واقعیت زندگی دموکراسی لیبرالی سرمایه‌داری را نگاه کنید! آیا ربا جز با موافقت عمومی به اجرا درآمده است؟ آیا زندگی با ربایی که بنی بشر حلال کرده دوامی خواهد داشت؟!

آیا این آدمیان نبودند که با "آزادی" موافقت کردند؟

یهود را باز هم کنار بگذارید - یهود شروری که این قضیه را وسعت بخشید و از آن برای فاسد نمودن جامعه‌ی بشری سوءاستفاده نمود - زیرا یهودیان فقط در جامعه‌ای می‌توانستند به این دستاورد برسند که از هدایت الله روی گردانیده و پشت خود را برای سوار شدن شیطان خم کرده‌اند. به ظاهر اجتماع نگاهی بیندازید! اکنون زن دیگر آزاد شده و از قید و بند دین و اخلاق و ارزش‌ها، خود را رهانیده است بلکه حتی از چارچوب حیای فطری و ذاتی خویش هم آزاد شده است!! آیا این آزادی جز با موافقت بشر و رضایت و درخواست آدمی بوده است؟! .. آیا زندگی، با این وضعیت آزادی زن، که انسان تصویب نموده پایداری و استقامت خود را حفظ خواهد کرد؟

صدها قانون بشری دیگر را در جاهلیت معاصر بنگرید و ببینید که چه آثار و پیامدهای زینباری در زندگی آنان داشته است، آثاری چون دیوانگی، اضطراب، بیماری‌های روانی و عصبی، خودکشی، اعتیاد به الکل و مواد مخدر، انواع جرم و جنایت‌ها، بی‌خانمانی اطفال و سوق دادن آنان به سمت بزه‌کاری و... همه و همه در کنار فردگرایی لجام‌گسیخته، فروپاشی خانواده، فروپاشی جامعه و مرگ احساسات انسانی و تبدیل شدن انسان به حیوانی مکانیکی و بی‌اراده که نیمی از زندگی را ابزار و تجهیزات اداره می‌کند و نیم دیگر را شهوات تسخیر نموده است.

تمام این مسائل زمانی پیش می‌آید که انسان خود برای خویشتن تصمیم می‌گیرد، حتی اگر تمامی این تصمیمات در سایه‌ی اجتماعی هماهنگ اتخاذ گردد که همه به یک میزان در آن دخیل باشند و هیچ ظلم و کشمکشی در بین نباشد باز هم درگیر چنین مشکلاتی خواهیم بود؛ زیرا تمامی اینها به بشر باز می‌گردد و آدمی بنا به طبیعت خود، خالی از جهل و نقصان نیست و احاطه‌ی کاملی بر مسائل ندارد و نمی‌تواند تمامی پیامدهای احتمالی ناشی از تصمیماتش را پیش‌بینی کند، پس آنگاه که از حدّ و مرز اجتهاد^{۳۸} - که الله بدان اذن داده - خارج می‌گردند و بدون توجه به شرع الله، به وضع حلال و حرام می‌پردازند، به درون چاهی نازیبا می‌افتند که خود حفر کرده‌اند و اوضاع زمین، اینگونه تبدیل به آشفته بازار می‌گردد.

۳۷- به علمایی همچون ابن کثیر و طبری و قرطبی و ابن تیمیه و غیر آنان مراجعه نمایید.

۳۸- الله تعالی فقط به مومنین اجازه اجتهاد داده است زیرا صرفاً آنانند که شریعت الله را می‌شناسند و به ذات مقدسش ایمان دارند، و چون غیر مومنان شناختی نسبت به شریعت الله ندارند حق ورود به این وادی به آنان داده نشده است.

با تعمق در اینگونه مسائل است که می‌فهمیم که قضیه‌ی "معبود کسیت؟" آنگونه که جاهلان عصر جدید گمان دارند، مساله‌ای ماورایی نیست که صرفاً با آخرت در ارتباط باشد بلکه در کنار ارتباط تنگاتنگ با آخرت، با عمق وجود حیات دنیوی نیز ارتباطی نزدیک دارد زیرا جواب این سوال، پاسخ معمای "حق قانونگذاری از آن کیست" را نیز در خود دارد، جواب اینکه، چه کسی منهج و برنامه‌ی زندگانی مردم را تدوین می‌کند. و هرگاه که الله، معبود انحصاری آدمیان نباشد خیالی وهم‌انگیز حیات دنیا را فرا می‌گیرد و مردم را دچار فساد و تباهی می‌کند.

نیک بنگرید! ببینید که اگر دموکراسی با میزان "معبود کسیت؟" سنجش شود نتیجه چه خواهد شد؟!

آیا در دموکراسی لیبرال، الله به تنهایی مورد عبادت قرار می‌گیرد و تنها معبود زندگی، الله تعالی است؟ یا اینکه دهها اله و معبود دروغین داریم که در کنار الله و یا جدای از او پرستش می‌شوند؟ و بدیهی است که پذیرش معبودی دیگر در کنار الله و یا جدای از وی هر دو دارای سرنوشتی یکسانند! زیرا اگر اله و معبودی در کنار الله داشته باشیم مرتکب شرک شده‌ایم و اگر الهی جدای از او داشته باشیم به وادی کفر افتاده‌ایم و شرک و کفر هر دو در نهایت به کفر ختم می‌شوند!

درست است که در جاهلیت جدید، هزاران کلیسا وجود دارند که در روزهای یکشنبه، درب‌های خود را به روی نمازگزاران می‌گشایند - صرف نظر از عقیده‌ی منحرف کلیسا و میلیون‌ها انسانی که نه تنها نماز نمی‌خوانند بلکه اصلاً قائل به وجود آن نیز نیستند - حال به این نمازگزار نگاه کن که از روی علاقه‌ی دینی به این مکان آمده است، فکر می‌کنید که در مورد ربا چه نظری دارد؟ این فرد چه واکنشی نشان می‌دهد اگر خطیب بگوید که ربا حرام است و بایستی اموالش را از ربا دور بدارد و در امور ربوی مشارکت نداشته باشد؟ به نظر شما جواب این فرد نمازخوان چه می‌تواند باشد؟ و آیا وی سخنران را به تمسخر نمی‌گیرد؟ تنها جوابی که یک فرد غربی برای این مساله دارد این است که ربا، از الزامات اقتصادی است و دین نباید در امور اقتصادی دخالت نماید!

نظرش در مورد مسائل و روابط جنسی چه خواهد بود؟ اگر یکی از حضار بگوید که این روابط جنسی به کلی حرام است مگر آنکه ازدواج شرعی انجام گرفته باشد و از وی بخواهد که رفتار خود را اصلاح نموده و از روابط نامشروع دست بکشد، این نمازگزار چه عکس‌العملی از خود نشان می‌دهد؟ و جوابش چگونه خواهد بود؟ جوان آمریکایی می‌گوید که: روابط جنسی، مساله‌ای بیولوژیکی و زیستی است و ربطی به دین و اخلاق ندارد!

آیا در سیستم دموکراسی لیبرالی، الله معبود است یا دهها اله و خدای دروغین که بر زندگی مردم سیطره یافته‌اند و بر آنان حکومت می‌کنند؟

دلار^{۳۹}، تولید، مصالح ملی، اجتماع، افکار عمومی، عقل، علم، انسان، ابزار تولید، عشق و محبت، شهوات و هوس و هوس^{۴۰}، از جمله خدایان دروغینی هستند که یا به همراه الله و یا به صورت جداگانه مورد پرستش واقع می‌گردند و به نوعی به سؤال سرنوشت‌ساز ما در مورد اینکه در زندگی، "معبود" چه کسی است پاسخ قطعی و شفاف می‌دهند؛ اینکه آیا معبود، الله است یا چیزی غیر از الله؟

تمامی این خدایان می‌گویند که در دموکراسی لیبرال، معبود به طور قطع، الله نیست.

اما قضیه‌ی دوم، قضیه‌ی انسانیت انسان است...

همانگونه که جاهلیت معاصر، بحث آخرت را از اذهان انسان‌ها پاک کرد تا مشروعیت خود را حفظ کند و ایمان به الله را ملغی اعلام کرد تا مصالحش به خطر نیفتد و نقشه‌هایش برملا نگردد، به همان گونه نیز، تمام معیارهای حقیقی انسانیت انسان را کنار زده و نادیده گرفته است.

در اینجا به تشریح علل و اسباب این امر می‌پردازیم...

اگر جاهلیت معاصر اعتراف نماید که انسان از همان ابتدای خلقت، از حیوان متمایز بوده و عقیده و فکری آگاهانه نسبت به الله داشته و ایمانی که در وی بوده همان ایمان به غیب است که حواس پنج‌گانه قادر به درک آن نیستند و تمامی اعمال و کردار انسان، برعکس حیوانات، دارای دو وجه مثبت یا منفی بوده و انسان قادر است میان دو راه، یکی را به انتخاب خود، اختیار نماید و...

اگر به تمامی این امور اذعان نماید آنگاه چگونه می‌تواند تمامی تلاش خود را که بر مبنای بُعد حیوانی انسان است توجیه نماید؟؟

و اگر به تمامی این موارد اعتراف کند آنگاه چگونه نقشه‌های شوم خود را به اجرا بگذارد و مصالح خود را تحقق بخشد؟

آنگاه نظام سرمایه‌داری چگونه به سودهای حرام خود دست یابد؛ همان سودهایی که از راه منفک نمودن کامل اقتصاد و عملیات اقتصادی از دین و اخلاق کسب کرده است؟ و چگونه یهودیت، اممیین را استثمار نموده و آنها را جهت سواری دادن به ملت برگزیده‌ی شیطان تسخیر نماید؟

۳۹- رسول خدا ﷺ می‌فرماید: "نعمس عبد الدرهم، نعمس عبد الدینار" «برده درهم و دینار به هلاک رفت و نابود شد». و چه بسیارند امروز، بردگان دلار در سرتاسر این کره خاکی!

۴۰- الله تعالی می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ «هیچ دیده‌ای کسی را که هوا و هوس خود را به خدائی خود گرفته است». [الجنائیه ۲۳/۴۵].

چگونه سرمایه‌داری، سودهای نامشروعش را از ربا و از صنایع بی‌ارزشی که صرفاً عقل را به زوال می‌کشاند و اخلاق را فاسد می‌نمایند و از جنگ‌هایی که برای بازاریابی اجناس تولیدی راه‌اندازی می‌شوند، اکتساب کند؟

چگونه یهودیت، نقشه‌های شوم خود را برای فاسد نمودن زن و مرد و مشغول ساختن آنان به مسائل وقیحانه‌ی جنسی و غافل نمودنشان از تربیت نسلی از انسان‌های فرهیخته که پرچم‌دار حق و عدل و مبانی اخلاقی باشند اجرا نماید؟ چگونه روابط خانواده و مجتمع را از هم پاشیده و آدمیت را به جنون جنسی و جنون سینما و تلویزیون و فوتبال و دوستی و عشق و مدهای جدید و... گرفتار سازد؟

هرگز! جاهلیت هرگز به این موارد اذعان نخواهد کرد، نه به این دلیل که این مسائل حقیقت وجودی ندارند بلکه بدین علت که اقرار به این‌ها موجب می‌شود که جاهلیت، مشروعیت خود را از دست بدهد و نقشه‌هایش نقش بر آب گشته و مصالحش از کف برود!

پس، برای حفظ وضع موجود باید دست به هر کاری زد و حقیقت را از اذهان پاک نمود! بایستی گفت که تمدن مادی، مقیاس و ملاک انسانیت انسان است، باید گفت که مقدار مصرف انرژی و برق^{۴۱} توسط بشر، مقیاس سنجش انسانیت انسان است، بایستی گفت که آزادی انسان در انجام هر آنچه که می‌خواهد، مقیاس انسانیت انسان است! **یا باید گفت که هیچ مقیاس ثابتی برای سنجش انسانیت انسان وجود ندارد!**

مهم نیست چه بر زبان می‌آید، بلکه مهم این است که حقایق از دید مردم پنهان گردد تا بدانها دست نیابند، تا انسانیت خود را در عمل از دست دهند و تبدیل به همان درازگوشی گردند که ملت برگزیده‌ی شیطان می‌خواهد از آن سواری بگیرد.

اما اسلام، دین برحق الله است، بر حقیقت اذعان می‌کند و ضمن برجسته ساختنش بر آن اصرار می‌ورزد: اینکه انسان از همان لحظه‌ی اول به صورت انسان خلق شده و مکلف به تکالیفی گشته است و امانتی را بر دوش گرفته که آسمان‌ها و زمین و کوهها از حمل آن خودداری نموده اند و تا زمانی که انسان حامل این امانت است از انسانیت خود حفاظت نموده و به محض اینکه از آن غافل گردد انسانیت خود را تباه می‌سازد:

﴿وإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ {بقره: ۳۰}

(زمانی (را یادآوری کن) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم).

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾

{ص: ۷۱-۷۲}

۴۱- در کتاب «فی النفس و المجتمع»، فصلی را با عنوان «تمدن کیلو وات» به این امر اختصاص داده‌ایم.

«وقتی (این گفتگو در ملاء اعلی و عالم بالا در گرفت) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می‌آفرینم * هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم و از جان متعلق به خود در او دمیدم در برابرش سجده (ی بزرگداشت و درود) ببرید».

﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ {هود: ۶۱}

«او است که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است».

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ﴾ {احزاب: ۷۲}

«ما امانت (اختیار و اراده) را بر آسمانها و زمین و کوهها (و همه‌ی جهان خلقت) عرضه داشتیم (و انجام وظیفه‌ی اختیاری همراه با مسؤولیت، و انجام وظیفه‌ی اجباری بدون مسؤولیت را بدیشان پیشنهاد کردیم. جملگی آنها اجبار را بر اختیار برتری دادند) و از پذیرش امانت خودداری کردند و از آن ترسیدند، و حال این که انسان (این اعجوبه‌ی جهان) زیر بار آن رفت».

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ {ذاریات: ۵۶}

«من پرجنها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام».

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا﴾

{أعراف: ۱۷۲} «ای پیغمبر! برای مردم بیان کن) هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان (در طول اعصار و قرون) پدیدار کرد و (عقل و ادراک بدانان داد تا عجائب و غرائب گیتی را دریابند از روی قوانین و سنن منظم و شگفت‌انگیز هستی، خدای خود را بشناسند و بالأخره با خواندن دلائل شناخت یزدان در کتاب باز و گسترده‌ی جهان، انکار الله سبحان) ایشان را بر خودشان گواه گرفته است (و خطاب بدانان فرموده است) که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان (هم به زبان حال پاسخ داده و) گفته‌اند: آری! گواهی می‌دهیم».

﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا

وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ {بقره: ۳۸-۳۹}

«گفتیم: همگی از آنجا (به زمین) فرود آئید و چنانچه هدایتی از طرف من برای شما آمد (که حتماً هم خواهد آمد) کسانی که از من پیروی کنند، نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین خواهند شد * و کسانی که کافر شوند و آیه‌های ما را تکذیب کنند (و نادیده گیرند) اهل دوزخند و همیشه در آنجا خواهند ماند».

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا﴾ {شمس: ۷-۱۰}

«و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (و قوای روحی وی را تعدیل، و دستگاههای جسمی او را تنظیم نموده است) * سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسط عقل و وحی به او نشان داده است) * (قسم به همه‌ی اینها!) کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که

نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منہیات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را با هویدا ساختن هویت انسانی رشد دهد و بالا برد) * و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بیالاید.

﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا﴾ {نساء: ۳۶}

«(تنها) خدا را عبادت کنید و (بس. و هیچ کس و) هیچ چیزی را شریک او نکنید. و نیکی کنید به پدر و مادر، خویشان، یتیمان، درماندگان و بیچارگان، همسایگان خویشاوند، همسایگان بیگانه، همدمان (در سفر و در حضر، و همراهان و همکاران)، مسافران (نیازمندی که در شهر و مکان معینی اقامت ندارند)، و بندگان و کنیزان. بیگمان الله کسی را دوست نمی‌دارد که خودخواه و خودستا باشد».

﴿الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالسَّحَرِ﴾ {آل عمران: ۱۷} «و همان کسانی که (در راه طاعت و عبادت، و دوری از گناه و معصیت، و تحمل مشقات و ناملایمات) بردبار، و (در نیت و کردار و گفتار) درستکار، و (با خشوع و خضوع بر طاعت و عبادت) مداوم و ماندگار، و (از آنچه می‌توانند و بدان دسترسی دارند) بخشاینده، و در سحرگاهان آمرزش خواهند».

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ {مؤمنون: ۱-۱۱}

«مسلماً مؤمنان پیروز و رستگارانند * کسانی که در نمازشان خشوع و خضوع دارند * و کسانی که از (کردار) بیهوده و (گفتار) یاهه رویگردانند (و زندگی را جدی می‌گیرند؛ نه شوخی) * و کسانی که زکات مال بدر می‌کنند * و عورت خود را حفظ می‌کنند * مگر از همسران یا کنیزان خود، که در این صورت جای ملامت ایشان نیست * اشخاصی که غیر از این (دو راه زناشویی) را دنبال کنند، متجاوز (از حدود مشروع) بشمار می‌آیند (و زناکار می‌باشند) * و کسانی که در امانتداری خویش امین و در عهد خود بر سر پیمانند * و کسانی که مواظب نمازهای خود می‌باشند (و پیوسته آنها را در وقت خود اداء، و ارکان و اصول و خشوع و خضوع لازم را مراعات می‌نمایند) * آنان مستحقان (سعادت) و فراچنگ آورندگان (بهشت) هستند * آنان بهشت برین را تملک می‌کنند و جاودانه در آن خواهند ماند».

﴿وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ * وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ﴾ {شوری: ۳۷-۳۹}

«و کسانی که از گناهان بزرگ، و اعمال بسیار زشت و ناپسند می‌پرهیزند، و هنگامی که خشمناک می‌گردند (زمام اختیار از دست نمی‌دهند و پرت و پلان نمی‌گویند و آلوده‌ی گناه نمی‌شوند، و بلکه نفس خود را مهار می‌کنند و بخشم آورندگان را) می‌بخشند* و کسانی که دعوت پروردگارش را پاسخ می‌گویند، و نماز را چنان که باید می‌خوانند، و کارشان به شیوه‌ی رایزنی و بر پایه‌ی مشورت با یکدیگر است، و از چیزهایی که بدیشان داده‌ایم (در کارهای خیر) صرف می‌کنند* و کسانی که اگر ستمی بدیشان شد، خویشان را یاری می‌دهند (و زیر بار ظلم نمی‌روند)».

﴿الَّذِينَ يُؤْتُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ * وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾ {رعد: ۲۰-۲۱}

«آن کسانی که به عهد (تکوینی و تشریحی) خدا وفا می‌کنند، و پیمان (موجود میان خود و بندگان) را نمی‌شکنند* و کسانی که برقرار می‌دارند پیوندهایی را که خدا به حفظ آنها دستور داده است، (از قبیل: رابطه‌ی انسان با آفریننده جهان، پیوند انسان با جامعه‌ی انسانیت، و رابطه‌ی او با هموعان به ویژه خویشان و نزدیکان) و از پروردگارش می‌ترسند و از محاسبه‌ی بدی (که در قیامت به سبب گناهان داشته باشند) هراسناک می‌باشند».

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ﴾ {أنعام: ۱۶۲-۱۶۳}

«بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها خدا را پرستش می‌کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می‌اندازم و بر بذل مال و جان در راه یزدان می‌کوشم و در این راه می‌میرم، تا حیاتم ذخیره‌ی ممامت شود)* خدا را هیچ شریکی نیست».

این است انسان و این است مقیاس انسانیت!

او از همان ابتدا نه حیوان، بلکه انسان بوده و از همان آغاز، دارای رسالت و ماموریت مشخصی بوده است، او جانشین الله در زمین بوده و بر کره‌ی خاکی تسلط داشته و حافظ آن بوده است و البته تمامی این کارها را می‌بایست در پرتو دستورات الهی انجام دهد و این مکان را با ضوابط صحیحی میان هم نوعان خود تقسیم نماید؛ آری بر پایه‌ی همان دستورات و همان ضوابطی که الله متعال برای تنظیم زندگانی آدمی بر کره‌ی زمین تدوین نموده است و این همان امانتی است که انسان پذیرفته که آن را حمل نماید و بقیه‌ی خلایق که به صورت قهری، در برابر الله، خاشع و خاضع هستند و فاقد اراده و اختیارند نتوانستند آنرا بر دوش کشند، انسانی که از نعمت اراده و ادراک و توانایی انجام کار و خلق موارد گوناگون بهره‌مند شده و قدرت انتخاب و اختیار دارد، رسالت و ماموریتش - یا همان امانت بر گردنش - این است که الله را از روی اختیار عبادت نموده و زمین وی را با بهره‌گیری از منهج او آباد نماید و این موجود، مادامی که بر این امانت استوار است و به عبادت الله مشغول است و با حکم کردن به "ما أنزل الله" و تبعیت از منهج ربانی به شکوفا کردن زمین می‌پردازد و به اوامر الهی پایبند است، در مسیر انسانیت

انسانی خود گام برداشته است زیرا در قرآن، انسان با ویژگی‌هایی از قبیل خشوع در نماز، پرهیز از موارد لغو و بیهوده، پرداخت کننده‌ی زکات، کنترل کننده‌ی شهوت جنسی، رعایت کننده‌ی عهد و پیمان و امانت، صبر و صداقت و فرمانبرداری و انفاق و استغفار و گذشت به هنگام خشم و جنگ بر علیه ظلم و ستم و... تعریف شده است.

این همان مقیاس ثابت برای سنجش انسانیت انسان است که تغییرناپذیر بوده و دگرگونی بدان راهی ندارد. درست است که تعاملی دائمی میان عقل بشری و جهان مادی در جریان است و انسان همیشه به دنبال مهار انرژی-های جهان و استفاده از آنها در جهت مصالح و منافع بشری بوده و همین مساله، تغییرات زیادی را در زندگی انسان‌ها ایجاد نموده است، اما این تغییرات نمی‌تواند ارزش‌های ثابت و بنیادینی را که حاکم بر زندگی بشری هستند دستخوش تغییر نماید. بلکه بایستی عکس قضیه بر جامعه حکمفرما باشد، یعنی، ارزش‌های ثابت و بنیادین، ملاک و معیاری باشند برای متغیرهایی که بر زندگی آدمی حادث می‌گردند تا از این طریق، این زندگی سر و سامان یابد و امورات جامعه در جایگاه مناسب خود قرار گیرند و این تغییرات دائمی، زندگی آدمی را دچار استرس و اضطراب و پریشانی نسازد.

توجه داشته باشید که از یک طرف، نیروهای دنیایی و نعمت‌های موجود در این کره‌ی خاکی، موهبت‌هایی الهی هستند که برای بشر در این کره به ودیعه گذاشته شده است و همچنین، تلاش و کوششی که آدمی برای کشف و تسخیر و بهره‌گیری از این نعمات، به کار می‌گیرد باز هدیه‌ای الهی است و لازمه‌ی شاکر بودن انسان در مقابل این عطایای الله ﷻ، استفاده بهینه از آنها در همان جهتی است که الله بخشنده و مهربان برای وی در نظر گرفته است.

از طرفی دیگر، بایستی این مهم را هم در نظر گرفت که درست است که استفاده از این موهبت‌ها، شیوه‌ی زیستن انسان را دستخوش تغییر و تحول می‌کند اما ذات انسان و ماموریتی که برای وی در زمین در نظر گرفته شده است به هیچ وجه قابل تغییر نیست، نباید انتظار داشته باشیم که تغییرات ایجاد شده در زندگی بشر، بر امورات ثابت حاکم گردد و بر آنها حکمرانی نماید بلکه بایستی این تغییرات بر مبنای چیزهایی که ثابت هستند و جزء جوهر و ذات به حساب می‌آیند تفسیر شده و مورد سنجش و بررسی قرار گیرند.^{۴۲}

"رنه دبو" در کتاب خود تحت عنوان "انسانیت انسان" می‌گوید:

۴۲- برای درک بیشتر این قضیه به کتاب "التطور و الثبات فی الحیاه البشریه" مراجعه فرمایید.

«مرد کروماگون^{۴۳} حدود ۳۰ هزار سال پیش در بیشتر نواحی اروپا زندگی کرده است و زمان زیستن وی با دوران کشاورزی و زندگی روستایی فاصله‌ای فراوان داشته است، راه تامین معاش این انسان، صیادی و شکار بوده و از لحاظ جسمی و عقلی به ما شباهت داشته است و ابزار و اسلحه‌هایی که توسط وی ساخته شده، متناسب با حجم دستهای ما می‌باشد و مهارت وی در ایجاد پناهگاه، احساسات ما را تحت تاثیر قرار می‌دهد، کروماگون‌ها، برای دفن مرده‌هایشان به شیوه‌های خاصی عمل می‌کردند که نشان دهنده‌ی اعتقاد آنها به آخرت و پایان دنیایی انسان است و تمامی آثار مدون از انسان قبل از تاریخ بیانگر این نکته است که خواص اساسی و جوهری آدمی از عصر حجر تاکنون بدون تغییر باقی مانده است».^{۴۴}

به این ترتیب مشاهده می‌نماییم که تغییر سبک زندگی، جوهر انسان را تغییر نمی‌دهد و باعث دگرگونی معیارها و ضوابط انسانی نمی‌گردد.

پیشرفت‌های علمی و مادی و تکنولوژیکی به ذات خود، معیاری از معیارهای انسانی است زیرا الله تعالی انسان را خلق کرد و همه‌ی آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است در قبضه‌ی قدرت او قرار داد تا به عمران و آبادانی زمین پردازد، بدیهی است که اگر انسان در این زمینه توانایی‌های لازم را نداشته باشد جنبه‌ای از جوانب انسانی دچار ضعف می‌گردد اما نباید این معیار را تنها معیار و یا مهمترین معیار دانست، هر معیاری بنا به ارزش آن برای اعتلای انسان، بایستی ارزشگذاری شده و در جایگاه مناسب خود قرار گیرد، تفاوت معیارها از اینجا ناشی می‌شود که ارزش‌های اساسی و زیربنایی می‌تواند انسانیت انسان را شکل دهد حتی اگر این انسان در سطح پایینی از رشد و پیشرفت مادی و علمی باشد؛ همان پیشرفت‌هایی که برای کامل شدن انسان لازم و ضروری است و بایستی برای اکتساب آنها تلاش نمود، اما هیچگاه نباید انتظار داشت که این پیشرفت‌ها به تنهایی و فارغ از ارزش‌ها و معیارهای بنیادین انسانی، بتوانند موجودی به نام انسان و با ویژگی‌های انسانی شکل دهند و بدان هویت بخشند و مصداق این وضعیت را می‌توان در انسان قرن بیستم مشاهده کرد؛ موجودی که به ویژگی‌های انسان جنگلی بسیار نزدیکتر و به آن بسیار شبیه‌تر است،^{۴۵} امروزه، با آنکه انسان، در اوج پیشرفت‌های مادی است اما از لحاظ شعور انسانی، در پست‌ترین جایگاه خود به سر می‌برد.

۴۳- Cro-Magnon

۴۴- صفحه ۷۱ از ترجمه عربی کتاب، این کتاب را دکتر نیل صبحی الطویل به عربی ترجمه نموده و چاپ اول آن به سال ۱۳۹۹ هجری قمری بر می‌گردد و توسط موسسه الرساله در بیروت چاپ شده است، نویسنده کتاب، "رنه دبو" نام دارد که استاد دانشگاه "راکفلر" در نیویورک بوده و متخصص زیست‌شناسی می‌باشد، در سال ۱۹۷۶، موفق به اخذ جایزه نوبل در علوم گردید و چیزی که به سخنان این نویسنده ارزش می‌دهد این است که کتاب وی نه به طریقی فلسفی و ادبی و دینی بلکه با دیدگاهی کاملاً علمی نوشته شده است.

۴۵- انسان جنگلی، نوعی میمون است که در اصل "اورانگ اوتان" نام دارد، از آنجایی که این حیوان قادر است ساعت‌های زیادی را بر روی پاهای خود بایستد، به انسان جنگلی مشهور شده است.

بینید و بیندیشید آنگاه که دموکراسی را با معیارهای دوگانه‌ی اسلامی - بحث معبود و انسانیت انسان - مقایسه می‌کنیم چه چیزی از آن باقی می‌ماند؟

دیدیم که در این سیستم، از بُعد عبادت، الله تعالی به هیچ وجه معبود خاص و منفرد نیست و شیطان بر جایگاه معبود تکیه زده است، زیرا در هر جایی که الله، معبود نباشد بدون تردید، شیطان مورد پرستش است حتی اگر اسامی و مصادیق، متفاوت و متعدد باشند.

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾

{یس: ۶۰-۶۱}

«ای آدمیزادگان! مگر من به شما سفارش نمودم و امر نکردم که اهریمن را پرستش نکنید، چرا که او دشمن آشکار شما است؟ * (آیا به شما دستور ندادم) این که مرا پرستید و بس که راه راست همین است».

﴿وَأَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾ {انعام: ۱۵۳}

«این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی به سعادت هر دو جهان می‌گردد. پس) از آن پیروی کنید و از راههای (باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می‌سازد. اینها چیزهایی است که الله شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آنها پرهیزید».

﴿اللَّهُ وَبِئْسَ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾ {بقره: ۲۵۷}

«الله متوکی و عهده‌دار (امور) کسانی است که ایمان آورده‌اند. ایشان را از تاریکی‌های (زمخت گمراهی شک و حیرت) بیرون می‌آورد و به سوی نور (حق و اطمینان) رهنمون می‌شود. و (اما) کسانی که کفر ورزیده‌اند، طاغوت (شیاطین و داعیان شرّ و ضلال) متوکی و سرپرست ایشانند. آنان را از نور (ایمان و فطرت پاک) بیرون آورده به سوی تاریکیهای (زمخت کفر و فساد) می‌کشاند. اینان اهل آتشند و در آنجا جاویدانه می‌مانند».

و طاغوت، هر شیء، شخص و نظامی است که مردم را از سمت و سوی الله منحرف سازد و یا مردم، آن را جدای از الله متعال مورد عبادت قرار دهند و ناگفته پیداست که عبادت طاغوت، خود شاخه‌ای از شاخه‌های عبادت شیطان است.

و اما انسانیت انسان...

براستی برای این مفهوم زیبا و با پر معنا، در گرداب وحشتناکی که انسان جاهلی قرن بیستم گرفتار آن است چه جایگاهی را می‌توان متصور شد؟

- آیا در رفتارهای متمدنانه‌ی جنسی!! که گوی سبقت را از حیوانات ربوده است، جایگاهی دارد؟
- آیا در دامان انواع مشروبات الکلی و مخدرات جایگاهی دارد؟
- آیا در کنار جرائم روزافزون جامعه‌ی بشری جایگاهی دارد؟
- آیا در تلاش و کوشش‌های مستمر جهت گسترش کالاهای صرفاً مادی و لوکس جایگاهی دارد؟
- آیا در دامان ابزاری که بر زندگی انسان‌ها مسلط شده‌اند و خود تبدیل به هدف شده‌اند جایگاهی دارد؟
- آیا در کتاب قانون جنگل که در آن، حق از آن قدرتمند است و قوی، ضعیف را می‌بلعد! جایی دارد؟
- آیا در میثاق‌ها و پیمان‌هایی که به راحتی نقض می‌گردند و عهدهایی که بر پایه‌ی فریب و نیرنگ استوارند جایگاهی دارد؟
- آیا در زندگی این موجودِ دوپایِ مسخ شده که روح و عاطفه‌ی انسانی خود را از دست داده است جایگاهی دارد؟

درست است که با به رسمیت شناخته شدن حقوق و ضمانت‌های مربوط به توده، زندگی آنها دستخوش تحولات بزرگی گردید و جنبه‌ای از جنبه‌های انسانی به اوج خود رسید، اما شرّ عظیمی که این خیر جزئی را احاطه نموده، در نهایت بسیاری از این حُسن‌ها را زایل می‌نماید و به قیمت بالا بردن وجهی از وجوه انسان، کلیت و بنیان وی را نیست و نابود می‌سازد و انسانیت انسان را از وی سلب می‌کند، واقعاً چه جای افتخار دارد که کلیت انسانی را فدای جزئی از اجزا نماییم؟!

این سخنان ما بدان معنی نیست که می‌خواهیم از ارزش و اعتبار ضمانت‌ها و حقوقی که کسب شده بکاهیم بلکه به دنبال آن هستیم تا هر چیزی را در جای مناسب خود قرار دهیم و بدینوسیله، مزایا و حسنات را به حدّ اعلا برسانیم و این امر ممکن نیست مگر اینکه انسان به سطح انسانیت برسد و بتواند ویژگی‌های انسانی خود را بر حیات خویش حاکم نماید و این همان چیزی است که دموکراسی در تحقق آن به شدت مشکل دارد، به عبارت دیگر، همان چیزی است که این سیستم از همان روز اول به دنبال تحقق آن نبود زیرا در غیر این صورت، جاهلیت سرمایه‌داری نه تنها نمی‌توانست رشد و پیشرفت کند بلکه در همان نطفه خفه می‌شد و همچنین، ملت برگزیده‌ی شیطان نمی‌توانست آنگونه که می‌خواهد از اممیین (غیریهودیان) سواری بگیرد!!

تنها یک حالت وجود دارد که می‌تواند همگام با محافظت تمام و کمال از انسانیت انسان، همه ضمانت‌ها و حقوقی را که سیستم دموکراسی در خود گنجانده است در بالاترین سطح برآورده سازد و آن هنگامی است که انسان، الله تعالی را به تنهایی عبادت کند و شریعت او را به اجرا درآورد، به عبارت دیگر، تنها در صورت اجرای فرامین اسلامی توسط انسان است که این آرزوی بزرگ به واقعیت می‌پیوندد. در این هنگام است که کرامت حقیقی

انسان محقق می‌شود و تمامی حقوق و ضمانت‌هایی که الله ﷻ برای تحقق کرامت انسانی در این کره‌ی خاکی به انسان بخشیده است به دست می‌آید. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾
{اسراء: ۷۰}

«ما آدمیزادگان را (با اعطاء عقل، اراده، اختیار، نیروی پندار و گفتار و نوشتار، قامت راست، و غیره) گرامی داشته‌ایم، و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکبهای گوناگون) حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم.»

می‌بینیم که الله تعالی، اصل کرامت را برای بنی‌آدم مقرر فرموده است و حضرت رسول ﷺ برای تحقق این کرامت در فضای واقعی و در فضای تعاملی میان مردم، حرمت خون و مال و ناموس را اعلام کرده‌اند، سپس، الله این مسائل را با توصیه‌های بیشتر و بیشتر، پیگیری می‌کند تا سطوح بالاتری از کرامت انسانی که تاریخ نظیر آن را ندیده است به دست آید. الله ﷻ امر می‌کند که حریم خانه و کاشانه هتک حرمت نگردد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾
* فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ اذْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿۲۷-۲۸﴾ {نور: ۲۷-۲۸}

«ای مؤمنان! وارد خانه‌هایی نشوید که متعلق به شما نیست، مگر بعد از اجازه گرفتن (با زنگ زدن یا در کوبیدن و کارهایی جز اینها) و سلام کردن بر ساکنان آن. این کار برای شما بهتر است (از ورود بدون اجازه و سلام). امید است شما (این دو چیز را به هنگام رفتن به منازل دیگران رعایت و آنها را) در مد نظر داشته باشید * اگر کسی را در خانه‌ها نیافتید (که به شما اجازه دهد) بدانجاها داخل نشوید تا (کسی پیدا می‌آید و) به شما اجازه داده می‌شود. اگر هم به شما (اجازه داده نشد و) گفتند: برگردید، پس برگردید (و اصرار نکنید). این (کار رجوع، زینده‌تر به حالتان و) پاکتر برایتان می‌باشد. خدا بس آگاه از کارهایی است که می‌کنید (پس با رهنمودهای او مخالفت نوزید)».

و همچنین، تجسس را حرام اعلام نموده است:

الله تعالی می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا...﴾ {حجرات: ۱۲}

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمانها پرهیزید، که برخی از گمانها گناه است، و جاسوسی و پرده‌داری نکنید...».

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: "من استمع إلي حديث قوم وهم له كارهون صب في أذنيه الآنك يوم القيامة" هر کس به سخنان گروهی گوش دهد در حالی که آنان از این گوش دادن ناراضی هستند روز قیامت در گوشش سرب ریخته می‌شود.^{۴۶}

عبد الله بن عبته بن مسعود می‌گوید که شنیدم روزی عمر بن خطاب رضی الله عنه چنین گفت: مردم در زمان رسول خدا ﷺ به وسیله‌ی وحی مورد مؤاخذه قرار می‌گرفتند اما اکنون وحی قطع شده و ما از روی ظاهر، اعمالتان را مورد قضاوت قرار می‌دهیم، هر کسی که در ظاهر، خیر و نیکی از خود نشان داد از جانب ما در امان است و ما با وی ارتباطی نزدیک برقرار می‌سازیم و کاری به نهانش نداریم و درون وی را به الله واگذار می‌کنیم و هر کسی که ظاهری بد از خود نشان دهد، نه او را تصدیق می‌کنیم و نه به وی پناه می‌دهیم هر چند که باطنی نیک و سیرتی زیبا داشته باشد.^{۴۷}

در اسلام، کسی حق ندارد در مورد شخص یا خانه و یا سخنان وی استراق سمع کند و یا یکی از اسرار وی را افشا نماید و یا از محتوای نامه‌هایش بدون اجازه اطلاع حاصل کند.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: "ولو أن رجلا أطلع عليك بغير إذن فحذفته بحصاة ففقت عينه ما كان عليك من جناح" اگر فردی بدون اجازه‌ی تو بر حریم خصوصی‌ات نظر بندازد و تو او را با سنگ ریزه‌ای بزنی و چشمش کور گردد هیچ گناهی بر تو نوشته نخواهد شد.^{۴۸}

باز می‌فرماید: "يا معشر من أسلم بلسانه ولم يفض الإيذان إلي قلبه : لا تؤذوا المسلمين ولا تتبعوا عوراتهم ، فإنه من تتبع عورة أخيه المسلم تتبع الله عورته فيفضحه ولو في داخل بيته" ای کسانی که به ظاهر مسلمان شده‌اید و هنوز ایمان به قلوب شما رسوخ نکرده، مسلمانان را اذیت نکنید و به دنبال عیبهای آنان نباشید، آگاه باشید هر آنکس که به دنبال عیب برادرش باشد، الله عیب وی را بیرون خواهد انداخت و وی را رسوا می‌کند حتی اگر در داخل خانه‌اش باشد.^{۴۹}

به همین خاطر، برخی از فقها گفته‌اند که جاسوسی از انسان، پیگیری برای برملا کردن اسرار و داخل شدن به خانه‌ی وی برای بازرسی جایز نیست مگر با وجود دو شرط:

۴۶- امام بخاری و امام مسلم این حدیث را روایت کرده‌اند.

۴۷- امام بخاری این حدیث را روایت کرده است.

۴۸- امام بخاری و امام مسلم این حدیث را روایت کرده‌اند.

۴۹- اما ترمذی و همچنین ابن حبان در صحیحش این حدیث را روایت کرده‌اند.

اول: وجود ادله و علایم و شواهدی که دال بر وجود جرمی مشخص باشد.

دوم: اینکه خاتمه‌ی جستجو و عدم تفتیش خانه، منجر به هتک حرمتی شود که با به تاخیر افتادن تحقیقات، از دست برود، مثلاً خبر می‌دهند که شخصی، فردی دیگر را به خلوت کشانده تا او را بکشد و یا با زنی خلوت کرده تا با وی زنا کند، در غیر اینصورت جایز نیست که حریم خانه شکسته شود.

علاوه بر این، کسی را نمی‌توان صرفاً با ظن و گمان و بدون وجود اتهامی جدی که از منبعی موثق بدست آید مورد مؤاخذه قرار داد، زیرا الله عز و جل می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾ {حجرات: ۶} «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری را به شما رسانید درباره‌ی آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی (بدون آگاهی از حال و احوالشان و شناخت راستین ایشان) آسیب برسانید، و از کرده‌ی خود پشیمان شوید».

همچنین کسی به گناه دیگری گرفته نمی‌شود:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ {فاطر: ۱۸}

«هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد».

همچنین، مقید کردن و محدود نمودن آزادی انسان جز با حکمی شرعی که از طرف قاضی صادر شده باشد جایز نیست.

اصل در انسان، تضمین آزادی وی در اقامت، حرکت و جابجایی در هر جا و از هر جایی است که وی می‌خواهد زیرا الله عز و جل می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾ {ملک: ۱۵}

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی خدا بخورید. زنده شدن دوباره در دست او است».

محدود نمودن آزادی - یا همان بازداشت و حبس احتیاطی - بدون حکمی شرعی در اسلام جایز نیست البته در این مورد میان فقها درباره‌ی برخی از انواع متهمین اختلاف نظر وجود دارد.

در عرف فقها، متهمین سه دسته هستند:

نوع اول: متهمی که به تقوا و نیک سیرتی مشهور است و تهمتی که به وی زده شده با شخصیت وی سازگاری ندارد، در این مورد، نه تنها جایز نیست که این متهم به خاطر این تهمت حبس گردد بلکه بسیاری از علما بر این باورند که شخص مدعی بر این فرد، اگر کذبش ثابت شود و متهم بی گناه باشد - فرقی نمی کند که مدعی تعمداً قصد اذیت متهم را داشته باشد یا نداشته باشد - به سزای عملش خواهد رسید و مجازات خواهد شد و هدف از این کار، بازداشتن افراد شرور و بدطینتان و سفیهان از تعرض به اهل خیر و صالحان، و عدم هتک حرمت آنها می باشد.

نوع دوم: متهمی مجهول الحال است که نه به نیکی شناخته می شود و نه تصور بدی در مورد وی وجود دارد، در مورد بازداشت احتیاطی این فرد، در صورت وجود اتهامی موجه، اختلاف نظر دارند، جمهور علما معتقدند که تا زمان کشف واقعیت، جایز است که وی تحت بازداشت باشد و برخی دیگر قائل به عدم جواز بازداشت موقت هستند، اما علمایی که قائل به جوازند ضمن آنکه این جواز را با قید ضرورت و وجود دلایل قوی بر علیه متهم همراه می سازند، در مورد مدت زمان بازداشت با هم اختلاف دارند و آن را از یک روز تا حداکثر یک ماه، بر حسب نوع ضرورت بر شمرده اند.

نوع سوم: متهمی است که به جرم و فساد شهره است و زندگی ای سرشار از جرم و جنایت داشته است، در این مورد، جمهور علما بر آنند که این شخص تا زمان براهت از اتهام بایستی تحت حبس احتیاطی باشد، اگر چه برخی علما از قبیل ابن حزم ظاهری، بر آن است که چون در انسان، اصل بر بی گناهی است جایز نیست که صرف اتهام باعث حبس فرد شود و در مورد متهمی که با اتهامات جنایی مربوط به حق الله روبروست این اصل زیر سؤال نرفته و نباید نقض گردد.

حتی برخی از علما، پا را فراتر گذاشته و معتقدند که در مسائل جنایی مربوط به حق الناس نیز نمی توان متهم را وادار به قسم خوردن کرد (مثلاً به کتاب الطرق الحکمیة ابن قیم، چاپ دارالکتب العلمیة بیروت، ص ۱۰۰ تا ۱۰۴ مراجعه نمایید).

اما در مورد وادار ساختن متهم به اعتراف باید عرض کنم که در میان فقها در مورد عدم جواز شکنجه، تعذیب و حبس که در مقوله ای اجبار به اعتراف وارد می شود، اختلافی وجود ندارد هر چند که برخی از آنان در اینکه آیا تهدید و تطمیع شامل این مبحث می شود یا خیر، اختلاف نظر دارند، جمهور علما آن را جزء اجبار به اعتراف می دانند اما برخی می گویند زمانی این موارد در مفهوم اجبار وارد می شود که فرد تهدید کننده قادر باشد تهدید خود را عملی نماید و متهم چنین گمان برد که اگر اعتراف نکند در معرض خطرات جانی قرار می گیرد و نمی تواند در مقابل تهدید کننده هیچگونه مقاومتی از خود نشان دهد.

از لحاظ شرعی، اجبار به اعتراف هیچگونه سندیت و اعتباری ندارد زیرا رسول خدا ﷺ می‌فرماید که: "رفع عن أمتي الخطأ والنسيان وما استكروها عليه" «امتم در مقابل خطا، فراموشی و آنچه که به اکراه انجام می‌دهند بازخواست نمی‌شوند و مورد مواخذه قرار نمی‌گیرند»، امام عمر رضی الله عنه نیز می‌گوید: ^{۵۰} «هرگاه شخص را گرسنگی دادی، شکنجه کردی و در غلّ و زنجیرش بستی، به هیچ وجه احساس امنیت خاطر نخواهد کرد. (مراجعه شود به المعنى والشرح الكبير ج ۸/ص ۲۶۰ - ۲۶۲، ج ۱۰ ص ۱۷۲ چاپ دار الکتب العربی بیروت ۱۳۹۲هـ - ۱۹۷۲م)

این بود مجموعه ضمانت‌های اتهام و تحقیق در اسلام.^{۵۱}

در مورد ضمانت‌های محاکمه بایستی عنوان کنم که اسلام، ۱۴ قرن پیش، این ضمانت‌ها را تعیین نموده و اولین و بزرگترین ضمانت، اجرای شریعت الله است که عدل کامل و جامع ربانی در آن نمود می‌یابد:

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ {مائده: ۴۴}

«هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که الله نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند».

قاضی، حکم صادر نمی‌کند مگر آنکه کاملاً مطمئن باشد که مجرم در انجام جرم هیچگونه عذر و بهانه‌ای نداشته است، در غیر این صورت و در هنگام ورود شبهه حدّ ساقط می‌گردد و دلیل آن نیز، قول رسول خدا ﷺ است که می‌فرماید: "ادروا الحدود بالشبهات" «حدود را با شبهات دفع نمایید».^{۵۲}

شاهد مثال اینکه روزی غلام‌های ابن حاطب ابن ابی بلتعه، شتر "مردی مزنی" را دزدیدند و آن مرد، غلام‌ها را پیش امام عمر رضی الله عنه آورد و آنان در نزد امام عمر به کار خود اعتراف کردند، امام عمر به ابن حاطب رو کرد و گفت: اگر نمی‌دانستم که شما از غلام‌هایتان کار می‌کشید و آنان را به حدّی گرسنه نگاه می‌دارید که حرام الله برایشان حلال گردد، دست آنها را قطع می‌نمودم، و اکنون چون نمی‌توانم دست آنان را قطع کنم غرامتی از تو می‌گیرم که شکمت را به گرسنگی وا دارد، آنگاه امام عمر رو به مرد مزنی کرد و گفت در بازار، شترت را به چند می‌خرند؟ گفت: ۴۰۰، امام عمر به ابن حاطب گفت برو و ۸۰۰ دینار به او پرداخت کن.^{۵۳}

۵۰- ليس الرجل بأمين علي نفسه إذا جوعته أو ضربته أو أوثقته.

۵۱- در مورد ضمانات اتهام و ضمانات تحقیق از نوشته‌های منتشر نشده دکتر محمد سعید الرشید، استاد دانشکده قضاء دانشگاه ام القرى با عنوان "حقوق انسان در اسلام" استفاده نمودم.

۵۲- عبد الله بن عباس رضی الله عنه آن را روایت کرده است .. این روایت در کتاب الکامل ابن عدی و در «مسند الإمام أبي حنيفة للحارثي» آمده است.

۵۳- طبرانی آن را روایت کرده است.

می‌بینیم که این شاگرد عظیم مکتب اسلام، ابتدا به علت شبهه‌ی گرسنگی، حدّ را در مورد سارقین اجرا نکرد و در آخر هم، مقصر اصلی را مجازات نمود؛ همان کسی که صاحب غلام‌ها بود و به آنان گرسنگی می‌داد و این نیاز گرسنگی، باعث سوق دادن آنان به سوی دزدی می‌شد، پس مقصر اصلی را به سزای اعمال خود رسانید و دو برابر ارزش شتر را از وی غرامت گرفت.

از دیگر ضمانت‌ها می‌توان به این اشاره نمود که قاضی، از روی برداشت‌های ذهنی خود حق ندارد حکم صادر کند بلکه بایستی به قرائن و شواهد و شهود عادل استناد نماید، هنگامی که عصبانی است و یا تحت تاثیر مساله‌ای است که ذهن وی را درگیر نموده و مانع از صدور حکم مناسب و عادلانه می‌گردد نباید در مسند قضاوت بنشیند. اسلام همچنین ضمانت تنفیذ و اجرا را نیز تعیین نموده و چیزی را در خود گنجانده که تاکنون هیچ قانون بشری نتوانسته به گرد پای آن برسد و آن عبارتست از برگرداندن اعتبار کامل به مجرم پس از جاری شدن حکم صادره. در مورد مبحث تنفیذ و اجرا باید متذکر شوم که بر اساس شرع الله، جایز نیست که مجریان امور، از حدود و عقوبات مقرر در شرع تخطی نمایند، رسول خدا ﷺ می‌فرماید: **"من جلد حدّ فی غیر حدّ فهو من المعتدین"** «هر کسی ضربه‌ای بیش از حدّ تعیین شده بر مجرم بزند از تجاوزکاران خواهد بود!»

اما در مورد مرحله‌ی بعد از اجرای حکم، ذکر دو مثال بسیار جالب توجه خواهد بود، مثال‌هایی که نشان می‌دهد که اسلام چگونه انسان‌ها را تکریم می‌کند؛ انسانی که در یک لحظه، دچار غفلت شده و مرتکب گناهی گشته اما با اجرای حدود الهی و توبه به درگاه باری تعالی، پاک و پاکیزه گشته است.

قتیه بن سعید از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرد که: مردی را که شراب خورده بود نزد رسول خدا ﷺ آوردند تا حدّ را بر وی جاری سازند، ابوهریره ادامه می‌دهد که: ما مشغول اجرای حدّ شدیم و هر کس با هر وسیله‌ی در دسترس خود از قبیل دست و کفش و لباس او را می‌زد، پس از آنکه حدّ اجرا شد بعضی از نفرات حاضر گفتند که ای مرد، الله رسوایت کند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اینگونه سخن نرانید! کمک حال شیطان بر علیه برادران نباشید.^{۵۴}

همچنین در داستان ماعز بن مالک می‌بینیم که پس از آنکه رسول خدا ﷺ دستور رجم ماعز را صادر کردند، شنیدند که برخی از مردم می‌گویند: این نگون‌بخت را نگاه کن! الله گناه وی را پوشانید و رسوایش نکرد اما خودش نتوانست نفس کثیفش را نگه دارد و مانند یک سگ رجم شد! رسول خدا ﷺ چیزی نگفتند تا آنگاه که به جسد مردار الاغی رسیدند، فرمود: فلان و فلان کجایند؟ عرض کردند: در خدمتیم ای رسول خدا، فرمود: از گوشت

۵۴- طبرانی این حدیث را روایت نموده است.

مردار این حیوان بخورید، عرض کردند: چه کسی می‌تواند این را بخورد ای رسول‌خدا، فرمود سخنانی که در مورد ماعز بر زبان رانید از گوشت این مردار بدتر بود!

این است تضمین‌های اسلام برای انسان و انسانیت، اسلامی که قدمتش هزار سال از دموکراسی بیشتر است و زمانی این تضمین‌ها را تعیین نموده که نه تنها اروپا بلکه بخش اعظم دنیا، در میان انبوهی از تاریکی‌ها و ظلمت‌های متراکم می‌زیستند.

حقوق سیاسی‌ای که دموکراسی بدان افتخار می‌کند و می‌بالد را اسلام از همان ابتدای دعوت خود، به منصفی ظهور رسانید و با منحصر نمودن الوهیت و ربوبیت برای الله، قداست را از حاکمان زمینی زدود و موجب شد که معبود تنها الله باشد و شریعتی جز شریعت الله بر زندگی مردم حکمرانی نکند.

اسلام در حالی پا به عرصه گذاشت که قداستی نه مجازی، بلکه واقعی، در جریان بود و برخی از حکام از قبیل قیصر و کسری، حتی شعائر تبعدی را نیز مختص خود می‌دانستند و قوانینی می‌گذاشتند که کسی توان مقابله با آن و یا عدم اجرای آن را نداشت.

اسلام آمد تا بگوید که هیچ اله و معبود برحقی جز الله وجود نداشته و هیچ حاکمی بجز الله، حق تشریح و قانونگذاری ندارد و درست در این هنگام بود که پایه‌های آزادی واقعی در میان مردم شکل گرفت.

آزادی حقیقی، هیچگاه در دل مجالس نمایندگی و یا فرایند رای‌گیری و رای‌دهی ملت‌ها به دست نمی‌آید، زیرا خروجی این سیستم فقط یک چیز خواهد بود: اینکه گروهی مشخص و محدود از مردم، با هزینه‌ی اکثریت و به نفع مصالح خود حکمرانی و حکومت‌داری کنند.

آزادی حقیقی، به طور تنگاتنگی با این قضیه سر و کار دارد که حق تشریح و قانونگذاری از آن کیست؟ اگر این حق از آن بشر باشد، هیچگاه آزادی حقیقی نخواهیم داشت و بشریت، همیشه نوعی بردگی و بندگی پنهان و ظاهراً موجه را با خود حمل می‌کند.

تنها زمانی این آزادی به دست می‌آید که حاکمیت از آن الله باشد زیرا در این حالت، کلیه‌ی حاکمان از دایره‌ی ربوبیت خارج می‌شوند و همراه و همگام با دیگر مردمان، در صف بندگان الله قرار می‌گیرند.^{۵۵}

تصمیماتی که اسلام برای آزادی انسان گرفته و راهکارهایی که برای این منظور قرار داده، بسیار فراتر و والاتر از چیزهایی است که دموکراسی برقرار نموده است، تازه آن‌هم پس از کشمکش‌های طولانی که توده برای احقاق

۵۵- ابن کثیر در کتاب البدایه و النهایه، ضمن تشریح جنگ قادسیه به نقل سخنانی که میان رستم و ربیع بن عامر رد و بدل شده، می‌پردازد که در اینجا به ذکر چند خط از آن اکتفا می‌کنیم: رستم گفت که شما برای چه آمده اید؟ ربیع پاسخ داد: الله تعالی ما را مبعوث ساخته تا بندگانش را از بردگی بندگان به سوی بندگی الله تعالی رهنمون سازیم و ضمن رها ساختن آدمیان از سختی و مشقات دنیا و ظلم و جور ادیان، آنان را به سوی عدل اسلام فراخوانیم (مترجم).

حق خود از حاکمان ظالم و از طریق این سیستم به انجام رسانیدند، در حالیکه هنوز در پشت پرده‌ی سیستم دموکراسی، این حاکمان هستند که در جهت منافع خود و با هزینه‌ی دیگران، قانونگذاری می‌کنند و به تشریح می‌پردازند و برای تحقق اهداف خود، نمایش نامه‌ای ظریف و زیرکانه طراحی نموده‌اند و بازی‌های حق انتخاب و حق نامزد شدن و لزوم وجود نمایندگان و مجالس را به راه انداخته‌اند.

راهکار اصلی و اساسی که اسلام با خود آورده این است که در همان گام اول، حق تشریح و قانونگذاری را از حاکمان سلب نموده و دست آنان را در دست‌اندازی به حقوق مردم و روا داشتن ظلم و جور به انسان‌ها بسته است و در نتیجه، مردم را از بندگی بندگان رهانیده تا احساس عزت و احترام بنمایند، الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ {نساء: ۵۹}

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری بنماید (مادام که دادگر و حَقِّگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه‌ی به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنت) برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.»

امام ابوبکر رضی الله عنه می‌گوید: ای مردم، تا زمانی که از الله اطاعت می‌کنم از من اطاعت کنید، هرگاه که از خدا و رسولش نافرمانی کردم شما نیز از من فرمان نبرید! و این همان چیزی است که امام عمر هم به مردم متذکر می‌شود.

روزی امام عمر رضی الله عنه برای گروهی از مردم این‌گونه سخن می‌گفت: ای مردم! بشنوید و اطاعت کنید، سلمان فارسی رضی الله عنه گفت: امروز نه سخت را می‌شنویم و نه از تو اطاعت می‌کنیم، عمر عربی قریشی که اکنون امیرالمومنین است، خشمگین نمی‌شود و دستور بازداشت و حبس سلمان را نمی‌دهد بلکه تنها می‌گوید: چرا؟ سلمان می‌گوید: بایستی برای ما روشن شود این لباسی که سرتاپای خود را با آن پوشانیده‌ای از کجا آورده‌ای! زیرا می‌دانم که سهم یکسانی از پارچه به همه رسیده است و این میزان از پارچه به حدی نیست که تمام قامت تو را بپوشاند!

آنگاه عمر فرزندش عبدالله را صدا زد و گفت: آیا این لباسی که من بر تن کرده‌ام تو در آن سهیمی؟ عبدالله گفت: آری، عبدالله رو به مردم کرد و گفت: پدرم مردی بلندقد است و سهمش از پارچه به حدی نبود که بتواند لباسی

کامل برای خود بدوزد، من سهم خود را به وی بخشیدم تا بتواند برای خود لباسی کامل بدوزد، آنگاه سلمان گفت: اکنون سخن بگو که هم می‌شنویم و هم اطاعت می‌کنیم!

بطور قطع، سلمان قصد سرپیچی از دستورات حاکم اسلامی را که اطاعتش بر وی واجب بود نداشت بلکه صرفاً می‌خواست -به خاطر الله- مطمئن شود که آیا امام عمر رضی الله عنه شریعت الله را به نحو احسن اجرا می‌کند یا خیر، عمر نیز به خوبی دغدغه‌ی سلمان را می‌دانست و می‌فهمید که مشکل سلمان کجاست به همین خاطر، بدون اینکه خم به ابرو بیاورد -به خاطر الله- دست به شفاف‌سازی زد و خود را در مقام پاسخگویی قرار داد، امری که برای حاکمان دموکراسی سرمایه‌داری لیبرالی و یا هر سیستم بشری دیگری قابل هضم نبوده و نیست.

این امیرالمومنین عمر بن خطاب رضی الله عنه است که با شهامت هر چه تمام‌تر می‌گوید: ای مردم، تا زمانی که بر راه راست الله گام بر می‌دارم مرا در این راه یاری کنید و اگر انحرافی از من دیدید مرا به راه راست برگردانید، سلمان به وی می‌گوید: قسم به الله اگر انحرافی در تو ببینیم با ضربات شمشیر راست می‌کنیم! عمر، این بنده خدا می‌گوید: سپاس خدایی را که در میان زبردستان عمر، کسانی را قرار داده که انحرافات او را با شمشیر راست می‌کنند!!

این است آزادی سیاسی در اسلام! و منشأ و خاستگاه آن هم، صرفاً عبادت انحصاری خدای متعال است و بس، همان قاعده‌ای که موجب سلب قداست از حاکمان زمینی شد و حق قانونگذاری پیدا و پنهان را از آنان گرفت. مومن به علت عبادت شایسته و منفرد الله، در پیشگاه حاکمان چنان احساس عزت و احترامی دارد که در وصف نمی‌گنجد.

عمر رضی الله عنه برای مردم خطبه می‌داد و گفت: مهریه‌ها را بالا تعیین نکنید، زنی از میان جمعیت برخاست و گفت که الله آن را باز گذاشته و تو می‌خواهی برای آن حد و حدود تعیین کنی؟! الله جل جلاله می‌فرماید:

﴿وَأْتَيْتُمُ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا﴾

«هرچند، مال فراوانی هم مهر یکی از آنان کرده باشید، برای شما درست نیست که چیزی از آن مال دریافت دارید». ^{۵۶}

امیرالمومنین اینگونه پاسخ داد: عمر به خطا رفت و زنی اصابه‌ی حق کرد!

درست است که الله، اموری را برای اجتهاد بشری در نظر گرفته و در مورد آن اظهار نظر ننموده است و انسان به مقتضای زمان در محدوده‌ی آن دست به اجتهاد می‌زند اما بایستی توجه داشت که اولاً این مسائل در حصار اصول عامه‌ی شریعت خدا قرار داشته و به مانند آنچه که در دموکراسی رخ می‌دهد در دست هوی و هوس بشری رها

نشده است و دوم اینکه تنها صاحبان علم که فقهای امت هستند و توانایی اجتهاد دارند می‌توانند در این امورات اظهار نظر کنند و هر کس و ناکسی نمی‌تواند در این مقوله وارد شود و نظر خود را اعلام کند در حالی که در دموکراسی می‌بینیم که تمامی موارد با نظر اکثریت تصویب می‌شود و هر کسی -اعم از باسواد و بیسواد- می‌تواند در آن نظر دهد.

در مورد مسائل جاری مملکت که در باب "مسائل سیاسی" وارد می‌شود، بر حاکم لازم است که برای اداره‌ی این امور با خبرگان مشورت کند و پس از مشورت، مسئولیت انجام کار را بپذیرد البته بایستی در این امور، به مخالفت با نصی از کتاب و سنت و یا اجماع علما و یا اصلی از اصول شریعت عامه وارد نگردد.

در مورد حق تعلیم هم لازم است بدانیم که رسول خدا ﷺ در این باره نصی صریح دارد که پرداختن به تعلیم را در حدّ یک فریضه قرار داده است: **"طلب العلم فریضة علی کل مسلم"** «کسب علم بر هر مسلمانی واجب است».^{۵۷} و بدیهی است که این نص، زنان مسلمان را نیز در بر می‌گیرد.

در اینجا قصد ورود به تفصیلات علوم که کدام فرض عین است و کدام واجب کفایی را ندارم و در حالت کلی عرض می‌کنم که در جهان اسلام، مشکلی با امر تعلیم نداشته‌ایم هرچند که متأسفانه در زمان‌های معاصر مشاهده می‌نماییم که به علت دور شدن مردم از حقیقت اسلام، نواقص زیادی در این زمینه به وجود آمده است؛ وضعیتی که در عصر طلایی امت اسلامی به هیچ وجه اثری از آن نمی‌بینیم و مشاهده می‌کنیم که امر تعلیم همواره با استقبال عمومی زیادی همراه بوده و دولت و جامعه و افراد آن، همه با هم در گسترش رایگان علم و تحصیل علوم مختلف با یکدیگر همکاری می‌کردند طوری که طالبان علم در مسیر یادگیری، کمترین مشکلی نداشتند، در این همکاری، دولت برای کمک به افراد مشتاق به امر تحصیل علم، مقرری تعیین می‌نمود و از محل اوقاف مسلمینی که اموال خود را وقف طالبین علم کرده بودند، مسکن و خوراک و پوشاک و هزینه‌ی تحصیل آنها تامین می‌گشت.^{۵۸}

در مورد حق کار و امرار معاشی که دولت‌های دموکراتیک به علت مطالبات مستمر کارگران و خطر روزافزون کمونیسم نسبت به آن کراهت داشت مشاهده می‌کنیم که اسلام در همان ابتدا، آن را مقرر فرموده و بدون اینکه کسی آن را مطالبه کند و یا در مجتمع برای اکتساب آن درگیری و کشمکش وجود داشته باشد آن را اجرا نموده

۵۷- ابن ماجه این را روایت کرده است.

۵۸- دانشگاه الازهر سالیان سال است که با تکیه بر اوقاف مسلمین، درب‌های خود را برای تحصیل رایگان گشوده است و در این زمینه می‌توان مثال‌های مختلفی از دانشگاه‌های قدیمی اسلامی را نیز ذکر نمود.

است، از همان ابتدا، رسول خدا ﷺ قواعد مسئولیت جمعی دولت را با فراهم آوردن امکانات کار برای افراد در جستجوی شغل و نیز تحت پوشش بیت المال قرار دادن افراد ناتوان، بنیان نهاد.

روزی مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و از وی مبلغی پول درخواست نمود، رسول خدا ﷺ آن پول را به وی داد اما از او خواست تا با آن، ریسمان و تبری تهیه کند و با آنها، هیزم جمع آوری نموده و از پول حاصل از فروش آن امرار معاش نماید، آن حضرت، از آن مرد خواست تا پس از انجام این کار، نتیجه را به وی گزارش نماید.

پیامبر ﷺ به دستور الله متعال، زکات و غنائم و فیه را به تناسب اوضاع مسلمین میان آنها تقسیم می نمود:

﴿ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ ﴾ {توبه: ۶۰}

«زکات مخصوص مستمندان، بیچارگان، گردآورندگان آن، کسانی که جلب محبتشان (برای پذیرش اسلام و سودگرفتن از خدمت و یاریشان به اسلام چشم داشته) می شود، (آزادی) بندگان، (پرداخت بدهی) بدهکاران، (صرف) در راه (تقویت آئین) خدا، و واماندگان در راه (و مسافران در مانده و دورافتاده از مال و منال و خانه و کاشانه) می باشد».

﴿ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ﴾ {أنفال: ۴۱}

«(ای مسلمانان!) بدانید که همه ی غنائمی را که فراچنگ می آورید، یک پنجم آن متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه است. (سهم خدا و رسول به مصالح عامه ای اختصاص دارد که پیغمبر در زمان حیات خود مقرر می دارد یا پیشوای مؤمنان بعد از او معین می نماید. بقیه ی یک پنجم هم صرف افراد مذکور می شود. چهار پنجم باقیمانده نیز میان رزمندگان حاضر در صحنه تقسیم می گردد. باید به این دستور عمل شود».

﴿ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ ﴾ {حشر: ۷}

«چیزهائی را که الله از اهالی این آبادیها به پیغمبرش ارمغان داشته است، متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و مسافران در راه مانده می باشد. این بدان خاطر است که اموال تنها در میان اشخاص ثروتمند شما دست بدست نگردد (و نیازمندان از آن محروم نشوند)».

علیرغم اینکه در اوائل کار دولت اسلامی، منابع قابل توزیع بسیار کم بود اما نکته ی مهم اینجا بود که از همان ابتدا تصمیمات مهمی اتخاذ گردید و برای دولت مسئولیتی جمعی تعیین شد تا به اندازه ی وسع و توانایی خود، کمک حال افراد تحت تکفل خود باشد، البته توجه داشته باشید که در اسلام، سرپرستی از افراد، صرفاً به دولت

محدود نشده و الله تعالی برای درون خانواده نیز نظام بسیار دقیقی جهت توزیع ماترک و ارثیه طراحی نموده است و خانواده را ملزم نموده تا تکالیف خود را به نسبت افراد تحت پوشش خود به خوبی به انجام برساند، همچنین، جامعه اسلامی موظف است که در قبال اعضای خود مسئولیت پذیر باشد و افراد ناتوان را تحت تکفل خود قرار دهد، علیرغم این مباحث، و با وجود مسئولیت‌های خانواده و اجتماع نسبت به اعضای خود، مسئولیت عمومی دولت کم‌رنگ نشده و از وظایفش در قبال مردم کاسته نمی‌شود، آری! همین مسئولیت‌پذیری است که بر دل و جان امام عمر رضی الله عنه سنگینی می‌کند و دولت را نه تنها در مقابل آدمیان، بلکه در برابر هر نوع جاننداری مسئول می‌داند و در یکی از اقوال مشهورش می‌گوید: اگر در عراق (و یا در صنعا)، استری (چارپایی) پایش بلغزد مسئولیت آن بر عهده‌ی من است زیرا که من نتوانسته‌ام راههای مملکت اسلامی را به خوبی هموار نمایم.

یحیی بن سعید می‌گوید عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه من را مسئول جمع‌آوری صدقات آفریقا نمود، عمر آنقدر سطح معیشتی مردم را بالا برده بود که من فقیری نیافتم تا صدقات را به وی بدهم، پس با آن، بردگانی خریدم و آزاد نمودم.

در کتاب "الأموال" امام حافظ ابی عبید القاسم بن سلام، متوفی سال ۲۲۴ هـ (ص ۳۵۷ - ۳۵۸) آمده است: «سعید بن ابی مریم از عبد الله بن عمر العمری از سهیل بن ابی عبدالرحمن از مردی انصاری نقل می‌کند که عمر بن عبدالعزیز، به عبدالحمید بن عبدالرحمن که در عراق بود اینگونه نامه نوشت: «اموالی که حاصل صدقات مسلمین بوده و در بیت‌المال است را بین مردم نیازمند توزیع کن، عبدالحمید پاسخ داد که دستور را اطاعت نمودم اما هنوز اموالی در بیت‌المال باقی مانده است، امیرالمومنین دستور داد که: به بازار برو و بدهکارانی را که بدهی آنان نتیجه‌ی نادانی آنها نیست پرداخت کن، عبدالحمید جواب داد که دستور را اجابت کردم اما باز هم بیت‌المال موجودی دارد، عمر دستور داد که: برای مجردهایی که تمایل به ازدواج دارند اما مشکل مالی آنها مانع این کار است کمک هزینه‌ی ازدواج فراهم کن، عبدالحمید در جواب گفت که این کار را هم کردم اما باز اموالی باقی مانده است! عمر دستور داد: به میان اهل ذمه برو و به کسانی که به علت پرداخت جزیه نتوانسته‌اند زمینشان را آماده‌ی کشت کنند کمک کن تا بتوانند زمین‌هایشان را آباد کنند و به آنها اعلام کن که برای یک یا دو سال از آنان جزیه نمی‌ستانیم!».

در صفحه‌ی ۷۳۸ آمده است که عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه به والی خود دستور داد که بدهی ورشکسته‌گان را ادا کند، والی جواب می‌دهد که ما با افرادی روبرو هستیم که از لحاظ مسکن و خدمتکار و وسیله‌ی سواری و اثاثیه‌ی منزل مشکلی ندارند! عمر جواب داد: از بدیهیات زندگی مسلمان این است که مسکنی برای اسکان و خدمتکاری برای

بر آوردن احتیاجات داشته باشد، از اثاثیه‌ی لازم جهت گذران زندگی برخوردار بوده و اسبی مناسب داشته باشد تا با آن در راه الله جهاد کند، برو دین آنها را ادا کن که برستی جزء ورشکسته‌گان محسوب می‌شوند!!

اسلام در تعیین مبدأ مسئولیت دولت در قبال اجتماع و در برابر عامه‌ی مردم، پیشتازانه عمل نموده و پس از گذشت چند سال از تعیین این مسئولیت به چنان درجه‌ای از عملگرایی رسید -قبل از آنکه هزار سال پیش مردم بر علیه آن قیام کنند و حقوق خود را مطالبه کنند- که مثال زدنی است و دنیا نظیر آن را به خود ندیده است، در حالی که دولت‌های دموکراسی خواه، با وجود تمامی ترسی که از کمونیسم و تمرد و اعتصاب کارگران داشته‌اند هنوز هم در مقرر کردن این حق، به پای اسلام نرسیده‌اند.

اسلام در مورد حق آزادی بیان نیز گام‌های اساسی برداشته است و نه تنها آن را به عنوان حق مردم بر عهده‌ی حکام قرار داده بلکه آنرا وظیفه‌ی دینی مردم می‌داند! رسول خدا ﷺ می‌فرماید: **"الدین النصیحة، قالوا لمن یا رسول الله؟ قال: لله ورسوله و خاصة المسلمین و عامتهم"** «دین عبارتست از نصیحت، می‌پرسند ای رسول الله نصیحت برای چه کسی؟ می‌فرمایند: برای الله و رسول الله و عام و خاص مسلمین»^{۵۹}

می‌بینیم که از دیدگاه اسلام، در همان گام اول، ارائه‌ی نصیحت، امری واجب شمرده شده است و نصیحت عبارت است از امر به معروف و نهی از منکر، حال مهم نیست آیا کسی که مرتکب منکر شده حاکم است یا محکوم و این همان آزادی بیانی است که ملت‌ها سالیان متمادی به دنبال اکتساب آن بودند و تلاش می‌کردند این را از قبضه‌ی حاکمانی که نسبت به این مساله اکراه داشتند خارج سازند، البته آزادی بیان مطرح شده در اسلام تفاوت بسیار فاحش و آشکاری با آزادی بیان متداول در جوامع غربی دارد که در آنها سیستم دموکراسی در جریان است. در اسلام، آزادی بیان همیشه با اخلاص برای الله ﷻ و از بین بردن انحرافی از مجتمع اسلامی همراه است و ربطی به موقعیت معارض بودن یا همراه بودن با حزب حاکمه و هوی و هوس و حب و بغض شخصی ندارد.

اسلام از تمامی مسلمین می‌خواهد که موضع و نظر خود را همیشه اعلام کنند تا امت بتواند به مهمترین وظیفه‌ی خود که پایه و اساس شکل‌گیری بهترین امت است و عدم انجام آن مایه دور شدن از رحمت الهی است عمل نماید، این وظیفه‌ی خطیر عبارت است از امر به معروف و نهی از منکر:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ {آل عمران: ۱۱۰}

«شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید».

۵۹- به روایت امام مسلم نیشابوری.

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ {آل عمران:

۱۰۴} «باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارند».

و عدم انجام این وظیفه چنین عاقبتی دارد:

﴿لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ * كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنِ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ {مائده: ۷۸-۷۹}

«کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته (از فرمان خدا) سرکشی می‌کردند و (در ظلم و فساد) از حدّ می‌گذشتند * آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشتکاریها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند. و چه کار بدی می‌کردند! (چرا که دسته‌ای مرتکب منکرات می‌شدند و گروهی هم سکوت می‌نمودند، و بدین وسیله همه مجرم می‌گشتند».

و به همین دلیل است که رسول خدا ﷺ از مسلمان می‌خواهد که "إمعة" ^{۶۰} نباشند، رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

"لاتكونوا إمعة، تقولون: إن أحسن الناس أحسنا، وإن ظلموا ظلمنا، ولكن وطنوا أنفسكم إن أحسن الناس أن تحسنوا و إن أساؤوا فلا تظلموا" «تلاش کنید تا هیچکدامتان إمعة (مقلد) نباشید به گونه‌ای که بگویید اگر مردم نیکی کردند ما نیز نیکوکار خواهیم بود و اگر آنان ظلم کردند ما نیز ظلم روا می‌داریم بلکه بر روی نفس خود کار کنید و آن را آماده نمایید، اگر مردم نیکوکار بودند شما نیز نیکی پیشه کنید و اگر شرّ و بدی نمودند شما بر کسی ظلم روا ندارید. ^{۶۱}

البته، تمامی این دستورات بر خلاف مصالح حاکمانی است که بر منهج صحیح سیر نمی‌کنند!

به نفع حکام نیست که مردمانشان بر اعمال آنان آگاهی یابند و از طریق امر به معروف و نهی از منکر خطاهای آنها را گوشزد نمایند اما باید توجه داشته باشیم که اسلام بر خلاف دموکراسی لیبرالی سرمایه‌داری که بر پایه‌ی مصالح سرمایه‌داری استوار است برنامه‌های خود را مطابق مصالح صاحب‌منصبان نمی‌چیند بلکه به فکر مصالح مردم است زیرا این برنامه، برای هدایت همه‌ی مردم و برپایی قسط و عدل در میان آنان نازل شده است:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ {حدید: ۲۵}

۶۰- إمعة عبارتست از فردی ضعیف النفس که رای و نظری مشخص ندارد و همواره نگاهش به دهان دیگران است تا ببیند که آنها چه دیدگاهی دارند.

(مترجم)

۶۱- رواه الترمذی

«ما پیغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده‌ایم، و با آنان کتابهای (آسمانی و قوانین) و موازین (شناسائی حق و عدالت) نازل نموده‌ایم تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند».

رسول خدا ﷺ در مورد شأن و جایگاه نصیحت حکام بسیار جدی سخن می‌گوید - برخلاف دموکراسی که در اکثر اوقات، ابراز رأی صرفاً برای ابراز نظر است نه چیزی دیگر! - "لا والذی نفسی بیده حتی تأطروهم علی الحق أطراً" «نه قسم به آن کسی که جانم در دست اوست تا اینکه آنها را به راه حق و صراط مستقیم برگردانید».^{۶۲} همچنین می‌فرماید: "سید الشهداء حمزة، ورجل قام إلی إمام جائر فأمره ونهاه فقتله" «حمزه، آقا و سید شهیدان است و فردی هم که در مقابل حاکم ستمکار به پا خیزد و وی را به نیکی امر نموده و از منکر نهی نماید و در نتیجه‌ی این کار، کشته شود در این مقام با حمزه شریک است».^{۶۳}

و اینجاست که برای ما مشخص می‌گردد که آنچه دموکراسی آن را حقی اکتسابی می‌داند و ملت‌ها در به دست آوردنش متحمل رنج‌های بی‌شماری گشتند، اسلام آن را امری واجب دانسته و هزار سال پیش از دموکراسی، آن را مقرر نموده و به مانند تمام محتویات برنامه‌اش، این مساله را به بهترین، درست‌ترین و عمیق‌ترین شیوه‌ای بنیان نهاده است، اسلام در کنار مقرر نمودن تمامی این حقوق و ضمانات، مساله‌ی مهم دیگری را نیز به طور تمام و کمال مراعات نموده که همانا انسانیت انسان است، و اینجاست که راه اسلام، از تمامی جاهلیت‌ها و تمامی دموکراسی‌ها جدا می‌گردد!

الله ﷻ در همان ابتدا انسان را به بالاترین مقام رسانده و او را تکریم نموده است:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾
{إسراء: ۷۰}

«ما آدمیزادگان را (با اعطاء عقل، اراده، اختیار، نیروی پندار و گفتار و نوشتار، قامت راست، و غیره) گرامی داشته‌ایم، و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکبهای گوناگون) حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم».

تمامی فرایض و تکالیفی که اسلام بر انسان واجب نموده و تمامی حقوق و واجباتی که برای بشر تعیین نموده است به تزکیه و پاکی فرد منجر می‌شود و این خود نه تنها از اجزاء تکریم انسان است بلکه از ارزش‌ها و اصول این تکریم است.

۶۲- ابو داوود و ترمذی این حدیث را روایت کرده اند.

۶۳- حاکم این حدیث را روایت کرده و گفته است که اسنادش صحیح می‌باشد.

عبادت انحصاری برای الله - صرف نظر از اینکه حق الله بر بندگانش است - باعث تزکیه و تکریم انسان می‌گردد، انسان بنا به طبیعت ذاتی خود، موجودی عبادت‌گر است و همیشه بایستی چیزی برای عبادت داشته باشد و هیچگاه نمی‌توان انسانی یافت که چیزی یا کسی را عبادت نکند، تفاوت بین انسان‌ها صرفاً در معبودشان است؛ اینکه آیا معبود وی الله است یا معبودی است پوشالی که لیاقت و استحقاق قرار گرفتن در چنین نقشی را ندارد.

هنگامی که آدمی به عبادت انحصاری الله می‌پردازد، در بالاترین و پاک‌ترین حالات خود قرار دارد اما هنگامی که توجه خود را به عبادت غیر الله معطوف می‌دارد به پایین‌ترین جایگاه سقوط می‌کند و از انسانیت تکریم‌شده‌ی خود خالی گشته و تبدیل به جاندار می‌گردد که هیچ ارزش و اعتباری ندارد:

﴿هُم قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا هُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ {اعراف: ۱۷۹}

«ما بسیاری از جئیان و آدمیان را آفریده و (در جهان) پراکنده کرده‌ایم که سرانجام آنان دوزخ و اقامت در آن است. (این بدان خاطر است که) آنان دل‌هایی دارند که بدانها (آیات رهنمون به کمالات را) نمی‌فهمند، و چشم‌هایی دارند که بدانها (نشانه‌های خداشناسی و یکتاپرستی را) نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که بدانها (مواعظ و اندرزهای زندگی‌ساز را) نمی‌شنوند. اینان (چون از این اعضاء چنان که باید سود نمی‌جویند و منافع و مضار خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته‌ترند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پافراتر نمی‌گذارند، ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند)».

در نتیجه، عبادت خالصانه برای الله متعال و یگانه دانستن وی در الوهیت و ربوبیتی که اسلام بر انسان واجب شمرده علاوه بر اینکه حق الله بر بندگان خویش است موجب علو جایگاه آدمی و تکریم وی نیز می‌گردد و سعادت دنیا و آخرت انسان را به دنبال دارد به گونه‌ای که تزکیه، او را به رفیع‌ترین قله‌های عظمت و احترام می‌رساند:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾ {بقره: ۲۵۷}

«الله متولی و عهده‌دار (امور) کسانی است که ایمان آورده‌اند. ایشان را از تاریکی‌های (زمخت گمراهی شک و حیرت) بیرون می‌آورد و به سوی نور (حق و اطمینان) رهنمون می‌شود. و (اما) کسانی که کفر ورزیده‌اند، طاغوت (شیاطین و داعیان شر و ضلال) متولی و سرپرست ایشانند. آنان را از نور (ایمان و فطرت پاک) بیرون آورده به سوی تاریکی‌های (زمخت کفر و فساد) می‌کشاند».

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾ {أنعام: ۱۲۲}

«آیا کسی که (به سبب کفر و ضلال همچون) مرده‌ای بوده است و ما او را (با اعطاء ایمان در پرتو قرآن) زنده کرده‌ایم و نوری (از مناره‌ی ایمان) فرا راه او داشته‌ایم که در پرتو آن، میان مردمان راه می‌رود (و چشم او را روشنائی، گوش او را شنوائی، زبان او را توان گفتار، و دست و پای او را قدرت انجام کار می‌بخشد) مانند کسی است که به مثل گوئی در تاریکیها فرو رفته است (و توده‌های انباشته‌ی ظلمتکده‌ی کفر او را در خود بلعیده است و شب بی‌جان و بی‌اندیشه و بی‌تکلیفی از او برجای نهاده است) و از آن تاریکیها نمی‌تواند بیرون بیاید؟».

﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ﴾
{عصر: ۱-۳}

«سوگند به زمان * انسانها همه زیانمندند * مگر کسانی که ایمان می‌آورند، و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند، و همدیگر را به تمسک به حق (در عقیده و قول و عمل) سفارش می‌کنند، و یکدیگر را به شکیبائی (در تحمل سختیها و دردها و رنجهای) توصیه می‌نمایند (که موجب رضای خدا می‌گردد)».

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً * إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾ {معارج: ۱۹-۲۲}

«آدمی کم‌طاقت و ناشکیبا، آفریده شده است * هنگامی که بدی بدو رو می‌کند، سخت بی‌تاب و بیقرار می‌گردد * و زمانی که خوبی بدو رو می‌کند، سخت (از حسنات و خیرات دست باز می‌دارد و) دریغ می‌ورزد * مگر نمازگزاران».

اسلام برای رساندن انسان به مقام انسانیت تکریم شده، دل‌های مومنین را به الله ﷻ پیوند می‌زند و پاسداری و صیانت از عقیده را به عنوان اولین و واجب‌ترین واجبات هر مسلمان می‌داند، همچنین برای دسترسی به این مهم، مسلمانان را به اخلاق والایی مجهز می‌کند که این اخلاق، احساسات، عواطف و رفتارشان را پاک گردانیده و از خباثت و پلیدی‌هایی که انسان را به مقام حیوانی می‌رساند باز می‌دارد به همین خاطر الله، پاکی و درستی را بر تمامی اعمال فرض نموده است، رسول خدا ﷺ می‌فرماید: "إِنَّ الله كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ ، فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ ، وَإِذَا ذَبَحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذَّبْحَةَ ، وَلِيُحَدِّدَ لَكُمْ شَفْرَةَ وَلِيُرِحَ ذَبِيحَتَهُ" «همانا الله متعال نیکی را بر هر چیزی نوشته است، پس هر گاه کشتید به بهترین شیوه بکشید و هر گاه سر بریدید به نیک‌ترین روش ذبح کنید و بایستی هر کدام از شما کارد خود را تیز کند و قربانی‌اش را راحت کند».^{۶۴}

می‌بینیم هر گاه که قرار است عبادتی برای الله صورت گیرد اسلام آن را از ریا پاک نموده و نفاق را از آن می‌زداید و اگر بحث معاملات در میان باشد، نظامی کامل و دقیق برای آن تعبیه نموده است.

۶۴- به فصل "و قربانی خود را راحت کنید" از کتاب «قبسات من الرسول» مراجعه نمایید.

اسلام در معاملات مالی، ربا، احتکار، دزدی، زورگیری، غارت و چپاول، تقلب، فریب، بالا کشیدن اموال زبردستان و کارگران را حرام اعلام نموده و اسراف و تجمل‌گرایی و مال‌اندوزی را مورد لعن قرار داده است.^{۶۵}

از طرفی دیگر در تعاملات اجتماعی، غیبت، سخن‌چینی، عیب‌جویی، طعنه زنی و جاسوسی و حسدورزی و بغض‌ورزی را ممنوع نموده و خودمحوری و نادیده انگاشتن دیگران را حرام اعلام نموده است.^{۶۶}

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: "من لم یهتم بأمر المسلمین فلیس منهم" «هر کس که به امور مسلمین بی‌توجه باشد و به حل آنها اهتمام نرزد از زمره‌ی مسلمین نیست».^{۶۷}

در جایی دیگر می‌فرماید: "المؤمن للمؤمن کالبیان یشد بعضه بعضا" «مومنین همانند خشت‌های یک دیوار هستند که همدیگر را محکم نموده و موجب استحکام یکدیگر می‌گردند».^{۶۸}

رسول خدا ﷺ در توصیف اجتماع مومنین می‌فرماید: "مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم و تعاطفهم کمثل الجسد إذا اشتکی منه عضو تداعی له سائر الجسد بالحمی والسهر" «مومنین در دوستی و رحم و عاطفه برای همدیگر، همانند بدنی هستند که هرگاه عضوی از آن دچار مشکل گردد دیگر اعضا، با تب کردن و شب‌نخوابی با آن همدلی و همراهی می‌کنند».^{۶۹}

اسلام برای حفظ شخصیت انسانی، در تعاملات جنسی، تمامی انواع فواحش و پلیدی‌های جنسی و تمامی پست‌پرده‌نشینان، تبرج‌ها،^{۷۰} اختلاط‌های بی‌دلیل و... را که به فواحش منتهی می‌گردد حرام اعلام نموده است.

مشاهده می‌کنیم که در این نظام، اخلاق در تمامی موارد خودنمایی می‌کند و این همان چیزی است که انسان بایستی بدان آراسته بوده و همان موردی است که درخور شأن انسان و انسانیت می‌باشد.

هنگامی که انسان تکریم می‌شود و عواطف و رفتارش بدین نحو پاک می‌گردد آنگاه است که از ضمانت‌ها و حقوق مناسب و متناسب بهره‌مند می‌شود و در مکان طبیعی و نرمال خود قرار می‌گیرد و فرایند تکریم و احترامش

۶۵- تمامی این موارد از ابزارهای سرمایه‌داری برای افزایش سرمایه هستند.

۶۶- این علایم، از نشانه‌های زندگی غربی است.

۶۷- رواه الحاکم والطبرانی .

۶۸- رواه الشیخان .

۶۹- متفق علیه.

۷۰- بنا بر آیات و احادیث، فقها تبرج را حرام شمرده‌اند، به این معنا که هرگونه عملی که زن به منظور خودنمایی، جلوه‌گری، جلب توجه مردان بیگانه و تأثیر در دل آنان انجام دهد مصداق تبرج نهدی شده قرآنی است؛ هرچند که نمونه‌ها و مصادیق آن غالباً به تناسب عادات و فرهنگ دستخوش تغییر است. (مترجم)

تکمیل می‌شود در حالی که در سیستم دموکراسی لیبرالی، ضمانت‌ها و حقوق به افراد داده می‌شود اما در نهایت، کلیت انسانی انسان به کلی نیست و نابود می‌گردد.

این است اسلام و این است دموکراسی از منظر اسلام.

براستی که راهی برای اختلاط و در هم تنیدن اسلام و دموکراسی و اینکه بگوییم اسلام، نظامی است دموکراتیک، نداریم و صرفاً به علت وجود یکسری شباهت‌های عارضی نمی‌توان گفت که اسلام پذیرای دموکراسی است و یا می‌تواند با آن همراه شود.

شباهت‌های عارضی میان اسلام و دموکراسی در دو قضیه‌ی ضمانت‌ها و حقوق و بحث شوری، نباید باعث شود که ما دو حقیقت مهم را از یاد ببریم:

اول اینکه، از لحاظ فکری و عقیدتی، شایسته‌ی ما نیست که به هیچ وجه، نظام ربانی را به نظام جاهلی پیوند دهیم تا چه برسد به اینکه تلاش نماییم نظام الهی را با ملاک و معیار نظام‌های جاهلی بسنجیم و گمان بریم که با برشمردن نقاط اشتراک این دو نظام، در حق برنامه‌ی الهی لطف روا می‌داریم و سطح آن را بالا می‌بریم!! با کمال تاسف باید بگوییم که این گونه تفکر، از نوعی شکست درونی و پنهان نشات می‌گیرد که در درون ما رسوخ نموده و به راحتی برای ما قابل درک نیست و باعث می‌شود بپنداریم که نظام الهی محتاج آن است که ما از آن دفاع نموده و به شبهه‌زدایی از برنامه‌هایش پردازیم!! و گمان کنیم اگر به مردم بگوییم و اگر برای آنها ثابت نماییم که اسلام نیز دارای مزایای نظام‌های امروزی است در حال خدمت به دینمان هستیم، متأسفانه این مسائل، از شکست فکری مسلمین در برابر تمدن قدرتمند غرب سرچشمه می‌گیرد همان تمدنی که امروزه دست بالا را دارد و بر بلاد اسلامی سیطره یافته و آنها را از درون تهی ساخته است در حالی که اگر ما به خود برگردیم و معارف خود را به درستی بشناسیم و اعتماد به نفس خود را باز یابیم، می‌بینیم که مادامیکه ایمان داریم و با الله ﷻ در ارتباطیم، جایگاهی رفیع داریم و بایستی به خود ببالیم و افتخار کنیم:

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ {آل عمران: ۱۳۹}

«و (از جهاد در راه خدا به سبب آنچه بر سرتان می‌آید) سست و زبون نشوید و (برای کشتگانتان) غمگین و افسرده نگردید، و شما (با تأییدات الهی و قوه ایمان راستین و نیروی حقی که از آن دفاع می‌کنید) برتر (از دیگران) هستید (و پیروزی و بهروزی از آن شما است) اگر که به راستی مؤمن باشید (و بر ایمان دوام داشته باشید)».

شکستی که مسلمین خوردند شکستی بود که به علت خالی شدن از حقیقت اسلام و ترک مفاهیم روح‌بخش متحمل گشتند و هنگامی که علاوه بر شکست فکری، شکست نظامی هم خوردند آخرین ضربه بر این پیکر نحیف نواخته شد و آن را از پای درآورد و موجب شد تا سر تسلیم در مقابل دشمن فرود آورد، به یقین می‌گویم اگر مدعیان اسلام، از چشمه‌ی حیات اسلام روی بر نمی‌گرداندند و در وادی دیگری سکنی نمی‌گزیدند هیچگاه -

حتی با وجود شکست نظامی - روحیه‌ی خود را نمی‌باختند و دچار ضعف درونی نمی‌گشتند و آنقدر احساس حقارت نمی‌نمودند و در مقابل دشمنان به نفس زدن نمی‌افتادند.^{۷۱}

بنابراین، از لحاظ عقیدتی، نه تنها شایسته نیست که اسلام را در هیچ چیزی به جاهلیت پیوند دهیم بلکه موظفیم در مواجهه با این موارد، این آیه از قرآن را وارد زبان گردانیم:

﴿ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴾ {مائده: ۱۳۹}

«آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه خدا نازل کرده است سرپیچی می‌کنند و) جوای حکم جاهلیت (ناشی از هوی و هوس) هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند؟».

حقیقت دوم این است که شباهت عارضی نباید باعث شود که تفاوت‌های عظیم و بنیانی در اصل و اساس را از یاد ببریم و نادیده بگیریم؛ اصل و اساسی که اسلام بر پایه‌ی آن استوار گردیده دارای اختلافات ذاتی و بنیادی زیادی با اساسی است که دموکراسی بر پایه‌ی آن استوار می‌باشد.

در اسلام، عبادت در انحصار الله متعال است و شریکی برای وی وجود ندارد و شریعتی که وی برای بشر نازل نموده تنها شریعت مشروع و پذیرفته شده است که می‌تواند در میان نوع بشر به اجرا گذاشته شود اما در دموکراسی، غیر الله مورد عبادت قرار می‌گیرد و برای اثبات این موضع، شریعت‌های ساخته‌ی دست بشر در جامعه پذیرفته شده و اجرا می‌گردد.

در اسلام، انسان تزکیه می‌شود و پاک می‌گردد تا جایگاه انسانی در بهترین و بالاترین حالت حفظ گردد اما در دموکراسی، انسان در هم شکسته می‌شود و تا اعماق اسفل السافلین سقوط می‌کند!

با وجود این تفاوت‌های آشکار در ذات و جوهر اصول بنیادی، دیگر، شباهت‌های عارضی میان این دو سیستم، چه ارزشی ممکن است برای ما داشته باشد؟!

همچنین، از دیدگاه تاریخی نیز جایز نیست که بخواهیم اسلام را به دموکراسی نزدیک گردانیم زیرا اسلام بیشتر از هزار سال بر دموکراسی تقدم زمانی دارد و شایسته است بگوییم که دموکراسی در برخی نقاط، شباهت‌هایی با اسلام دارد نه اینکه اسلام با دموکراسی دارای تشابه است! در عرف تاریخی، چیزی که قدمت بیشتری دارد محق‌تر و مقدم‌تر است.

در جهان اسلام، کتاب‌ها و متفکرین و داعیانی مخلص داریم که فریب دموکراسی را خورده‌اند و می‌گویند آنچه که مناسب است از دموکراسی اخذ می‌کنیم و شرّها و بدی‌های آن را به خودش وا می‌گذاریم.

۷۱- در مورد اسباب این شکست درونی در کتاب واقعا المعاصر توضیحات لازم را داده‌ام، همچنین در مورد علل انتشار مذاهب در هم گسیخته در جهان اسلام مطالبی نگاشته‌ام.

می گویند آن را مقید به میزان «ما أنزل الله» می کنیم و به شریعت الله پایبندش می نماییم و الحاد و نابسامانی های اخلاقی و ناهنجاری های جنسی اش را تایید نمی نماییم!

این چیزی که شما می گوئید و مشخصاتش را ذکر می کنید دیگر دموکراسی نیست .. بلکه این همان اسلام است!!

دموکراسی حکومت مردم بر مردم و به واسطه ی مردم است و تشریح و قانونگذاری از آن ملت است، هرگاه این اصل را ملغی کردید و آن را پایبند قید و بند نمودید دیگر آن دموکراسی ای نخواهد بود که امروزه گوش فلک را کر کرده و آوازه اش همه جا پیچیده است!

اگر باور ندارید از دموکراسیون پرسید! به آنها بگوئید: ما می خواهیم به ما أنزل الله عمل نماییم و آن را در جامعه ی خود پیاده سازی کنیم، بگوئید جز در مواردی که نصی از قرآن و سنت و موردی از اجماع علمای اسلامی سراغ نداریم مردم و نمایندگان آنها نمی توانند قانون گذاری کنند و حقی برای تصویب و ایجاد قوانین ندارند!

به آنان بگوئید ما به دنبال آنیم که حکم الله را در مورد کسی که از دینش برگشته، در مورد کسی که زنا کرده یا سرقتی انجام داده و یا شراب خواری نموده به اجرا بگذاریم!

به آنها بگوئید ما می خواهیم که زنانمان را ملزم به رعایت حجاب اسلامی نماییم و از خودآرایی های زنان ممانعت کرده و از برهنه شدن در ساحل ها و خیابان ها جلوگیری کنیم!

پرسید و ببینید چه پاسخی می شنوید!!

بلافاصله جواب می گیرید: این آن دموکراسی ای نیست که ما می شناسیم، در دموکراسی، تنها مرجع قانونگذاری، ملت است و بس، هیچ کس و هیچ چیزی نمی تواند این اختیار را محدود نماید (البته در بعد نظری، چون پیشتر اشاره نمودیم که همه کاره ی پشت پرده ی دموکراسی، سرمایه داران هستند!)

می گویند دموکراسی به حریم شخصی افراد وارد نمی شود! هر کسی خواست می تواند از دینش برگردد، اگر خواستند دوست دختر یا دوست پسر بگیرند در این کار مختارند! هر کسی هرطور که می خواهد می تواند پوشد و تنها خودش می تواند نوع پوشش و میزان پوشیده بودن بدن خود را تعیین کند!

هر مردی می تواند به همسرش خیانت کند به شرطی که همسرش از وی شاکی نگردد!

می گویند: برای آنچه که می خواهید اسم دیگری انتخاب کنید .. اسمی غیر از دموکراسی!

پس ای بردارانم! اگر اوضاع اینگونه است دیگر چه اصراری داریم که نام نظام و سیستمی را که می خواهیم، دموکراسی بگذاریم؟! براستی چرا آن را با نام زیبای اسلام مزین نسازیم!؟

برخی از مسلمانان مخلص می‌گویند: ما به دنبال آن هستیم که حاکم مسلمان را در مواردی که نصی برایش وجود ندارد، ملتزم به رای و نظر مردم نماییم و این همان عصاره و چکیده‌ی دموکراسی است که می‌خواهیم لذتش را بر امت اسلامی بچشانیم تا به وسیله‌ی آن، از طغیان و سرکشی حاکمان جلوگیری نماییم.

در این مجال، قصد ورود به اختلافات فقهی موجود پیرامون مبحث شوری و لزوم التزام حاکم اسلامی به خروجی - های آن را ندارم چون باعث می‌شود از موضوع اصلی خارج شویم و صرفاً به این نکته بسنده می‌کنم که بحث التزام به تصمیمات و نظریات شوری، امری اجتهادی بوده و در مورد آن نصی وجود ندارد، نص، صرفاً در مورد لزوم بودن شوری اظهار نظر نموده است اما در مورد التزام ولی امر به تصمیمات آن، اظهار نظری از قرآن و سنت یافت نمی‌شود، مادامی که این امر اجتهادی است، این حق برای هر نسل از نسل‌های امت اسلامی محفوظ است که بنا به مصالح خود در آن تجدیدنظر نماید، بنابراین در آن هنگام که به دنبال تطبیق شریعت اسلامی هستیم مجتهدین اسلامی دور هم جمع می‌شوند و در مورد آن رای و نظر خود را اعلام می‌کنند و بر اساس شرایط موجود و مصلحت زمانه، لزوم و یا عدم لزوم اطاعت از تصمیمات شوری را مشخص می‌نمایند و امت اسلامی و حاکم مسلمین ملزم به رعایت خروجی نظریات علمای مجتهد خواهند بود، پس اگر مجتهدین امت تشخیص دادند که حاکم ملزم به رعایت نتیجه‌ی شوری باشد اولیای امور بایستی نتیجه‌ی این اجتهاد را بر روی دیدگان خود بگذارند. اما اینکه بخواهیم صرفاً به این خیال که چیزی مفید و مناسب است آنرا از یک سیستم و نظام خارجی گرفته و وارد اسلام نماییم تفکر درست و متینی نخواهد بود، بایستی به این مهم توجه داشته باشیم که اسلام، نظامی کامل و جامع است و تمامی نیازهای مسلمین در چارچوب آن قابل برآورده شدن هستند و لزومی به امانت گرفتن تئوری‌ها و نظریات خارج از سیستم خود ندارد، آنچه که بر ما لازم است انجام دهیم این است که اولاً تلاش نماییم تا به معنای واقعی کلمه، مسلمان باشیم و اسلام را در سرتاسر زندگانی خود پیاده کنیم و به طور کامل بی‌چون و چرأ، به آنچه که الله بر ما نازل نموده ملتزم باشیم و پس از آن، منتظر بمانیم تا الله عز و جل در باطن و افق‌های جدیدی را در تمامی زمینه‌ها بر روی ما بگشاید:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ {عنکبوت: ۲۹}

«کسانی که برای (رضایت) ما به تلاش ایستند و در راه (پیروزی دین) ما جهاد کنند، آنان را در راه‌های منتهی به خود رهنمود (و مشمول حمایت و هدایت خویش) می‌گردانیم، و قطعاً خدا با نیکوکاران است (و کسانی که خدا در صف ایشان باشد پیروز و بهروزند)».

بسیاری از مردم، به طغیان و سرکشی و ظلم ظالمان قدرت به دست در جهان اسلام می‌نگرند و همزمان هم به دموکراسی و کشورهای دموکراتیک دنیا نظری می‌افکنند و با خود می‌گویند: براستی آیا دموکراسی از این همه ظلم و جور بهتر نیست؟ آیا بهترین جایگزین برای این اوضاع نابسامان نیست؟ مگر نه این است که در آن می‌توانیم نفسی راحت فرو ببریم و در کنار آن احساس امنیت نماییم! مگر جز این است که دیگر، حاکم نمی‌تواند به دلخواه خود اقدام به حبس و بازداشت خوسرانه‌ی افراد جامعه نماید و به شکنجه و تعذیب خارج از قاعده‌ی انسان‌ها

بپردازد، مگر نه این است که دیگر نمی‌تواند خودسرانه آدم بکشد و کسی را یارای مقابله با او نباشد؟ تمامی این موارد در نبود نظام دموکراسی به وجود می‌آید و اگر بتوانیم همزمان با تطبیق شرع الله، دموکراسی را نیز در جامعه نهادینه کنیم از طغیان و سرکشی حکام در امان خواهیم ماند.

این توجیه، در وهله‌ی اول بسیار منطقی و پذیرفتنی به نظر می‌رسد، در نظامهای دموکراتیک موجود در غرب، حاکمان و قدرت به دستان هیچگاه اینگونه یک‌تازی نمی‌کنند، و هزاران نفر را به شکنجه‌گاهها نمی‌فرستند و جان آنها را زیر انواع شکنجه‌های وحشیانه نمی‌گیرند - چیزی که بسیاری از دعوته‌گران راه حق آن را با گوشت و پوست خود لمس نموده‌اند.

اما با دقت و تفکر بیشتر در مساله، دیدگان روشن‌تر می‌گردد و غبار ناآگاهی کم‌کم فروکش می‌کند، به گونه‌ای که عمق مساله و جوانب مختلف آن برای ما واضح‌تر گشته و قضاوت را برای ما آسان‌تر می‌نماید، می‌بینیم آنچه که در نگاه اول خیلی متین به نظر می‌رسید زیاد هم پسندیده و دلچسپ نیست.

نکته مهم این است که بدانیم هیچ نظام و سیستمی در این کوره‌ی خاکی یافت نمی‌شود - حتی نظام الهی - که بصورت اتوماتیک اجرا شود، و بدون پشتکار و درخواست مردم، حقوق و ضمانت‌های مورد نیاز را در اختیار آنها قرار دهد و ابزارهای خودکنترلی و حفظ بقا را در خود داشته باشد بلکه به شدت نیازمند این است که گروهی از مردم به حفظ و حراست از آن بپردازند و با جدیت به دنبال این باشند که حقوق و ضمانت‌هایی که استحقاقش را دارند، مطالبه نمایند.

دموکراسی سیستمی خودکار نیست که تمامی ویژگی‌های مثبت را به صورت ذاتی در درون خود و به صورت پیش‌فرض داشته باشد و به محض اراده‌ی افراد جامعه، به صورت اتوماتیک در میان آنها اجرا گردد بلکه همانند هر سیستمی دیگر، نیازمند افرادی است که به دنبال تطبیق و تحقق آن در جامعه باشند و آن را به پیش ببرند.

اگر به تاریخ ملت‌هایی که دموکراسی در میان آنها اجرا شده و ضمانت‌ها و حقوق مورد نظر آنها تحقق یافته است نگاهی بیندازید به یقین خواهید دید که آنها، تاریخی سرشار از انقلاب و خون و قیام داشته‌اند و آنچه را که به دست آورده‌اند حاصل خصیصه‌های ذاتی دموکراسی نبوده بلکه نتیجه‌ی خون دل خوردن‌ها و عرق جبین ریختن‌ها بوده است، نتیجه‌ی تلاش و پیگیری مستمر ملتی که در راه احقاق حقوق خود، دردها و رنج‌های جانکاهی را با دل و جان خریده‌اند و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نکرده‌اند و متحمل انواع هزینه‌ها گشته‌اند.

اکنون بیایید و تمام زور خود را بکار گیرید تا در جامعه‌ای که قطره‌ای خون و عرق در راه تحقق آرمان‌های دموکراسی نریخته و ریالی در این راه هزینه نشده و در راه کسب حقوق و ضمانت‌ها و نیل به آزادی، حرکتی انجام نداده دموکراسی را پیاده‌سازی نمایید! براستی چه چیزی خواهید دید و با چه صحنه‌ای روبرو خواهید شد؟ براستی این دموکراسی چه دستاوردی برای ملت خواهد داشت؟ آیا دموکراسی به صورت ضربتی و بدون فوت

وقت، حقوق آنها را ادا نموده و تضمین‌های لازم را به آنها می‌دهد؟ آیا آزادی مورد نظر آنها را برایشان به ارمغان آورده و این حریت را مصون می‌دارد؟

دموکراسی پیراهنی نیست که به سرعت خریداری گردد و بر تن ملت پوشانده شود بلکه نیاز به زحمت دارد و بایستی به تناسب قد و بالای جامعه تنظیم گردد و دوزهای لازم در آن انجام گیرد.

لازم است در راه رسیدن به آن، سختی‌ها و محنت‌های زیادی کشیده شود تا طعم میوه و ثمره‌اش چشیده شود.

هنگامی که مصری‌ها در سال ۱۹۱۹، انقلاب ملی^{۷۲} خود را به راه انداختند، چرچیل در روزنامه‌ها خبر این حوادث را دید و پرسید آنها (یعنی مصری‌ها) چه می‌خواهند؟ گفتند که آنها به دنبال قانون اساسی و پارلمان هستند، گفت: پس به آنان اسباب بازی ای بدهید تا با آن سرگرم شوند!!^{۷۳} و این همان سخن درستی است که بر زبان آن روباه مکار مغرور و خبیث جاری شد.

هرگز نمی‌گوییم و نخواهیم گفت که این سیستم‌های طاغی و سرکش که دیار اسلامی را تحت تسلط خود قرار داده‌اند و جایگزین دموکراسی پوشالی شده‌اند از دموکراسی بهترند، هرگز و هزار بار هرگز!

طاغوتی که خون ملت را در شیشه کرده و دسته دسته، انسان‌های بی‌گناه را راهی قتلگاههای پنهان از انظار خود می‌کند و با بدترین ابزارهای شکنجه به تعذیب آنها می‌پردازد و در بیدادگاههای نمایشی و فرمایشی خود، آنها را به حبس و قتل محکوم می‌کند، شری مطلق و محض است که هیچ بویی از روشنایی نبرده و هیچ خیری در آن یافت نمی‌شود!

تنها چیزی که می‌گوییم این است که بدیل این نظام‌های طاغوتی و این دستگاههای ظلم و جور، نه دموکراسی، بلکه آیین و شریعت روح‌بخش اسلام و نظام اسلامی می‌باشد.

می‌دانیم که لازمی حاکم نمودن شریعت اسلامی و تطبیق آن در جامعه، جهد و تلاش بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر است، می‌دانیم که پیش‌نیاز این کار، تربیت و پرورش فکری انسان‌های از جان گذشته‌ای است که حاضر باشند در مسیری مملو از خون و خار قدم بردارند و طی طریق کنند تا گرمای روح‌بخش خورشید اسلام بر جهان و جهانیان بتابد اما بایستی بدانیم که استقرار سیستم دموکراسی نیز چنین پیش‌نیازهایی دارد و برای استقرار آن نیز لازم است چنین فرایندی طی گردد، بایستی بدانیم که دموکراسی به راحتی آب خوردن، در گلوی جامعه و اجتماع، ساری و جاری نمی‌گردد و ثمره‌ی خود را دو دستی تقدیم امت نمی‌کند، بایستی آگاه باشیم که بدون وجود ملتی که هم بر مفاهیم آن آگاهی یافته و هم بر اساس این مفاهیم تربیت شده باشند و برای استقرار و حفظ

۷۲- این انقلاب در ابتدا رنگ و بوی اسلامی داشت اما با دسیسه‌های سعد زغلول، از مسیر خود منحرف شد و به سمت انقلابی ملی سوق داده شد، شرح این مساله را در مبحث "القومیة و الوطنیة" کتاب "مذاهب فکریة المعاصرہ" و همچنین کتاب "واقعا المعاصر" پیگیری کنید.

۷۳- Give them a toy to play with

آن، تلاش پیگیر و مستمر نمایند هیچگونه ضمانت اجرایی نخواهد داشت، در غیر اینصورت و بدون ایجاد پیش-نیارهای آن، دموکراسی تبدیل به همان اسم پر طمطراقی خواهد شد که امروزه لقلقه‌ی زبان تمامی افراد جامعه گشته اما اثری از ثمرات آن در عالم واقع مشاهده نمی‌گردد و در واقع، تبدیل به همان اسباب بازی‌ای شده که چرچیل خبیث بدان اشاره نموده بود.

بیایید و واقع‌بین باشید!!

با خود بیندیشید!

حال که هر دو سیستم الهی و جاهلی، نیازمند پرورش افرادی هستند تا از مفاهیم آنها حفاظت کنند و ضمن اجرایی نمودن اصول آنها، بر حفظشان نظارت و پایداری کنند و حال که تطبیق این دو سیستم در جامعه، نیازمند خون و اشک و آه و قیام است آیا شایسته نیست که جهد و تلاش خود را صرف بازگرداندن آیین و برنامه‌ی روح‌بخش الهی نماییم؛ همان آیینی که خیر واقعی را در خود دارد و تمام جهانیان اعم از مسلمان و غیرمسلمان را در این خیر شریک می‌گرداند و روشنگر مسیر رسیدن به سعادت و هدایت در دنیا و آخرت خواهد بود؟

آری، شایسته است که تمامی تلاش خود را تنها و تنها در این راه صرف نماییم و تنها بر این مسیر متمرکز باشیم.

درست که در جهان اسلام، ظلم و جور در جریان است، اما امت اسلامی در کجای این ظلم و ستم قرار دارد؟ و چه موضعی در قبال آن گرفته است؟ چرا در مقابل این همه بی‌عدالتی ساکت مانده است؟ چرا دستور فرمانده و رهبر خود را پشت گوش انداخته و حکام را به مسیر درست و صراط مستقیم باز نمی‌گرداند؟ امت اسلامی از ظلم و بی‌عدالتی می‌نالند و از اینکه حقوق و واجباتی که اسلام برایش قرار داده، رعایت نمی‌شود شکوه و شکایت دارد، آیا اگر دموکراسی در جامعه‌ی اسلامی حکومت کند و به جای اسلام در مسند قدرت قرار گیرد، کم‌کاران و اهمال‌کنندگان دیگر اهمال نمی‌ورزند و کم‌کاری نمی‌کنند؟ آیا امتی که حقوق اسلام را تزییع نموده و در وادی دیگری خفته است می‌تواند از اصول دموکراسی محافظت نماید؟

واقعیت این است که این امت نیاز دارد که از نو و از گام اول شروع نماید و مجدداً مورد تربیت اسلامی قرار گیرد و از مفاهیم اسلامی آگاهی یافته و آنها را در زندگی خود اجرایی نماید، و بدون انجام این مهم، نباید انتظار بهبود اوضاع و نرمال شدن شرایط را داشته باشد.

به آن کسی که هم و غم خود را بر دموکراسی گذاشته و گمان دارد که مسیر رسیدن به دموکراسی و فرایند اجرای آن، ساده‌تر و کوتاه‌تر است می‌گوییم: خود دموکراسی‌ها، به علت انحرافات و کجی‌هایی که در اصل و اساس دارند به سمت زوال پیش می‌روند و در مسیر نابودی قرار گرفته‌اند، بدانید و آگاه باشید که تنها برنامه‌ای که باقی می‌ماند فقط یک چیز است: فقط اسلام است و بس!

زیرا تنها اسلام دین حق می‌باشد.

زیرا اسلام تنها برنامه‌ای است که الله تعالی خود را مکلف به حفظ آن می‌داند.

زیرا اسلام تنها منهجی است که می‌تواند انسان را از گمراهی آشکار رهانیده و نجاتش دهد و از مکانی پست و بی‌مقدار، به علو درجانش برساند.

زیرا مؤمنینی وجود دارند که در راه حفظ آن مجاهدت می‌کنند و هر آنچه که دارند در طبق اخلاص گذاشته‌اند تا دین الله همیشه در آسمان انسانیت بدرخشد، و الله همان کسی است که به این مجاهدین وعده‌ی تمکین و استقرار در این کره‌ی خاکی را داده است:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ {نور: ۵۵}

«الله به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان، و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند) همان گونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملت‌های گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان بخشیده است). همچنین آئین (اسلام نام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد، (آن چنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند».

پایان

آنگاه که وارد بازی دموکراسی می شویم؛

اولین اشتباهی که مرتکب می شویم این است که الزام الهی مبنی بر اینکه قوانین الهی باید مبانی اداره امور را تشکیل دهند را به امری تبدیل می کنیم که مردم می بایست در مورد بودن یا نبودن آن رای دهند. و مرتکب این اشتباه می شویم که برای بودن یا نبودن حکم الله صندوق های رأی را ملاک عمل قرار می دهیم.

در کنار آن نیز به سودجویان مغرض این فرصت را هدیه می بخشیم تا بگویند که شما اقلیت هستید و اقلیت مجاز نیست اراده خود را بر اکثریت تحمیل کند. اینجا و در این شرایط دیگر بحث الزام به اوامر الهی مطرح نیست بلکه مسأله رای مطرح می گردد و منتظر می شویم تا تعداد رای دهندگان به خود را افزایش دهیم تا بتوانیم بر پایه احکام الله در جامعه عمل کنیم.

در حالیکه بحث تحکیم شریعت الله در زندگی مسلمین اوجب واجبات است. و هیچ ارتباطی به تعداد رای دهندگان ندارد و مردم اختیار قبول و رد آن را ندارند؛ زیرا آنان نمی توانند در عین حال که اجرای شریعت الله را رد می کنند خود را نیز مسلمان بنامند.

و خسارت دومی که مشارکت در بازی دموکراسی دامن گیر ما می کند: کم رنگ شدن مبحث مشروعیت (بر اساس موازین الهی، مترجم) است. در دموکراسی، مشروعیت از آن کسی است که اکثریت آراء را به خود اختصاص دهد و این معیار هیچ سنخیتی با معیار الهی ندارد.

ملاک و میزان در نزد الله، تطبیق شریعت و اوامر وی می باشد و هر آنکس که از اجرای احکام الهی سر باز زند هیچ مشروعیتی در میزان الله ندارد. حتی اگر تمامی آراء را نیز به خود اختصاص دهد.

و اینجاست که راه دموکراسی و اسلام کاملاً از هم متمایز می گردد.



به داعیان مسلمانی که ادعای دموکراسی می کنند، دلسوزانه و برادرانه می گوئیم:

دموکراسی موجود هیچ ارتباطی با اسلام ندارد؛ زیرا اساساً مخالف هرگونه مصدر التزامی است؛ التزام به هر شکل و از طرف هرکسی که باشد، حتی خدا. اولین چیزی که این دموکراسی با آن مبارزه می کند، التزام به اوامر خداوند است. به آنها می گوئیم: دموکراسی هیچ ارتباطی با اسلام ندارد؛ زیرا سردمداران دموکراسی راه را برای هرفاسد و مفسدی در زمین گشوده اند؛ اما برای اسلام و مسلمین هیچ راه و مسیری را باز نکرده اند. مسئله ی الجزایر برای همیشه در یادها خواهد ماند. هر گروهی در انتخابات اکثریت آراء را به دست آورد حق حضور در پارلمان را دارد، جز مسلمین. با خودمان صادق باشیم و با مردم نیز. آنچه در پی آن هستیم اسلام است و هیچ نام دیگری غیر از اسلام ندارد. این داعوتگران گمان می کنند که اگر هویت خود را پنهان کنند و لباس دموکراسی بپوشند، به آنها اجازه خواهند داد که فعالیت و رشد کنند! هرگز، هرگز، همانا سنگ شکاری حس بویایی قوی دارد که از فاصله های خیلی دور بوها را استشمام و احساس می کند.